
حماسه جاویدان
حشمت الله قنبری همدانی

بسم الله الرحمن الرحیم

حماسه جاویدان

نویسنده:

حشمت الله قنبری همدانی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

حماسه جاویدان

مشخصات کتاب

سرشناسه : قنبری همدانی، حشمت‌الله، ۱۳۴۰ -

عنوان و نام پدیدآور : حماسه جاویدان/ حشمت‌الله قنبری.

مشخصات نشر : تهران: مشعر، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ۱۶۸ ص.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۴۰۱-۵

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه.

موضوع : حسین‌بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق.

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق.

رده بندی کنگره : BP۴۱/۵/ق۸۷ح۸ ۱۳۹۱

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳۴

شماره کتابشناسی ملی : ۲۸۷۳۰۷۱

ص:۱

مقدمه

↨

ص:۲

↨

ص:۳

↨

ص:۴

↨

ص:۵

↨

ص:۶

↨

ص:۷

↨

ص:۸

↨

ص:۹

خیلی راه دور نیست، همین نزدیکی‌هاست.

خیلی هم نزدیک نیست، آخرین ایستگاه زمین تا پیوستن به آسمان است.

کربلا را می گویم!

همان‌جایی که دلت میل آنجا کرده است و هنوز راه نیفتاده رنگ آنجا گرفته‌ای.

در این کش و قوس رفتن، سمت راست خود را نگاه کن! کاروانی جلودار توست که دست دلت را می گیرد و با خود همراه می‌سازد،

نکند جا بمانی، کربلا فرصت تفرج نیست، فرصتی تنگ است که دست هدایت خدا از زاویه عرش و آستین حسین بن علی به سوی تو دراز شده است.

. . . اما کمی این سوتر، سپاهیان پسر سعد و سرسپردگان آل ابوسفیان برایت

↨

ص:۱۰

دام گسترانیده‌اند تا در کربلا- نه به بالا- که به سوی بلا- روی! پاهایت را برهنه کن تا داغی و گدازانی سنگ‌ریزه‌های آن، دست‌هایت را به سوی گرمای عشق لاهوت برافرازد.

مراقب باش مبادا در بازار کربلا خریدار غیر او شوی؛ زیرا تا همیشه حسرت و رنجی تو را رسد که توبه‌اش دل حر، و در خون غلتیدن زهیر را مقتضی می‌شود.

. . . حالا- که حاجی کربلا- شده‌ای، از نیم‌شب زینب و سرگردانی نسیم‌های نینوایی فرات و شیدایی خیمه‌نشینان توحید آغاز کن.

آرام چشم‌هایت را ببند و باز کن.

. . . لبیک زبانت را به میثاق بگردان و آهسته و عاشقانه بگوی لبیک، لبیک، لبیک یا حسین!

↨

ص:۱۱

آغاز واقعه

اشاره

تاریکی همه‌جا را فراگرفته و شب سایه‌اش را بر زمین گسترانیده بود. در گوشه‌ای از سرزمین خدا صحنه‌آرایی عجیبی بود؛ یک طرف چهار هزار§آمار سپاه ابن سعد از چهارهزار تا سی‌هزار نفر گزارش شده است.§نفر جمعیت مغرور و تا دندان مسلح که در آرزوی فرداهای پربار و مناصب رفیع، پیمانهٔ دنیا را به دست گرفته و در آرزوی جاه و جلال و مال، در دخمهٔ کوچک اندیشهٔ خود چیزی غیر از قتل و غارت راه نمی‌دادند و از سوی دیگر، جمعیتی محدود، خیمه‌های کوچک خود را

مأوای اهالی ملکوت ساخته و سرمست از ولایت حق، به تمام جذبه‌ها و دلخوشی‌های دنیا طعنه زده و آغوش خود را به روی مرگ گشوده بودند.
یک طرف در پی سراب و یک طرف در آرزوی

↕

ص:۱۲

جرعه‌ای آب! تمام حق و تمام باطل در یک سرزمین کوچک مقابل هم صف کشیده، و همگی در انتظار فرجام این رویارویی ناعادلانه نشسته بودند که شمربن ذی‌الجوشن، با فرمانی از عبیدالله بن زیاد بر عمر بن سعد وارد شد:§جوشن در لغت به معنای زره و سینه فراخ است. نام اصلی ذوالجوشن، شرحبیل بن قرط اعور است و چون پادشاه ایران به او زرهی پوشانده بود و نخستین مرد عرب بود که زره بر تن کرده بود، به این لقب معروف شد؛ یا اینکه سینه برجسته و فراخ داشته است. نهایهٔ الارب، نویری، ج۷، ص۱۷۴.§

«. . . اما بعد، من تو را نزد حسین نفرستاده‌ام که دست از او بداری و به او مهلت دهی و برای او آرزوی سلامت و زندگی کنی؛ یا پیش من بنشینی و از او شفاعت کنی. دقت کن و بنگر، اگر حسین و یارانش تسلیم شدند آنان را به سلامت نزد من بیاور و اگر نپذیرفتند، بر ایشان حمله کن و همه را بکش و آنان را مثله کن که آنان سزاوار این کارند و چون حسین کشته شد، بر سینه و پشت او اسب بتاز که او ناسپاس و مخالف و ستمگر و قطع‌کنندهٔ پیوند خویشاوندی است. اگر دستور ما را اجرا می‌کنی، به تو پاداش شنوندهٔ فرمانبردار خواهیم داد و اگر از اجرای آن خودداری می‌کنی، از شغل و لشکر ما کناره بگیر و لشکر را به شمر واگذار که ما دستور خود را به او داده‌ایم» .

↕

ص:۱۳

عمر بن سعد پس از آگاهی از متن نامهٔ عبیدالله بن زیاد، به شمر گفت: «گمانم این است که تو مانع آن شده‌ای تا پیشنهادی را که به ابن زیاد دادم، بپذیرد. کاری را که امیدوار بودیم اصلاح شود، تباه کردی. به خدا سوگند حسین (ع) هرگز تسلیم نمی‌شود که منشی والا و خوددار میان دو پهلوی اوست» .

شمر گفت: «به من بگو چه می‌کنی؟ آیا دستور امیرت را اجرا می‌کنی و با دشمن او می‌جنگی، یا آنکه لشکر را به فرمان من وا می‌گذاری؟»

عمر بن سعد به وی پاسخ داد: «نه هرگز برای تو کرامتی نباشد. من خود این کار را به عهده می‌گیرم و چیزی نصیب تو نمی‌شود. فرماندهی پیاده‌نظام را به تو می‌سپارم» .§نهایهٔ الارب، ج ۷، ص ۱۷۵؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۵؛ انساب الاشراف، بلاذری، ج۳، ص۱۸۳؛ کامل، ابن‌اثیر، ج ۴، ص ۵۶.§

آماده‌باش سپاه اموی

فرمان آماده‌باش صادر شد و شامگاه روز پنجشنبه، نهم محرم‌الحرام، لشکر بنی‌امیه به سوی اردوگاه توحید حرکت کرد. در این میان، شمر که برای فرزندان ام‌البنین از عبیدالله امان‌نامه گرفته بود، خود را کنار اردوگاه امام (ع) رساند و

↕

ص:۱۴

فریـاد زد: «خواهرزادگـان من، کجا هستیـد؟ عباس و عبـدالله، جعفر و عثمان، کجا هستیـد؟» کسـی او را پاسـخ نگفت. اما امام خطاب به برادران خود فرمود: «او را پاسخ دهید، گرچه انسان تبه‌کاری است» .

آنها مقابل وی آمدند و گفتند: «چه شده است و چه می‌خواهی؟» شمر گفت: «شما خواهرزادگان من در امان هستید و خود را با حسین (ع) قربانی نکنید» .

فرزنـدان ام‌البنین گفتنـد: «نفرین خـدا بر تو و بر امانت باد. هرچند ادعای دایی بودن ما را داشـته باشـی! آیا به ما امان می‌دهی، حال آنکه برای پسر رسول خـدا (ص) امانی نیست و از ما می‌خواهی در اطاعت لعنت‌شدگان و فرزندان آنان درآییم؟»§نهایهٔ الارب، ج ۷، ص ۱۷۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۵. طبری می گویـد: «عبـاس گفت: نیـازی به امان تو نیست. امان خـداوند بهترین و برترین امان‌هاست» ؛ تذکرهٔ الخواص، ص۲۴۹.§

پسر سعد، با مشاهـدهٔ چنین حماسه‌ای فریاد زد: « یا خیل الله ارکبی و ابشری بالجنـهٔ »§وقعهٔ الطف، ص ۱۹۳.§؛ «ای سواران خداونـد سوار شویـد و شـما را بشـارت به بهشت می‌دهم» . عجبـا شـعاری که در فتـح قادسـیه سـعد وقاص بر زبان رانـده بود، هم‌اکنون در مبارزه با خاندان وحی به کار گرفته می‌شد!

↕

ص:۱۵

در این هنگـام امـام (ع) مقابـل خیمـهٔ خویش نشسـته و درحالی‌که به شمشـیرش تکیه کرده بود، چنـد لحظه‌ای به خواب رفت. زینب که بانـگ هیـاهوی لشـکر امـوی را شـنیده بـود، خـود را به برادر رسانـد و او را بیـدار کرد و گفت: «آیـا این همهمه را نمی‌شنوی؟»

امام درحالی‌که سر را بلنـد می‌کرد، فرمود: «هم‌اکنون رسول خـدا (ص) را در خواب دیـدم که به من فرمود: تو نزد ما خواهی آمـد» . زینب بر چهرهٔ خـود زد و فریـاد برآورد: «ای وای من!» امـام او را دلـداری داد و فرمـود: «خـواهرم برای تـو وای نیست! خدایت رحمت کند! آرام گیر!»

عباس که کمی دورتر شاهـد گفت‌وگوی برادر و خواهر خود بود، پیش آمد و گفت: «ای برادر، این قوم آهنگ تو کرده‌اند» .

امام فرمود: «از آنها بپرسید برای چه آمده‌اند و چه چیز آنان را به اینجا کشانده است؟»

عباس به همراه گروهی حدود بیست نفر به سوی آنان شتافت و علت حرکت آنان را جویا شد.

گفتند: «فرمان رسیده است که به شـما پیشـنهاد کنیم یا تسـلیم حکم امیر شوید یا هم‌اکنون با شما جنگ خواهیم کرد» . عباس گفت: «عجله نکنید تا من پیغام شما را به حسین (ع) برسانم» .

آنان ایستادند و عباس با شتاب خود را به حضور امام

↕

ص:۱۶

حسین (ع) رساند و ماجرا را گزارش کرد.

امـام (ع) فرمود: «برگرد و اگر می‌توانی آنـان را تا فردا از این کار بازدار! شایـد که امشب برای پروردگار خویش نماز بیشتری گزاریم و دعا و استغفار کنیم!»§وقعهٔ الطف، ص ۱۹۵؛ نهایهٔ الارب، ج ۷، ص ۱۷۶.§

عباس نزد آنان بازگشت و گفت: «ابی‌عبدالله از شـما می‌خواهد که امشب را برگردید تا دربارهٔ پیشنهاد شما اندیشه کند و فردا به خواست خـدا همـدیگر را می‌بینیم؛ یـا راضـی می‌شویم و کـاری را که بر مـا تحمیـل می‌کنیـد می‌پـذیریم یـا آنکه آن را رد

خواهیم کرد» .
عمر بن سعد نظر شمر را جویا شد. او گفت: «فرماندهی با توست هر چه نظر تو باشد» . آن‌گاه رو به همراهان خود کرد و گفت: «رأی شما چیست؟»
عمر بن حجاج زبیدی گفت: «سبحان الله! به خدا سوگند اگر دیلمیان چنین تقاضایی می‌کردند، بر تو لازم بود که قبول کنی» .
قیس بن اشعث نیز اظهار داشت: «به آنان مهلت بده، به جان خودم سوگند سپیده‌دم فردا با تو به نبرد خواهند پرداخت» .
عمر بن سعد گفت: «به خدا اگر بدانم چنین می‌کنند به آنان مهلت نمی‌دهم» .

↕

ص:۱۷

مشعرالحرام حسین (ع)

پس از رد و بدل شدن سخنان، مقرر شد آن شب را که شب دهم محرم الحرام سال ۶۱ هجری بود، به اهل بیت پیامبر مهلت دهند.§نهایة الارب، ج ۷، ص ۱۷۷؛ وقعة الطف، صص ۱۹۵ و ۱۹۶؛ مقتل الحسین، ج ۳۱، ص ۲۵۰.§آرام آرام التهاب فروکش کرد و امام همراه با سالکان صراط مستقیم و بهترین بندگان عالم و عارف خدا، در اندیشهٔ دیدار جمال حق بودند. مهتابِ شبِ دهم محرم، اردوگاه حسینی غرق در مناجات و نماز و نجوای عاشقانه بود؛ گویی راز و نیازشان تنها حلقه‌های پیوند ناسوت و ملکوت است.
امام (ع) دستور داد که خیمه‌ها را به هم نزدیک‌تر، و طناب‌های خیمه‌ها را به یکدیگر متصل کنند. پستی و بلندی‌ها بررسی شد تا مجال نفوذ جنایتکاران غارتگر اموی به خیمه‌ها گرفته شود.
پس از انجام مقدمات، در حاشیهٔ پشت خیمه‌های اردوگاه توحید، خندقی حفر شد تا خیمه‌های زنان و کودکان در امنیت باشد. داخل خندق هیزم ریختند. در تمامی مراحل کار، نافع بن هلال امام را همراهی می‌کرد.§انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۶؛ البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۱۷۷؛ حیاة الامام الحسین ع ، ج۳، ص۱۷۴.§

↕

ص:۱۸

با آرام شدن اوضاع، بندگان صالح خدا به نیایش و سخنانِ امامِ هدایت خود، گوش فرادادند:
بر خداوند تبارک و تعالی بهترین ثنا را می‌فرستم و او را در خوشی و ناخوشی می‌ستایم. پروردگارا تو را ستایش می‌کنم که ما را به پیامبری کرامت بخشیدی و به ما قرآن آموختی و علم دین را ارزانی داشتی و برای ما گوش و چشم و دل آفریدی. خداوندا ما را از سپاسگزاران خود قرار ده.
من یارانی بهتر از یاران خود نمی‌دانم و خاندانی نیکوتر و مصرتر بر صلهٔ رحم از خاندان خود نمی‌شناسم. خداوند به همهٔ شما از سوی من پاداش نیک عنایت فرماید. همانا گمان من این است که فردا روز رویارویی ما با این جماعت است. من به همه اجازه دادم و همگان با رضا و خشنودی من بروید و حقی از من بر شما نخواهد بود. اینک شب شما را فرا گرفته است؛ آن را مرکب خود سازید و بروید و هر یک از شما دست یکی از افراد خاندان مرا بگیرد و در این سرزمین، در روستاها و شهرها پراکنده شوید تا خداوند گشایشی رساند. این قوم فقط در جست‌وجوی من هستند و اگر بر من دست یابند، از جست‌وجوی دیگران دست برمی‌دارند.§نهایة الارب، ج ۷، ص ۱۷۷؛ وقعة الطف، ص ۱۹۷؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص۱۳۷؛ بحارالانوار، ج

۴۴، ص ۳۱۶.§
سخنان امام جان‌های اهالی عشق را گداخت. آنهایی که
↕
ص:۱۹
مانده بودند، زینت‌های عرش خداوندی بودند که در آرزوی شهادت لحظه‌شماری می‌کردند و جایی جز کوی حسین (ع) نمی‌شناختند. برادران و پسران و سلحشوران از بنی‌هاشم سخن گفتند و عباس نخستین کسی بود که سخن گفت:
لِمَ نَفْعَلْ؟ ! انبقی بَعْدَک؟ ! لا ارنا الله ذلک ابداً.
برای چه این کار را انجام دهیم؟ ! فقط برای اینکه پس از تو زنده و باقی بمانیم؟ ! خداوند هرگز آن را برای ما فراهم نسازد.
امام خطاب به فرزندان عقیل فرمود: «برای شما همان شهادت مسلم کافی است. شما را اجازه دادم تا بروید» .
آنان پاسخ دادند: «مردم چه خواهند گفت؟ ! می‌گویند سرور و بزرگ خود و پسرعمویمان را که بهترین عموها بودند، رها کردیم و همراه آنان یک تیر نینداختیم و شمشیر و نیزه‌ای نزدیم و نمی‌دانیم چه کردند! به خدا سوگند چنین نخواهیم کرد. بلکه جان و مال و خاندان خود را فدای تو می‌سازیم و همراه تو می‌جنگیم تا در جایگاه تو با تو وارد شویم و خداوند زندگی پس از تو را روسیاه و زشت گرداند» .§نهایة الارب، ج ۷، صص ۱۷۷ و ۱۷۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۸؛ ارشاد، مفید، ج ۲، صص۹۳ و ۹۴؛ وقعة الطف، ص۱۹۹.§
سپس مسلم بن عوسجه اسدی برخاست و گفت: «آیا
↕
ص:۲۰
ما تو را رها کنیم و نتوانیم در پیشگاه خداوند برای ادا نکردن حق تو عذری موجه داشته باشیم؟ ! به خدا سوگند از تو جدا نمی‌شوم تا آنکه نیزهٔ خود را در سینهٔ آنها بشکنم و تا هنگامی که دستهٔ شمشیرم در دستم باشد، به آنان ضربه می‌زنم. به خدا سوگند اگر اسلحه برای جنگ کردن با آنان نداشته باشم، آن‌قدر بر آنها سنگ خواهم زد که در دفاع از تو کشته شوم» .
آن‌گاه سعد بن عبدالله حنفی گفت: «به خدا سوگند تو را رها نمی‌کنیم تا آنکه خداوند بداند که در غیاب رسول‌خدا (ص) حرمت او را در وجود تو حفظ کردیم. به خدا سوگند اگر بدانم کشته می‌شوم و باز زنده می‌شوم و سپس زنده می‌سوزم و خاکسترم بر باد داده می‌شود و این کار هفتاد بار بر من تکرار می‌شود، باز از تو دست برنمی‌دارم تا در دفاع از تو جان دهم؛ چرا چنین نکنم که فقط یک بار کشته شدن است و سپس، کرامت و سعادتی بی‌پایان که هرگز سپری نمی‌شود؟ !»
زهیر بن قین گفت: «به خدا سوگند دوست دارم کشته و سپس زنده شوم و باز کشته شوم، و هزار بار این چنین کشته شوم تا خدا با کشته شدن من بلا را از تو و این جوانمردان خاندانت بگرداند» .§نهایة الارب، ج ۷، ص ۱۷۸.§
↕
ص:۲۱
هر کس سخنی گفت و سبکبالان عاشق حسین (ع) ، هریک به شیوه‌ای، شکوه عشق خود را به نمایش گذاشتند و امام نیز به تمامی آنان مژدهٔ وصال داد. آن‌گاه هر کدام به خیمهٔ خود بازگشتند و هرچند گاه با هم گفت‌وگو می‌کردند.
آن شب سرزمین کربلا محو مناجات و راز و نیاز بندگان صالح خدا و سربازان راستین و نزدیک حسین بود. اما، دل زینب حال و هوایی دیگر داشت. او به شکل دیگری خود را مهیا می‌ساخت تا صبر و شکیبایی را وامدار استقامت یگانهٔ خود سازد.

گفت‌وگوی حسین و زینب (علیهما السلام)

پس از آنکه ارتش توحید رفتند تا کربلا را با زمزمه مناجات خود کانون توجه اهالی آسمان کنند، زینب برادر و امام خود را دید که این چنین می‌سراید:

یا دهرُ افّ لک من خلیلٍ

کم لک بالاشراقِ والاصیل

مِن صاحب اَو طالب قتیل

والدهرُ لایَقنع بالبدیل

وانّما الامرُ الی الجلیلِ

و کل حیِّ سالک السبیل§.نهایۀ الارب، ج ۷، ص ۱۷۹؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۸؛ وقعۀ الطف، ص۲۰۰؛ مقاتل الطالبین، ص ۱۱۳. §

ای روزگار، وای بر تو که چه دوست بدی هستی در

↕

بامدادان و شامگاهان؛ چه بسا یاران و دنیاجویانی که آنان را کشته می‌داری! آری روزگار کسی را به جای دیگری قبول نمی‌کند و همانا کار به دست خداوند جلیل است و هر زنده‌ای راه مرگ را می‌پیماید.

این جملات بلند چند بار بر زبان امام جاری شد و زینب طاقت از کف داد و درحالی‌که خود را به برادر می‌رساند، فریاد برآورد:

لیت الموت اعد منی الحیاۀ، الیوم ماتت فاطمۀ (علیها السلام) امی و علی (ع) ابی و حسن (ع) اخی یا خلیفۀ الماضین و ثمال الباقین.

ای کاش مرگ، زندگانی مرا می‌ربود. امروز روزی است که مادرم فاطمه، پدرم علی و برادرم حسن در گذشته‌اند، ای باقیماندۀ گذشتگان و ای پناهگاه بازماندگان!

دختر علی (ع) کمی بی‌تاب شده بود. او حسین (ع) را همۀ هستی خود می‌دانست و در سیمای آسمانی او تمامی عزیزان خود را می‌جست. از کودکی تا امروز برادر را این‌چنین ندیده بود. چون دیدگان امام به خواهر افتاد، فرمود: «خواهرم شیطان بردباری تو را نرباید!»

زینب گفت: «پدر و مادرم فدایت باد که در انتظار کشته شدن خود هستی! خداوند جانم را فدای تو گرداند!»

درحالی‌که بغض گلوی حسین را می‌فشرد و چشمانش

↕

پر از اشک شده بود، گفت: «اگر دست از سر مرغ سنگ‌خوار §مرغ سنگ‌خوار، پرنده‌ای کوچک به اندازه کبوتر است که به عربی «قطاۀ» خوانده می‌شود.§بردارند، می‌خوابد» . زینب فرمود: «ای وای بر من که تو را به زور و ستم می‌کشند و این قلب مرا بیشتر می‌فشرد و بر جانم دشوارتر است» . آن‌گاه بر صورت خود زد و بیهوش بر زمین افتاد. امام به چهرۀ خواهر آب پاشید

و به او گفت: «خواهرم تقوا پیشه ساز و از خداوند آرامش و تسلا درخواست کن و بدان که همهٔ مردم زمین خواهند مرد و اهالی آسمان نیز باقی نخواهند ماند و همه چیز جز ذات حق که زمین را به قدرت خویش آفریده است و مردم را پس از مرگ مبعوث می‌کند، در روز رستاخیز باز خواهند گشت و او خداوند یگانه است. پدر و مادر و برادرم که از من برتر بودند به جهان دیگر شتافتند و من و آنان و همهٔ مسلمانان باید از پیامبر خدا پیروی کنیم که او نیز به جهان باقی شتافت» .

امام پس از آنکه کمی به خواهرش آرامش بخشید، خطاب به او و سایر زنان بنی‌هاشم که با صدای شیون زینب اجتماع کرده بودند، فرمود: «ای خواهر، تو را سوگند می‌دهم که چون درگذشتم برای من گریبان چاک نسازی و چهره خراش ندهی و بانگ برنداری و کلام

↥

ص:۲۴

ناروا بر زبان نیاوری و برای خود تقاضای مرگ نکنی» .

در اردوگاه عمر بن سعد نیز سپاهیان بنی‌امیه در اندیشهٔ قساوت‌ها، بی‌رحمی‌ها و غارتگری‌های فردای خود بودند و نقشه‌هایشان را برای مثله کردن اجساد شهدا مرور می‌کردند.

امام تا سپیده‌دم گاهی به عبادت و راز و نیاز با پروردگار می‌پرداخت و گاهی با اهل حرم گفت‌وگو می‌کرد و گاه به یاران صادق خود سر می‌کشید. هنگام سحر، چشم امام برای لحظاتی به خواب گرم شد. در خواب دید سگ‌ها به آنان حمله کرده‌اند؛ در میان سگ‌ها، سگی سیاه و سپید بود که درنده‌خویی بیشتری داشت، و به طرف او هجوم آورد. . . [سپس] در افق، رسول خدا را دید که فرمود: «تو شهید امت من هستی. اهالی آسمان و افق اعلا تو را مژده می‌دهند» .§مقرم، مقتل الحسین، ص ۲۱۹.§

↥

ص:۲۵

در اثنای واقعه (عید قربان حسینی)

اشاره

آرام آرام از پس شب، سپیده دمید تا خورشید روز جمعه §بعضی از منابع نوشته‌اند که واقعه عاشورا در روز شنبه روی داده است؛ کامل، ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۹، جمعه یا شنبه ؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۰.§، دهم محرم سال ۶۱ هجری§ارشاد مفید، ج ۲، ص ۹۹؛ اخبارالطوال، صص ۲و۳؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۴؛ اعلام الوری، ص ۲۳۷.§، با مقدس‌ترین و پاک‌ترین خون‌های عالم، چهره‌اش را رنگ کند.

آن روز در جام شفق مل کرد خورشید

بر خشک چوب نیزه ها گل کرد خورشید

شید و شفق را چون صدف در آب دیدم

خورشید را بر نیزه گویی خواب دیدم

خورشید را بر نیزه؟آری این چنین است

خورشید را بر نیزه دیدن سهمگین است§رجعت سرخ ستاره، علی معلم، ص ۶۳.§

↕

ص:۲۶

خورشید که نقاب از چهره برداشت، امام قرآنی را پیش روی خود گرفت و دست‌ها را به آسمان بلند کرد و با بی‌نیاز به راز و نیاز پرداخت:

پروردگارا! تو مایهٔ اطمینان من در هر سختی، و امید من در هر گرفتاری هستی. در هر مشکلی که برای من پیش می‌آید تو ذخیره و اعتماد منی. چه اندوه‌ها و گرفتاری‌ها که در آن، دل ناتوان و چاره سازی اندک و دوست وامانده شد و دشمن سرزنش کرد، آن را به پیشگاه تو شکایت آوردم که از همگان تنها به تو رغبت داشتم و تو آن را گشودی و از میان برداشتی و کفایت فرمودی. تو صاحب همهٔ نعمت‌ها و نیکی‌ها و پایان و سرانجام همهٔ خواسته‌هایی!§نهایهٔ الارب، ج ۷، ص ۱۸۱.§

به فرمان امام مقداری نی و هیزم فراهم کردند و در پشت خیمه‌ها آتش زدند تا مبادا از پشت سر مورد هجوم قرار گیرند.

سپاه دشمنان به سوی اردوگاه حسین پیشروی کرد و شمر با دیدن شعله‌های آتش در پشت خیمه‌ها گفت: «ای حسین، در همین جهان و پیش از روز رستاخیز به سوی آتش شتاب گرفتی؟» امام در پاسخ وی گفت: «تو برای سوختن در آتش دوزخ سزاوارتری» .

↕

ص:۲۷

خطبه امام

آن گاه امام بر مرکب خود سوار شد و با صدای بلند خطاب به سپاه عمر سعد فرمود:

أَیُّهَا النّاسُ اسْمَعُوا قَوْلِی وَ لاتَعْجَلُوا حَتّی اَعِظَکُمْ بِما هُوَ حَقٌّ لَکُمْ عَلَیَّ، وَ حَتّی اَعْتَذِرَ إِلَیْکُمْ مِنْ مَقْدَمِی عَلَیْکُمْ، فَإِنْ قَبِلْتُمْ عُذْرِی وَ صَدَّقْتُمْ قَوْلِی وَ أَعْطَیْتُمُونِی النَّصَفَ مِنْ أَنْفُسِکُمْ کُنْتُمْ بِذلِکَ أَسْعَدُ وَ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ عَلَیَّ سَبیلٌ وَ إِنْ لَمْ تَقْبَلُوا مِنّی العُذْرَ وَ لَمْ تُعْطُوا النَّصَفَ مِنْ أَنْفُسِکُمْ فَأَجْمِعُوا أَمْرَکُمْ وَ شُرَکاءَکُمْ ثُمَّ لا یَکُنْ أَمْرُکُمْ عَلَیْکُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَیَّ وَ لا تُنْظِرُونِ§یونس: ۷۱.§إِنَّ وَلِیِّیَ اللهُ الَّذِی نَزَّلَ الْکِتابَ وَ هُوَ یَتَوَلَّی الصّالِحِینَ .§اعراف: ۱۹۶.§

ای مردم، سخن مرا بشنوید و برای جنگ با من شتاب نکنید تا شما را به آنچه شایستهٔ شماست اندرز دهم و انگیزهٔ خود را از آمدن به سوی شما بازگویم. اگر گفتار مرا بپذیرید و انصاف دهید، سعادتمند خواهید بود و برای جنگ با من دلیلی ندارید و اگر نپذیرفتید و انصاف روا نداشتید، شما و هم‌پیمانانتان همدل شوید و دربارهٔ من هر چه می‌خواهید انجام دهید و به من مهلت ندهید. همانا

↕

ص:۲۸

یاور من پروردگاری است که قرآن را فرو فرستاده و او یاور و دوستدار نیکان است.

سخنان امام حسین (ع) آن‌چنان اندوه بزرگی را پدید آورد که زنان آل طه و دختران رسول خدا طاقت از کف دادند و با صدای بلند گریستند. صدای گریه و شیون آنها موجب شد تا امام سخن خود را قطع کند و عباس و علی اکبر را مأمور نماید تا آنان را تسلا دهند و آرام کنند.

امام پیغام فرستاد: «صبر کنید که به خدا سوگند فراوان خواهید گریست» .§نهایهٔ الارب، ج ۷، ص ۱۸۲؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۲؛ کامل، ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۱.§بانوان حرم با شنیدن فرمان امام صدای خود را در سینه حبس کردند و آرام آرام گریستند.

مأموریت آرامش خیمه‌های حسین (ع) به عهدهٔ عقیلهٔ بنی‌هاشم و تکیه‌گاه خاندان وحی است؛ زینبی که در همه‌جا و همه حال از حسین جدا نشده و جای جای بوسه‌های پیامبر رحمت، علی (ع) و مادر گرامی خود را بر سر و صورت مظلوم کربلا دیده است و هم‌اکنون شادی دل رسول خدا را در محاصرهٔ شمشیرهای برهنهٔ سپاه شقاوت و گمراهی می‌بیند؛ به‌راستی چه مأموریت بزرگی است!

↕

ص:۲۹

امام در کلام امام، و توبیخ کوفیان

سپس امام، خدای را حمد و ثنا گفت و بر رسول خدا و فرشتگان و پیامبران درود فرستاد و فرمود:

أَیُّهَا النّاسُ! انْسِبُونِی مَنْ أَنَا ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَی أَنْفُسِکُمْ وَ عَاتِبُوهَا وَانْظُرُوا هَلْ یَصْلُحُ لَکُمْ قَتْلِی وَ انْتِهَاکُ حُرْمَتِی؟

أَ لَسْتُ ابْنَ بِنْتِ نَبِیِّکُمْ وَ ابْنَ وَصِیِّهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ وَ أَوَّلِ الْمُؤْمِنِینَ بِاللهِ وَ الْمُصَدِّقِ لِرَسُولِ اللهِ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ؟

أَ وَ لَیْسَ حَمْزَةُ سَیِّدُ الشُّهَدَاءِ عَمُّ أَبِی؟ أَ وَ لَیْسَ جَعْفَرٌ الطَّیَّارُ عَمِّی؟ أَوَ لَمْ یَبْلُغْکُمْ مَا قَالَ رَسُولُ اللهِ (ص) لِی وَ لِأَخِی؟ :

هَذَانِ سَیِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الجَنَّةِ. فَإِنْ صَدَّقْتُمُونِی بِمَا أَقُولُ وَ هُوَ الحَقُّ، وَ اللهِ مَا تَعَمَّدْتُ کَذِباً مُنْذُ عَلِمْتُ أَنَّ اللهَ یَمْقُتُ عَلَیْهِ أَهْلَهُ، وَیَضُرُّ بِهِ مَنِ اخْتَلَقَهُ، وَ إِنْ کَذَّبْتُمُونِی فَإِنَّ فِیکُمْ مَنْ لَوْ سَأَلْتُمُوهُ أَخْبَرَکُمْ، سَلُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللهِ الْأَنْصَارِیَّ وَ أَبَا سَعِیدٍ الخُدْرِیَّ وَ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ السَّاعِدِیَّ وَ زَیْدَ بْنَ أَرْقَمَ وَ أَنَسَ بْنَ مَالِکٍ یُخْبِرُوکُمْ أَنَّهُمْ سَمِعُوا هَذِهِ المَقَالَةَ مِنْ رَسُولِ اللهِ (ص) لِی وَ لِأَخِی، أَمَا فِی هَذَا حَاجِزٌ لَکُمْ عَنْ سَفْکِ دَمِی؟ !§نهایهٔ الارب، ج ۷، ص ۱۸۲؛ حیاهٔ الامام الحسین، ج ۳، ص ۱۸۴.§

اما بعد، نسبت مرا به یاد آورید و ببینید که من کیستم. به

↕

ص:۳۰

خود رجوع کنید و از خویش بپرسید و بنگرید که آیا کشتن و شکستن حرمت من برای شما پسندیده و سزاوار است؟ ! مگر من پسر دختر پیامبر شما و پسر وصی و پسر عموی او و نخستین کس از مؤمنان و تصدیق کنندهٔ رسول خدا و آنچه آورده است، نیستم؟ ! مگر حمزه سیدالشهدا عموی پدرم نیست؟ ! مگر جعفر طیار که با دو بال خود در بهشت پرواز می‌کند، عموی من نیست؟ ! مگر این سخن معروف و مشهور در میان خودتان را که رسول خدا در مورد من و برادرم فرمود: «این دو سرور جوانان بهشتند» ، نشنیده‌اید؟ ! اگر این سخن مرا تصدیق می‌کنید که حق است - به خدا سوگند از هنگامی که دانسته‌ام که خداوند دروغگو را دشمن می‌دارد و دروغگو زیان می‌بیند هرگز دروغ نگفته‌ام - و اگر سخن مرا تصدیق نمی‌کنید، هنوز کسانی میان شما هستند که اگر از آنها سؤال کنید به شما خبر خواهند داد.

از جابر بن عبدالله انصاری یا ابوسعید خدری یا سهل بن سعد ساعدی یا زید بن ارقم یا انس بن مالک بپرسید. . . آیا تنها این حدیث کافی نیست که شما را از ریختن خون من بازدارد.

. . . بر فرض که در این سخن شک داشته باشید، آیا در این مورد نیز که من پسر دختر پیامبر شما هستم، دچار تردید

↥

ص:۳۱

هستید؟ ! به خدا سوگند در شرق و غرب زمین، در میان شما و دیگران، کسی جز من، پسر دختر رسول خدا نیست. به من بگویید چرا به کشتن من برخاسته‌اید؟ ! آیا کسی از شما را کشته‌ام؟ ! یا مالی از شما را تلف کرده‌ام؟ ! یا زخمی به کسی زده‌ام که می‌خواهید قصاص کنید؟ !§ارشاد مفید، ج ۲، ص ۹۷.§

سپاه عمر سعد را سکوتی مرگبار فراگرفت و کسی به سخنان امام پاسخ نگفت. امام پیمان‌شکنان کوفه را که با نامه و پیغام او را برای هدایت و نجات خود فراخوانده بودند و هم‌اکنون شمشیرهایشان را برای کشتن او آماده می‌ساختند، میان صفوف به هم پیوستهٔ سپاه اموی می‌دید؛ خطاب به آنها فرمود:

«ای شبث بن ربعی، حجار بن ابجر، قیس بن اشعث و ای یزید بن حارث، مگر شما برای من ننوشتید که میوه‌ها رسیده و باغستان‌ها سرسبز و چاه‌ها پرآب شده است و تو به سوی لشکری آماده خواهی آمد؟ آنان بی‌شرمانه گفتند: ما چنین ننوشته‌ایم. امام فرمود: سبحان الله! به خدا سوگند که نوشته‌اید!»

شمر که تأثیر سخنان امام را برای وحدت و انسجام سپاه بنی‌امیه خطرناک می‌دید، فریاد زد: «او خدا را

↥

ص:۳۲

براساس یک حرف می‌پرستد و در گمراهی است و نمی‌داند که چه می‌گوید!» §تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۳؛ نهایهٔ الارب، ج ۷، ص ۱۸۲.§

حبیب بن مظاهر در پاسخ شمر با تندی گفت: «به خدا سوگند تو خدا را با حرف می‌پرستی، آن هم با هفتاد زبان؛ و غرق در تباهی و گمراهی هستی. اینکه سخن حسین (ع) را نمی‌فهمی راست می‌گویی؛ چرا که خدا بر دل تو مهر زده است» .

پس از این گفت‌وگو بار دیگر سکوت جمعیت را فراگرفت. سپس امام (ع) فرمود: «ای مردم اگر مرا نمی‌خواهید، بگذارید از پیش شما به پناهگاه خود در نقطه‌ای دیگر از زمین بروم» .

قیس بن اشعث گفت: «چرا به حکم پسر عموهایت تسلیم نمی‌شوی؟ آنان کاری که دوست نداشته باشی درباره تو انجام نخواهند داد و بدی از آنان به تو نخواهد رسید» . امام (ع) در پاسخ قیس فرمود: «تو هم برادر آن برادری.§محمد بن اشعث، برادر قیس، به مسلم بن عقیل امان داده بود، ولی او را نزد ابن زیاد برد و آنها مسلم را شهید کردند.§آیا می‌خواهی بنی‌هاشم از تو بیشتر از خون مسلم بن عقیل مطالبه کنند؟ نه به خدا سوگند که همچون اشخاص زبون، دست در دست آنها نمی‌گذارم و چون

↥

ص:۳۳

بردگان، گردن فرود نمی‌آورم و از جنگ نمی‌گریزم. §تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۳ «ولا اقر اقرار العبید» ؛ ارشاد مفید، ج ۲، صص ۱۰۱ و ۱۰۲؛ نفس‌المهموم، صص ۳۰۰ و ۳۰۱؛ نهایهٔ الارب، ج ۷، ص ۱۸۳.§ای بندگان خدا، من به خدای خودم و خدای شما پناه می‌برم از اینکه سنگسارم کنید.§دخان:۲۰.§از هر متکبری که به روز رستاخیز ایمان ندارد، به خدای خود و شما پناه می‌برم» .§غافر: ۲۷.§

سخنان امام پایان یافت و پس از آنکه از شتر خود پایین آمد، به عقبهٔ بن سمعان دستور داد تا شتر را به کناری ببرد و به آن

عقال (زانوبند) بزند.§نهایهٔ الارب، ج ۷، ص ۱۸۳؛ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۰۲.§

نصایح یاران امام

سخنان امام تردید و دودلی را در سپاه اموی به وجود آورده بود. عمربن سعد که ادامهٔ وضعیت را به مصلحت نمی‌دید، آماده‌باش داد و پس از سازمان یافتن سپاهیان، پرچم‌ها افراشته شد و اردوگاه کوچک ارتش یکتاپرستی، همانند نگینی در محاصرهٔ نیروهای کوفه قرار گرفت.§مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۶.§

زهیر بن قین، درحالی‌که خود را کاملاً تجهیز کرده

↕

بود، خطاب به سپاهیان گفت: «ای مردم کوفه، از عذاب خدا بسیار ترسان و بیمناک باشید. اندرز دادن به مسلمان بر هر مسلمانی لازم است و ما تا این لحظه برادر یکدیگریم. دین و آیین ما یکی است و این تا هنگامی پایدار است که میان ما شمشیر کشیده نشود و شما هم‌اکنون سزاوار اندرز هستید و چون شمشیر فرود آید، عصمت و همبستگی از میان می‌رود و در آن صورت هر کدام از ما امتی هستیم. خداوند ما و شما را درباره فرزندان محمد (ص) آزموده است تا بنگرد که ما و شما چگونه رفتار می‌کنیم. . .» .§نهایهٔ الارب، ج ۷، صص ۱۸۳و ۱۸۴.§

کوفیان زهیر را دشنام دادند و عبیدالله بن زیاد را ستودند و چون گفتار او با ایشان به نتیجه نمی‌انجامید، امام کسی را مأمور کرد تا به زهیر پیغام رساند که بازگردد.

با وخامت اوضاع حر بن یزید نزد عمر بن سعد رفت و گفت: «خداوند قرین صلاحت بداند. آیا به راستی با این مرد نبرد می‌کنی؟ !» عمر بن سعد گفت: «آری، به خدا سوگند جنگی که آسان‌ترین صورت آن، قطع سرها و جدا شدن دست‌ها باشد» .§همان، ص ۱۸۵.§

↕

بازگشت خالص

حیرت سراسر وجود حر را فراگرفت. او که در اندیشه‌اش چنین سرانجامی را باور نداشت، آهسته آهسته به اردوگاه توحید نزدیک شد و درحالی‌که لرزه تمامی قامت رشید او را گرفته بود، با سؤال مردی از مهاجران قبیلهٔ اوس مواجه شد: «ای پسر یزید چه قصد کرده‌ای؟ آیا می‌خواهی به حسین حمله کنی؟»

حر درحالی‌که به خود می‌پیچید همچنان غرق سکوت بود که آن مرد گفت: «ای پسر یزید کار تو شگفت‌آور است. به خدا سوگند که هرگز در هیچ اردوگاهی آنچه هم‌اکنون از تو می‌بینم، ندیده‌ام و اگر از من بپرسند که شجاع‌ترین فرد کوفه کیست، کسی جز تو را نام نخواهم برد. این چه حالتی است که از تو می‌بینم» .

حر پاسخ داد: «به خدا سوگند خود را میان دوزخ و بهشت مردد می‌بینم و چیزی را بر بهشت ترجیح نمی‌دهم؛ هرچند مرا قطعه قطعه کنند و آتش بزنند» .

سپس به محضر امام رفت و گفت: «خداوند جانم را فدایت گرداند ای پسر رسول خدا! این من بودم که مانع بازگشت تو شدم و در راه پا به پای تو آمدم و در این سرزمین تو را فرود آوردم. . . در پیشگاه الهی توبه می‌کنم و تا آخرین نفس با تو همراه خواهم بود. آیا توبه‌ام پذیرفته

↕

ص:۳۶

است؟»

امام مهربان و بخشنده، درحالی‌که تبسمی زیبا چهرهٔ ملکوتی‌اش را زینت داده بود، فرمود: «خدا توبه‌ات را می‌پذیرد و تو را می‌آمرزد» .

اتمام حجت و نفرین سپاه کوفه

همهمهٔ سپاهیان یاغی اموی تمامی صحرا را پر کرده بود. امام قصد داشت بار دیگر با آنان سخن گوید تا شاید کسی هدایت شود و از گمراهی و ضلالت نجات یابد. اما بی‌اعتنایی و هلهلهٔ سپاه، اجازهٔ سخن را از حجت خدا گرفت. ازاین‌رو امام به آنها برتافت و فرمود:

وَیْلَکُمْ مَا عَلَیْکُمْ أَنْ تُنْصِتُوا إِلَیَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِی وَ إِنَّمَا أَدْعُوکُمْ إِلَی سَبِیلِ الرَّشَادِ فَمَنْ أَطَاعَنِی کَانَ مِنَ الْمُرْشَدِینَ وَ مَنْ عَصَانِی کَانَ مِنَ الْمُهْلَکِینَ وَ کُلُّکُمْ عَاصٍ لِأَمْرِی غَیْرُ مُسْتَمِعٍ قَوْلِی فَقَدْ مُلِئَتْ بُطُونُکُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَ طُبِعَ عَلَی قُلُوبِکُمْ وَیْلَکُمْ أَ لَا تُنْصِتُونَ! أَ لَا تَسْمَعُونَ؟ !§بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۹؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۶.§

وای بر شما! چه می‌شود که آرام نمی‌گیرید تا سخن مرا بشنوید؟ ! من شما را به راه راست می‌خوانم. هرکس سخن مرا بشنود و اطاعت کند، از جمله هدایت‌شدگان است و

↕

ص:۳۷

هرکس نافرمانی کند، نابود می‌شود. چون شکم‌هایتان انباشته از حرام است و بر قلب‌هایتان مهر نهاده شده است به سخنانم گوش نمی‌دهید و مرا نافرمانی می‌کنید. وای بر شما! چرا گوش فرا نمی‌دهید و سکوت نمی‌کنید؟ !

سخنان امام که از دل دریایی و روح آن بزرگ‌مرد الهی برخاسته بود، سپاهیان را در سکوت فرو برد و آنها را به ملامت یکدیگر واداشت. پس از آرامش کوفیان، امام‌حسین (ع) ادامه داد:

تَبّاً لَکُمْ أَیَّتُهَا الْجَمَاعَةُ وَ تَرَحاً وَ بُؤْساً لَکُمْ حِینَ اسْتَصْرَخْتُمُونَا وَلِهِینَ فَأَصْرَخْنَاکُمْ مُوجِفِینَ فَشَحَذْتُمْ عَلَیْنَا سَیْفاً کَانَ فِی أَیْدِینَا وَ حَمَشْتُمْ عَلَیْنَا نَاراً أَضْرَمْنَاهَا عَلَی عَدُوِّکُمْ وَ عَدُوِّنَا فَأَصْبَحْتُمْ إِلْباً عَلَی أَوْلِیَائِکُمْ وَ یَداً عَلَی أَعْدَائِکُمْ مِنْ غَیْرِ عَدْلٍ أَفْشَوْهُ فِیکُمْ وَ لَا أَمَلٍ أَصْبَحَ لَکُمْ فِیهِمْ وَ لَا ذَنْبٍ کَانَ مِنَّا إِلَیْکُمْ فَهَلَّا لَکُمُ الْوَیْلَاتُ إِذْ کَرِهْتُمُونَا وَ السَّیْفُ مَشِیمٌ وَ الْجَأْشُ طَامِنٌ وَ الرَّأْیُ لِمَا یُسْتَحْصَفُ وَ لَکِنَّکُمْ أَسْرَعْتُمْ إِلَی بَیْعَتِنَا کَطَیْرَةِ الدَّبَی وَ تَهَافَتُّمْ إِلَیْهَا کَتَهَافُتِ الْفِرَاشِ ثُمَّ نَقَضْتُمُوهَا سَفَهاً وَ ضَلَّةً فَبُعْداً وَ سُحْقاً لِطَوَاغِیتِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ بَقِیَّةِ الْأَحْزَابِ وَ نَبَذَةِ الْکِتَابِ وَ مُطْفِئِی السُّنَنِ وَ مُؤَاخِی الْمُسْتَهْزِءِینَ الَّذِینَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِینَ وَ عُصَاةِ الْإِمَامِ وَ مُلْحِقِی الْعَهْرَةِ بِالنَّسَبِ وَ لَبِئْسَ ما

↕

ص:۳۸

قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللهُ عَلَيْهِمْ وَ فِی الْعَذابِ هُمْ خالِدُونَ أَ فَهَؤُلَاءِ تَعْضِدُونَ وَ عَنَّا تَتَخاذَلُونَ أَجَلْ وَ اللهِ خُذِلَ فِیکَمْ مَعْرُوفٌ نَبَتَتْ عَلَیْهِ أُصُولُکُمْ وَ اتَّزَرَتْ عَلَیْهِ عُرُوقُکُمْ فَکُنْتُمْ أَخْبَثَ ثَمَرِ شَجَرٍ لِلنَّاظِرِ وَ أَکْلَةٍ لِلْغَاصِبِ أَلا لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الظَّالِمِینَ النَّاکِثِینَ الَّذِینَ یَنْقُضُونَ الْأَیْمانَ بَعْدَ تَوْکِیدِها وَ قَدْ جَعَلُوا اللهَ عَلَیْهِمْ کَفِیلًا أَلَا وَ إِنَّ الدَّعِیَّ ابْنَ الدَّعِیِّ قَدْ تَرَکَنِی بَیْنَ السَّلَّةِ وَ الذِّلَّةِ وَ هَیْهَاتَ لَهُ ذَلِکَ مِنِّی هَیْهَاتَ مِنَّا الذِّلَّةُ أَبَی اللهُ ذَلِکَ لَنَا وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ حُجُورٌ طَهُرَتْ وَ جُدُودٌ طَابَتْ أَنْ یُؤْثَرَ طَاعَةُ اللِّئَامِ عَلَی مَصَارِعِ الْکِرَامِ أَلَا وَ إِنِّی زَاحِفٌ بِهَذِهِ الْأُسْرَةِ عَلَی قِلَّةِ الْعَدَدِ وَ کَثْرَةِ الْعَدُوِّ وَ خَذْلَةِ النَّاصِرِ.

ای مردم، ننگ وخواری و حسرت بر شما باد که با اشتیاق مرا به سوی خود خواندید و هنگامی که فریاد و درخواست شما را اجابت کردم و به سوی شما آمدم، شمشیرهای خود را به روی ما کشیدید و آتش فتنه‌ای را که دشمنان ما و شما افروخته بودند، شعله‌ور ساختید. ضد دوستان و رهبران خود به پا خاستید و برای یاری دشمنانتان آماده شدید، بی‌آنکه دشمن شما به سوی عدالت گام بردارد و یا اینکه به آرزو و درخواستی از شما عمل کند؛ جز سود حرامی از دنیا که سهم شما شده است و

↕

ص:۳۹

زندگی پست و پرذلتی که به آن دل بسته‌اید. اگر از شما پرسیده شود که چرا این‌گونه با ما می‌جنگید، آیا می‌توانید ادعا کنید که ما در دین بدعتی نهاده‌ایم، یا در پاسداری از دین جدمان، پیامبر خدا، خطایی از ما دیده شده است؟ پس چگونه نابودی و تباهی از آن شما نباشد که از ما رویگردان شده و رهایمان ساخته‌اید و به لشکر دشمن پیوسته و پرچم دشمنی و جنگ افراشته‌اید. چرا آن زمان که شمشیرها در نیام و دل‌ها آرام و اندیشهٔ دشمن خام بود، ما را رها نکردید، بلکه مانند سیل ملخ و انبوه پروانه‌ها هجوم آوردید؟

نابود شوید ای بردگان کنیز، بازماندگان احزاب کفر و تباهی، رها کنندگان قرآن و عاملان شیطان، متعصبان در گناه و تحریف‌کنندگان کتاب خدا، خاموش‌کنندگان سنت و قاتلان فرزندان و جانشینان پیامبر، ناپاکان پدرناشناس! آزاردهندهٔ مؤمنان و یاران راستین رهبران باطل که دین را به بازی گرفته‌اند و قرآن را رها و پاره پاره می‌کنند. چه زشت است آنچه فرستادند (اعمال زشت) و عذاب ابدی را جایگاه همیشگی خود ساختند. ای جنگ‌افروزان، امروز کار شما به جایی رسیده که دشمنان ما را یاری می‌کنید و از یاری ما سر می‌پیچید؟ !

چرا این‌گونه نکنید که به خدا سوگند بی‌وفایی شما شهرهٔ

↕

ص:۴۰

روزگاران است و بنیاد هستی شما به بی‌وفایی استوار و نهال جانتان از آن «بی‌وفایی» سیراب و قلبتان بر آن سرشته و سینه‌های شما بر بی‌وفایی آرام گرفته است. شما تلخ‌ترین میوهٔ درختی هستید که چون باغبان آن را در دهان گذارد، راه گلویش را مسدود و چون غاصب آن را در کام نهد، گوارا و خوش‌طعمش می‌یابد. آگاه باشید لعنت خدا بر ستمگران پیمان شکنی است که پس از استوار کردن پیمان خود، آن را می‌شکنند. شما بر عهد و پیمانتان خدا را کفیل گرفتید، درحالی‌که ستم‌پیشه هستید. بدانید که آن انسان پدرناشناس مرا بر سر دو راهی گذاشته است: بین شمشیر کشیدن و تن به خواری سپردن. اما این خواری و زبونی از ما بسیار دور است و خدا و رسول او خواری را بر ما نمی‌پسندند و مؤمنان و دامن‌های پاکی که ما را پرورده‌اند، به آن رضایت نمی‌دهند. بردگی همراه با اطاعت فرومایگان آن قدر ارزش ندارد که از به خاک افتادن به همراهی رادمردان برای آن بتوان گذشت.

به خـاک افتـادن آزادمردان سـرآمد، چه حسـنی نـدارد که از آن بتـوان گـذشت؟ اطـاعت سـفلگان چه ارزشـی دارد که نتوان رهایش ساخت؟
بدانید که حجت را بر شما تمام کردم و راه عذر را بر شما بستم و سرانجام کار شما را بیم دادم، و اکنون که یاران مرا
↕
ص:۴۱
رها کرده‌اند، من با همین تعداد کم از خانواده‌ام با جمعیت فراوان شما می‌جنگم.
سپس این اشعار را خواند:
فان نهزم فهزامون قدما
و ان نغلب فغیر مغلبینا
و ما ان طبنا جبن ولکن
منایانا و دولهٔ آخربنا
اذا ما الموت رفع عن اناس
کلاکله اناخ بآخرینا
فافنی ذالکم سروات قومی
کما افنی القرون اولینا
فلو خلد الموک اذن خلدنا
و لو بقی الکرام اذن بقینا
فقل للشامتین بنا افیقوا
سیلقی الشـامتون کما لقینا§مقتل الحسـین، خوارزمی، ج ۲، صص ۶ و ۷؛ مقتل الحسـین، مقرم، صص۲۲۳ - ۲۳۵؛ حیاهٔ الامام حسین بن علی، ج۳، صص ۱۹۲ - ۱۹۴؛ یک شب و روز عاشورا، کمره‌ای، صص۱۰۶ -۱۱۶.§
اگر پیروز شویم که تازگی ندارد و همواره پیروز بوده‌ایم و اگر هم شکست خوریم ما را شکست‌خورده نمی‌نامند.
ترس در سـرشت ما راهی نـدارد، ولی حفظ کردن روحیـهٔ افراد با مرگ آنها منافات نـدارد و مرگ ما دولت بعد از ما را نوید می‌دهد.
هرگاه مرگ خود را از در خانهٔ ما و هر خانه‌ای بلند کند به دروازهٔ دیگری خواهد خواباند.
کسی در دنیا نخواهد ماند و پیک مرگ خبر نیستی را به همه می‌رساند، همان‌گونه که پیشینیان را نیز آگاه کرد.
↕
ص:۴۲
اگر فرمانروایان می‌ماندند ما هم باقی می‌ماندیم و اگر بقا برای آزادگان روا بود، هر آینه ما هم ابدی می‌شدیم.
پس به سرزنش‌کنندگان بگویید که از خواب غفلت برخیزید! به‌زودی آنچه را ما دیدیم شما هم خواهید دید.
سپس فرمود:
أَلَا ثُمَّ لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرَيْثِ مَا يُرْكَبُ الْفَرَسُ حَتَّى تَدُورَ بِكُمُ الرَّحَى عَهْدٌ عَهِدَهُ إِلَيَّ أَبِي عَنْ جَدِّي فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِي جَمِيعاً فَلا تُنْظِرُونِ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللهِ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ ما مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِناصِيَتِها إِنَّ رَبِّي عَلى صِراطٍ

مُسْتَقِیم .§هود: ۵۶.§أَللَّهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ وَ ابْعَثْ عَلَیْهِمْ سِنِینَ کَسِنِی یُوسُفَ وَ سَلِّطْ عَلَیْهِمْ غُلَامَ ثَقِیفٍ یَسْقِیهِمْ کَأْساً مُصَبَّرَةً وَ لَا یَدَعُ فِیهِمْ أَحَداً إِلَّا قَتَلَهُ قَتْلَةً بِقَتْلَةٍ وَ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ یَنْتَقِمُ لِی وَ لِأَوْلِیَائِی وَ أَهْلِ بَیْتِی وَ أَشْیَاعِی مِنْهُمْ فَإِنَّهُمْ غَرُّونَا وَ کَذَبُونَا وَ خَذَلُونَا وَ أَنْتَ رَبُّنَا عَلَیْکَ تَوَکَّلْنا وَ إِلَیْکَ أَنَبْنا وَ إِلَیْکَ المَصِیرُ.

به خدا سوگند که شما هم بعد از ما دیری نمی‌پایید و بیشتر از آنچه سواری پیاده و یا پیاده‌ای سوار شود، نخواهید ماند و روزگار سنگ آسیای مرگ را بر سر شما خواهد چرخاند و شما را سراسیمه به سوی فنا خواهد برد.

↕

ص:۴۳

پدرم از زبان رسول خدا مرا بدین روز آگاهی داده بود. اکنون امور خود را گرد آورید و با تابعان خود همدست شوید و مرا مهلت ندهید و آگاه باشید که توکل من بر خداوند جهانیان است و دیدار او را از صمیم قلب خواهانم.

[امام (ع) در پایان دست به دعا برداشت و آنها را نفرین کرد]:

خداوندا قطرات باران را از آنها دریغ کن و قحطی‌هایی مانند قحطی‌های یوسف بر جان‌هایشان برانگیز و آن غلام ثقفی را بر آنها مسلط کن که با جام پر از زهر آنها را سیراب سازد و از آنها احدی را نگذارد، مگر آنکه او را به قتل رساند و به جای کشتن، کشتن و به جای ضربت، ضربت از اینها برای من و خاندان و یارانم انتقام گیرد؛ چون اینها ما را دعوت کردند و دروغ گفتند و تنها گذاشتند. تو آفریدگار مایی و تنها به تو توکل می‌کنم و به سوی تو روی نیاز دارم و بازگشت ما به سوی توست.

با پایان یافتن سخنان امام، دل‌های مردان خدا سرشار از شور و حماسه شد و میل همراهی و هم‌پروازی با شهدای بدر و احد، قلب‌های پاک یاران حسین (ع) را فرا گرفت. معلوم شد که دنیا کوچک‌تر از آن است که در مدار توجه و اندیشهٔ امام باشد و آن یگانه فرزانه جام بقا

↕

ص:۴۴

را در جای دیگری جست‌وجو می‌کند و هشیاران کاروان حسینی نیز لذات و جذبه‌های دنیایی را به بازی گرفته‌اند و این شرایط خطرناک، اوج اعتدال و آرامش و عشق و میل آنها برای خلق حماسه‌ای جاویدان است که در آن عشق، عاطفه، معرفت، و حماسهٔ ابدی، و عاقبت دنیاخواهی و ریاست‌طلبی گرفتار مرگی سخت و عبرت‌آمیز خواهد شد.

ملاقات با عمر سعد

امام، فرمانده سپاه اموی را به دیدار خود فراخواند و او علی‌رغم میل باطنی‌اش ملاقات را پذیرفت و چون در مقابل حسین (ع) قرار گرفت، امام وی را خطاب کرد:

«تو مرا می‌کشی؟ گمان کرده‌ای که آن فرزند بی‌ریشه که فرزند بی‌ریشهٔ دیگری است (ابن زیاد) حکومت ری و گرگان را به تو می‌سپارد؟ به خدا سوگند که این‌گونه نخواهد شد و این عهدی است که بسته نشده است. هر چه می‌توانی انجام بده که پس از من نه در دنیا و نه در آخرت، شادمان نشوی و سرت را می‌بینم که در کوفه بر نیزه نصب کرده و کودکان آن را هدف قرار داده‌اند و بر آن سنگ می‌زنند» .

عمر بن سعد خشمگین و درحالی‌که بغض و ناراحتی

↕

ص:۴۵

قلب او را در خود گرفته بود، به سوی سپاهیان خود آمـد و گفت: «در انتظـار چه هستیـد؟ یکبـاره بر آنها حمله کنیـد که یک لقمه بیش نیستند» .§بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۰؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۸؛ لواعج الاشجان، ص ۲۶۲.§

نصیحت امام به سپاه کوفه

امام هـدایت و سـفیر سـعادت خانـدان وحی که اصـلاح امور مردم و هـدایت آنها را بر مدار خواسته و ارادهٔ خداوند سـرلوحهٔ خروج خود قرار داده بود§امام حسین ع قبل از حرکت طی مکتوبی به عنوان وصیت، خطاب به محمد بن حنفیه نوشته بود: «. . . وَ أَنِّی لَمْ أَخْرُجْ أَشِراً وَ لَا بَطِراً وَ لَا مُفْسِداً وَ لَا ظَالِماً وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِی أُمَّةِ جَدِّی ص أُرِیدُ أَنْ آمُرَ بِالمَعْرُوفِ وَ أَنْهَی عَنِ المُنْکَرِ وَ أَسِیرَ بِسِیرَةِ جَدِّی وَ أَبِی عَلِیِّبْنِ أَبِی طَالِبٍ ع فَمَنْ قَبِلَنِی بِقَبُولِ الحَقِّ فَاللهُ أَوْلَی بِالحَقِّ وَ مَنْ رَدَّ عَلَیَّ هَذَا أَصْبِرُ حَتَّی یَقْضِیَ اللهُ بَیْنِی وَ بَیْنَ الْقَوْمِ بِالحَقِّ وَ هُوَ خَیْرُ الْحاکِمِینَ» ؛ «امـا بعـد، خروج من بر یزیـد برای ایجـاد فتنه و فساد و یا برای سرگرمی و خودنمـایی نیست. بلکه خروج من برای اصـلاح امـور امت جـدم رسول خـدا ص است. من اراده کردهام که امر به معروف و نهی از منکر نمایم و از سـیره جدم و پدرم علی بن ابیطالب ع پیروی کنم. اگر کسی دعوت به حق را پذیرفت، پس خداونـد سزاوارتر به قبول آن است و اگر کسـی آن را نپـذیرفت، من صبر خواهم کرد تا خدای متعال میان من و این جماعت داوری کنـد و او بهـترین حکمکننـدگان است» .§، و هماکنـون آنهـا را در خطر بزرگ سـقوط به منجلاب و تبـاهی میدیـد، یکبار دیگر زبان به نصیحت و خیرخواهی آنان گشود. امام فرمود:

↕

ص:۴۶

الحَمْدُ لِلهِ الَّذِی خَلَقَ الدُّنْیَا فَجَعَلَهَا دَارَ فَنَاءٍ وَ زَوَالٍ مُتَصَرِّفَةً بِأَهْلِهَا حَالًا بَعْدَ حالٍ فَالمَغْرُورُ مَنْ غَرَّتْهُ وَ الشَّقِیُّ مَنْ فَتَنَتْهُ فَلَا تَغُرَّنَّکُمْ هَذِهِ الدُّنْیَا فَإِنَّهَا تَقْطَعُ رَجَاءَ مَنْ رَکِنَ إِلَیْهَا وَ تُخَیِّبُ طَمَعَ مَنْ طَمِعَ فِیهَا وَ أَرَاکُمْ قَدِ اجْتَمَعْتُمْ عَلَی أَمْرٍ قَدْ أَسْخَطْتُمُ اللهَ فِیهِ عَلَیْکُمْ وَ أَعْرَضَ بِوَجْهِهِ الْکَرِیمِ عَنْکُمْ وَ أَحَلَّ بِکُمْ نَقِمَتَهُ وَ جَنَّبَکُمْ رَحْمَتَهُ فَنِعْمَ الرَّبُّ رَبُّنَا وَ بِئْسَ الْعَبِیدُ أَنْتُمْ أَقْرَرْتُمْ بِالطَّاعَةِ وَ آمَنْتُمْ بِالرَّسُولِ مُحَمَّدٍ (ص) ثُمَّ إِنَّکُمْ زَحَفْتُمْ إِلَی ذُرِّیَّتِهِ وَ عِتْرَتِهِ تُرِیدُونَ قَتْلَهُمْ لَقَدِ اسْتَحْوَذَ عَلَیْکُمُ الشَّیْطَانُ فَأَنْسَاکُمْ ذِکْرَ اللهِ الْعَظِیمِ فَتَبّاً لَکُمْ وَ لِمَا تُرِیدُونَ إِنَّا لِلهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ کَفَرُوا بَعْدَ إِیمانِهِمْ فَبُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِینَ.

خداونـدی را سـتایش میکنم که دنیـا را آفریـد و آن را خانـهٔ فنـا و زوال مقرر فرمود و اهل دنیا را در احوالاتی گوناگون قرار داد، آنکه دنیا او را فریب داد، بیخرد، و فریفته دنیا، نگونبخت است. مبادا دنیا شـما را فریب دهـد که دنیا امید گرویدگان به خود را قطع میکند و طمع آن کس را که دلبستهٔ اوست، نومید میسازد. شما را میبینم برای انجام کاری اجتماع کردهاید که خدا را خشـمگین ساخته است و او از شـما روی برتافته و کیفرش را بر شـما نازل کرده و شما را از رحمت خود دور گردانیده است. نیکو پروردگاری

↕

ص:۴۷

است خداوند ما، و شـما بندگان بدی هستید که به طاعت او اقرار و به رسولش ایمان آوردهاید، ولی بر سر فرزندان و عترت او تـاخته و تصـمیم بـه قتـل آنهـا گرفتـهایـد. شـیطان به شـما غلبه کرد و خـدای بزرگ را از یـاد بردیـد. نـابود شویـد بـا هر آنچه میخواهیـد. همهٔ ما از خـدا هستیم و به سوی او باز خواهیم گشت. اینان جماعتی هسـتند که پس از ایمان کافر شدند. رحمت

پروردگار از ظالمان دور باد.

سخنان امام همچون پتکی گران بر وجدان‌های خفتهٔ کوفیان کوبیده می‌شد و عمر سعد بیمناک از ادامهٔ سخنان امام، خطاب به بزرگان سپاه خود گفت: «وای بر شما! با او سخن می‌گویید؟ ! به خدا سوگند او پسر همان پدر است که اگر یک روز هم سخن خود را ادامه دهد، از گفتار عاجز نشود» .

شمر در هم‌داستانی با امیر خود خطاب به امام گفت: «این چه سخن است که می‌گویی؟» امام فرمود: «می‌گویم از خدا ترسان باشید و مرا به قتل نرسانید؛ زیرا کشتن و شکستن حرمت من جایز نیست. من فرزند دختر پیامبر شما هستم و خدیجه، جدهٔ من، همسر رسول خدا و پیامبر شماست که فرمود: حسن و حسین آقای جوانان اهل بهشت‌اند» .§بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵.§

↕

سخنرانی حر

فرمان جنگ صادر شد و سپاه کفر حملهٔ خود را به سوی سپاه ایمان آغاز کرد. حر بن یزید که تا لحظاتی پیش امیر لشکر ظلمت بود، قامت افراشت و به سوی خط مقدم نبرد پیش تاخت. او که دلاور انگشت‌نمای کوفه بود و در شجاعت و دلاورمردی در کوفه همتا نداشت، با چهره‌ای برافروخته و اراده‌ای پولادین، مردم و بزرگان کوفه را نهیب زد: «ای مردم کوفه، مادرانتان در عزایتان سوگوار باشند و اشک حسرت را بر شما ببارانند. شما این بندهٔ صالح را به سوی خود خواندید و گفتید در راه او جانبازی می‌کنید. اما هنگامی که به سوی شما آمد او را رها کردید و ضد او شمشیر کشیدید. او را نگاه داشته‌اید و مانند استخوان در گلویش مانده‌اید. از همه‌سو او را محاصره کرده‌اید و نمی‌گذارید در این زمین پهناور خدا به سویی رود؛ مانند اسیر گرفتار شما شده است. او و زنان و خاندانش را از این آب فرات محروم ساخته‌اید، درحالی‌که همه از آن می‌نوشند. پاسدار حرمت محمد (ص) دربارهٔ خاندان او نبودید. خداوند در روز قیامت تشنگی شما را برطرف نکند» .

صحنهٔ کربلا یکپارچه هیاهو بود و هر لحظه بیم جنگ می‌رفت. عمروبن حجاج فریاد زد: «آیا می‌دانید با چه

↕

کسانی به نبرد پرداخته‌اید؟ اینان شجاعان و دلاوران کوفه هستند. شما آمادهٔ جنگ با کسانی شده‌اید که خود را برای مرگ مهیا کرده‌اند. مبادا کسی به تنهایی به میدان آنها رود!»§ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۰۳؛ نهایهٔ الارب، ج ۷، صص ۱۸۷ و ۱۸۸.§

آغاز جنگ

عمر سعد برای سازمان دادن سپاه، پرچم جنگ را به غلام خود، ذوید§بعضی این فرد را دُرَید نامیده‌اند؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۸.§سپرد و خود تیری را در کمان نهاد و به سوی یاران امام پرتاب کرد و با صدای بلند گفت: «شما شاهد باشید که من اولین کسی بودم که به سوی آنان تیراندازی کردم» . آن‌گاه دیگران نیز شروع به تیراندازی کردند.§ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۰۱؛ نهایهٔ الارب، ج ۷، ص ۱۸۶؛ لواعج الاشجان، ص ۲۷۰؛ انساب‌الاشراف، ج ۳، ص۱۹۰؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۵؛ وقعهٔ الطف، ص ۲۱۷.§

بـاران تیر، بسـیاری از یـاران امـام را مجروح کرد.§اعیـان الشـیعه، ج ۱، ص ۶۰۳.§و پنجـاه نفر بـه فیض شـهادت نـایل آمدند.§بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲.§بـاران تیر می‌باریـد و هر لحظه بزرگ‌مردی از تبار آسـمانیان به خون می‌غلتیـد و کمی دورتر، زینب و زنان حرم امام (ع) در کنار خیمه‌ها

↨

دیـدگان نگران و دل‌های پردرد و مضـطربشان را به آوردگاه دوخته بودنـد تا شاهـد ناب‌ترین حماسهٔ عالم آفرینش در صـحنهٔ کربلا باشند.

حماسهٔ اصحاب

یاران و دوسـتان اهل بیت: پیشاپیش خاندان وحی صف‌آرایی کرده بودند و اجازهٔ ورود به خط مقدم نبرد را به آنها نمی‌دادند و می‌گفتند: «پناه بر خدا از اینکه ما زنده بمانیم و شاهد شهادت و به خون غلتیدن شما باشیم» .

پرورش‌یافتگـان مکتب حسـینی مرگ را به بـازی گرفته بودنـد و هر کـدام که در مقابـل امـام هـدایت خود قرار می‌گرفتنـد، با تبسـمی ملکوتی مقتـدای خود را میهمـان جشن عشق و ایثار خود می‌کردنـد. ضـیافتی که در آن، زن و مرد پاسـداری از حریم امـامت را افتخـار می‌شـمردند. مجلس عشق لاهوتیـان زمین، اهـالی آسـمان را به وجـد آورده بود؛ آن‌سـان که امـام‌صادق (ع) فرمود:

از پدرم شـنیدم که چون اصـحاب امام (ع) ، با سپاه عمر بن سعد درگیر شد و آتش جنگ شعله‌ور گردید، فرشتگان آسمان‌ها به فرمان الهی به یاری حسین شتافتند؛ اما امام در پیروزی بر دشمنان و یا ملاقات خداوند، ملاقات حق را برگزید.§بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲؛ کافی، ج ۱، ص ۴۶۵ با کمی اختلاف.§

↨

در این زمان امام (ع) بانگ برآورد:

أَ مَا مِنْ مُغِیثٍ یُغِیثُنَا لِوَجْهِ اللهِ أَ مَا مِنْ ذَابٍّ یَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ الله.§الملهوف، ص ۴۹.§

آیا فریادرسی هست که برای خدا ما را یاری کند؟ آیا مدافعی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟

عبـدالله بن عمیر که با همسـر خود، ام‌وهب، ماننـد دیگر یاران دین خدا به قیام برخاسـته بود، به مقابله با سالم، غلام عبیدالله بن زیـاد و یسار، غلام زیاد بن ابیه شـتافت و هر دو را از پیش روی برداشت. چون به سوی خیمه بازگشت، ام‌وهب عمود خیمه را برگرفت و در تشـجیع همسـرش گفت: «پدر و مادرم فدایت باد! در برابر ذریهٔ رسول خدا مبارزه کن» و خود به قصد مبارزه، با همسرش همراه شد.

عبدالله بن عمیر از او درخواست کرد تا به خیمه بازگردد. ولی او درحالی‌که لباس عبدالله را گرفته بود، گفت: «هرگز تو را رها نمی‌کنم تا کنار تو کشـته شوم» ، تا اینکه به فرمان امام به خیمه بازگشت.§وقعهٔ الطف، صص ۲۱۷ – ۲۱۹؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۷؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۰؛ البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۸، ص ۸۲.§

عبدالله بن عمیر همراه با عده‌ای از همرزمان خود به میدان معرکه بازگشتند و جنگ سختی درگرفت؛ چون

↨

ص:۵۲

غبار جنگ فرونشست، اموهب شوی خود را در ضیافت الهی دید. به سوی او رفت و بر بالین او نشست و درحالی‌که غبار از رویش می‌زدود، گفت: «بهشت خداوندی گوارای تو باد! از خدایی که بهشت را روزی تو کرد، می‌خواهم که مرا مصاحب تو قرار دهد» .

در این هنگام غلام شمر عمود آهنین را بر سر وی فرود آورد و آن بانوی شجاع در کنار همسرش به شهادت رسید.§مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۱۳؛ لواعج الاشجان، ص ۲۷۴. همچنین ذکر شده است که فرزند اموهب از جمله یاران حضرت سیدالشهدا ع بود که پس از شهادت پدر به دیدار خدا شتافت و سپاه عمر بن سعد برای ایجاد ارعاب در اردوگاه توحید سر بریده او را به سوی امام ع پرتاب کرد. اموهب سر بریده فرزند خود را برگرفت و بوسید.§زمان بی‌وقفه می‌گذشت و هر لحظه بر آمار شهدا افزوده می‌شد. بسیاری از بزرگان لشکر توحید جان باخته بودند؛ عبدالله بن عمیر و عمار بن سلام از اصحاب رسول‌خدا (ص) و علی (ع) ، مسلم بن کثیر جانباز سپاه امام‌علی (ع) ، نافع بن هلال نویسندهٔ حدیث و حافظ قرآن، مسلم بن عوسجه صحابی شجاع رسول خدا (ص) ، حربن یزید، حبیب بن مظاهر صحابی رسول خدا (ص) ، محبوب و حامل علوم علی (ع) و بسیاری که هر کدام راهنمایی بودند در میان مردم خویش، به لقای حق نایل شدند.§مناقب، ج ۴، ص ۱۱۳.§

↥

ص:۵۳

آتش زدن خیمه‌ها

کماکان جنگ ادامه داشت. عمر سعد تعدادی از سربازانش را مأمور کرد تا خیمه‌های آل الله را از جای درآورند و به آتش کشند. یاران امام برای جلوگیری از محاصره به مقابله پرداختند و چون درگیری شدت گرفت، به فرمان عمر سعد خیمه‌ها به آتش کشیده شد.

امام فرمود: «بگذارید خیمه‌ها را بسوزانند تا به دست خود راه عبور خود را بسته باشند» .

همان‌گونه شد که امام می‌فرمود. §کامل، ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۹.§این اولین باری نبود که خانه و حرم اهل بیت پیامبر به آتش کشیده می‌شد. اهالی حرم که با دیدن شعله‌های آتش ماجرای مدینه را به یاد می‌آوردند، درحالی‌که فریاد می‌زدند، از خیمه‌ها خارج شدند. عجب صحنه و ماجرای عجیبی! یک‌سو چکاچک شمشیر و جنگی نابرابر؛ سویی دیگر زنان و کودکانی مضطرب و نگران، خیمه‌هایی سوزان، بارش تیر بر آن اردوگاه کوچک و بانویی که افزون بر مسئولیت آرامش و هدایت بانوان و کودکان تشنه و بی‌تاب، همهٔ هستی‌اش را آماج خدنگ دشمن می‌بیند و با فروافتادن هر ستاره‌ای، دل دریایی‌اش طوفانی می‌شود.

↥

ص:۵۴

نماز عشق

در همین هنگام دیدگان عمرو بن عبدالله صائدی، که وی را ابوثمامه می‌نامیدند، در جست‌وجوی خورشیدی بود که در

التهاب منظومهٔ حسینی می‌سوخت و حالا در مرکز آسمان، وقت نماز را یادآور می‌شد. او به امام نزدیک شد و با احترام گفت: «فدایت شوم یا اباعبدالله (ع) ، این جمعیت به ما نزدیک شده‌اند و به خدا سوگند، من باید پیش از تو کشته شوم. اما مایلم در حالی خدا را ملاقات کنم که با تو نماز خوانده باشم» .

امام فرمود: «نماز را تذکر دادی، خدای تو را از نمازگزاران قرار دهد!» زهیر بن قین و سعد بن عبدالله در برابر امام قرار گرفتند تا نماز با قامت و قیام حسین (ع) زینت یابد و امر حتمی الهی اقامه شود و چون تیری به سوی امام پرتاب شد، سعید بن عبدالله خود را در برابر آن قرار داد تا جان پاک و زلالش را که رنگ خدا گرفته بود، به چلچراغ شهادت بیاراید.§لواعج الاشجان، ص ۳۰۲.§

با خاتمهٔ نماز و گذر زمان، از تعداد پاسداران حریم ولایت کاسته می‌شد. امام بار دیگر خطاب به اصحاب خود فرمود: «ای بزرگ‌زادگان! پایداری کنید؛ مرگ مانند پلی

↕

ص:۵۵

است که شما را از سختی‌ها و دردها به سوی بهشت گسترده و نعمت همیشگی الهی عبور می‌دهد. کدام یک از شما ترک زندان را به امید آرامش یافتن در قصر نمی‌پسندد؟ پدرم از رسول خدا (ص) نقل می‌کرد که دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ، پل مؤمن است به سوی بهشت و پل کافر است به طرف جهنم و عذاب الهی. نه به من دروغ گفته شده است و نه من دروغ می‌گویم» .§معانی الاخبار، ص ۲۷۴.§

یاران ولایت بار دیگر نبردی قهرمانانه را آغاز کردند. اما اوضاع به‌گونه‌ای بود که با شهادت هر نفر، خلأ حضورش احساس می‌شد. درحالی‌که تعداد فراوان و گستردهٔ سپاه دشمن حکایت دیگری داشت؛ گویی دریایی بود که پایان نمی‌پذیرفت.§ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۰۴.§

دیدگان امام به عمر بن سعد مغرور افتاد و فرمود: «برای آنچه امروز مشاهده می‌کنی، روزی خواهد رسید که تو آزرده شوی» . آن‌گاه دست به دعا برداشت:

خداوندا، اهالی عراق ما را فریفتند و با ما خدعه کردند و با برادرم حسن بن علی نیز کردند آنچه می‌خواستند. خدایا شیرازهٔ امورشان از هم گسسته فرما!§طبقات الکبری، ابن سعد، ص ۷۲.§

↕

ص:۵۶

بالأخره اصحاب و یاران امام، جملگی بی‌رغبت به عالم ناسوت و بلندپرواز به سوی ملکوت، به سوی جایگاه ابدی خود در جوار رحمت رب، بال گشودند. به قول شاعر عرب:

جادَوا بِاَنفُسِهِمْ فِی حُبِّ سَیّدِهِمْ

اینها در راه محبت امام خود از جان گذشتند و ایثار جان بالاترین مرتبه جود و بخشش است.

آنان که تا مراتب عالیه پیشی گرفته‌اند، آنهایی هستند که فردا از کوثر می‌نوشند.

اگر شمشیرها و تیرهای آن جوانمردان نبود گوش‌ها دیگر صدای اذان مؤذنان را نمی‌شنید.

شهدای خاندان رسالت

اکنون نوبت به خاندان پیامبر رسیده بود و دیگر کسی از اصحاب برای دفاع از حریم ولایت باقی نمانده بود. فرزندان علی و امام حسن (علیهما السلام) ، جعفر طیار و عقیل، مشتاق

↨

ص:۵۷

شهادت بودند؛ اما اولین مبارز خاندان وحی، فرزند ارشد امام، علی اکبر بود. او بزرگ‌ترین فرزند امام§ ابصار العین، ص ۲۱.§و مادرش لیلا- دختر ابی‌مرۀ بن عروۀ بن مسعود ثقفی بود.§وقعۀ الطف، ص ۲۴۱؛ ارشاد مفید، ج ۳، ص ۱۰۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۰؛ کامل، ابن‌اثیر، ج ۴ ص ۷۴.§

امام بدون تأمل و درنگ به او اذن میدان داد. هنگامی که علی اکبر راهی میدان شد، امام انگشت سبابۀ خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت:

«خداوندا! بر آنان شاهد باش، جوانی را به سوی آنان فرستادم که از نظر سیما و سیرت و کمال، شبیه‌ترین مردم به فرستادۀ توست و هرگاه ما به دیدار پیامبر تو مشتاق می‌شدیم، به جمال او نظر می‌کردیم.

پروردگارا! برکات زمینی را از آنان دریغ دار، جمعیتشان را متفرق گردان و امیرانشان را از آنان راضی مگردان! آنان ما را دعوت کردند تا به یاری ما برخیزند، اما هم‌اکنون بر ما تاخته‌اند و از کشتن ما ابایی ندارند و بر آن هستند که کسی از ما زنده نماند» .§مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۳۰؛ لواعج الاشجان، صص ۳۲۷ و ۳۲۸.§

سپس امام عمر سعد را نفرین کرد و با آواز بلند قرآن تلاوت فرمود: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ

↨

ص:۵۸

وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ .§آل عمران: ۳۳ و ۳۴.§

آن‌گاه علی اکبر به سپاه بنی‌امیه هجوم برد§بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۴۲.§و پس از جنگی برجسته و شجاعانه، درحالی‌که بدنش به شدت مجروح بود، به سوی امام بازگشت و گفت: «ای پدر، عطش مرا کشت و سنگینی سلاح دچار زحمتم کرد. آیا جرعۀ آبی هست تا توان ادامۀ جنگ را بیابم؟»

امام به او پاسخ داد: «پسرم، اندکی به مبارزات ادامه بده. دیری نخواهد گذشت که به دیدار جدم نایل گردی و او تو را آن چنان سیراب کند که دیگر هیچ‌گاه تشنگی را احساس نکنی» .

علی که در این بازگشت کام خشکیدۀ پدر و امام خود را مشاهده کرد، به میدان نبرد بازگشت و درحالی‌که رجز می‌خواند، به مبارزه مقدسش ادامه داد:

أَلحَربُ قَد بانَتْ لَها الحَقایق

در جنگ است که جوهر مردان آشکار می‌شود و درستی ادعاها پس از جنگ ظاهر می‌شود.

↨

ص:۵۹

به خداوند عرش سوگند که از شما جدا نمی‌شوم مگر آنکه تیغ‌هایتان غلاف شود.

گروهی بر او تاختند و از هر سو جان شریف او را آماج شمشیرهای خود ساختند§مقتل الحسین، مقرم، ص ۲۵۹.§؛ فریاد علی برخاست: «ای پدر جان سلام بر تو! جدم رسول خدا مرا سیراب کرد و امشب در انتظار توست.§ابصار العین، ص ۲۳.§بر تو

درود می‌فرستد و می گوید در آمدنت نزد ما شتاب کن!»

سپس فریادی زد و به فیض شهادت نایل آمد.§مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۶.§

امام به‌سرعت بر بالین علی اکبر رفت و صورت را بر رخساره‌اش گذاشت و گفت: «خدا بکشد آنهایی که تو را کشتند و گستاخی را از حد گذراندند و حرمت رسول خدا را شکستند. پس از تو خاک بر سر دنیا!»§الملهوف، ص ۴۸.§

هنگامی که علی‌اکبر را به درون خیمه رساندند، خبر رسید که عون، پسر زینب، قهرمان بزرگ کربلا نیز شهید شد.§ زینب الکبری، ص ۱۴۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، صص ۳۴۰ و ۳۴۱.§سردار بی‌همتای کربلا که بی‌صبرانه مشتاق ملاقات پدر و جد گران‌قدر خود بود و این سرزمین را میقات معراج خود می‌دانست، در گذر هر لحظه، خود را بیشتر به مراد

↥

ص: ۶۰

مطلوب نزدیک می‌دید. او وعده‌های حق و پیش‌بینی‌های عالمانه و حکیمانهٔ خود را در مکه محقق می‌دید و اهالی لاهوت و ناسوت را متحیر احساس و ایثار خود کرده بود.§امام حسین ع هنگام خروج از مکه خطبه‌ای بدین شرح ایراد فرمودند: «الحَمْدُ لِلهِ مَا شَاءَ اللهُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ وَ صَلَّی اللهُ عَلَی رَسُولِهِ، خُطَّ المَوْتُ عَلَی وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَی جِیدِ الْفَتَاةِ وَ مَا أَوْلَهَنِی إِلَی أَسْلَافِی اشْتِیَاقَ یَعْقُوبَ إِلَی یُوسُفَ، وَ خُیِّرَ لِی مَصْرَعٌ أَنَا لَاقِیهِ، كَأَنِّی بِأَوْصَالِی یَتَقَطَّعُهَا عَسَلَانُ الْفَلَوَاتِ بَیْنَ النَّوَاوِیسِ وَ كَرْبَلَاءَ فَیَمْلَأْنَ مِنِّی أَكْرَاشاً جُوفاً وَ أَجْرِبَةً سُغْباً، لَا مَحِیصَ عَنْ یَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ، رِضَی اللهِ رِضَانَا أَهْلَ الْبَیْتِ نَصْبِرُ عَلَی بَلَائِهِ وَ یُوَفِّینَا أُجُورَ الصَّابِرِینَ، لَنْ تَشُذَّ عَنْ رَسُولِ اللهِ لَحَمَتُهُ وَ هِیَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِی حَظِیرَةِ الْقُدْسِ تَقَرُّ بِهِمْ عَیْنُهُ وَ یُنْجَزُ بِهِمْ وَعْدُهُ، مَنْ كَانَ فِینَا بَاذِلاً مُهْجَتَهُ مُوَطِّناً عَلَی لِقَاءِ اللهِ نَفْسَهُ فَلْیَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّی رَاحِلٌ مُصْبِحاً إِنْ شَاءَ اللهُ تَعالی» ؛ «سپاس مخصوص خداوند است، آنچه او خواهد همان شود و کسی را توان انجام کاری نیست، مگر کمک او و درود خدا بر فرستاده او باد. مرگ برای فرزندان آدم همانند گردن‌بند بر گردن دختر بسته است و من در آرزوی ملاقات نیاکان خود هستم، آن‌گونه که یعقوب به دیدار یوسف مشتاق بود. از پیش، زمینی که باید محل شهادت من باشد و جسم مرا در خود جای دهد انتخاب شده است و گویی می‌بینم که در سرزمین کربلا بندبند مرا گرگ‌های بیابان در نواویس قریه‌ای است که قبیله حر بن یزید در آنجا سکونت داشتند: ابصارالعین، ص ۱۷ از هم جدا کرده و شکم‌های خالی خود را پر می‌کنند، و برای آدمی گریز از تقدیری که قضای الهی رقم زده است، مقدور نیست؛ هرچه رضای خداوند است مورد رضایت ما خاندان رسالت است. بر بلای الهی، این آزمایش بزرگ و مهم، صبر می کنم و پاداش صبرکنندگان با خداست. آنها که با رسول خدا ص خویشاوندی دارند از آنها جدا نمی‌شوند و در بهشت در محضر او خواهند بود و دیدگان رسول خدا به دیدارشان روشن می‌شود و این وعده الهی است که در او خلافی نیست. هر کس می‌خواهد جان خود را در راه ما فدا کند و خود را برای دیدار خدا آماده می‌بیند با ما همسفر شود که ان‌شاء الله صبحگاهان حرکت خواهیم کرد» .§

↥

ص: ۶۱

عبدالله و محمد فرزندان مسلم بن عقیل، جعفر و عبدالرحمان، عبدالله و محمد بن ابی‌سعید، فرزندان عقیل نیز جان خود را تقدیم اسلام کردند و پس از آنکه از خاندان جعفر بن ابی‌طالب، عبیدالله، محمد و عون فرزندان عبدالله و قاسم بن محمد به شهادت رسیدند، نوبت به فرزندان امام حسن مجتبی (ع) رسید.

قاسم بن حسن که با مخالفت عمو برای رفتن به میدان نبرد مواجه شده بود، آن‌قدر بر دست و پای امام خود بوسه زد تا اذن

میدان گرفت. او خوش‌سیما، و به قول حمید بن مسلم، مانند پارهٔ ماه بود.§وقعهٔ الطف، ص ۲۴۳.§اما کلامش از هر شمشیری برنده‌تر می‌نمود:

اِن تُنکرونی فانا ابنُ الحسن

اگر مرا نمی‌شناسید، فرزند امام حسن هستم، او که فرزند پیامبر برگزیده و مورد اعتماد است.

این حسین است که همانند اسیر در میان گروهی است که خداوند آنها را از بارانش سیراب نسازد.

↨

ص:۶۲

قاسم نیز پس از جنگی شدید هدف ضربت عمر بن سعد ازدی قرار گرفت و عمویش را به یاری طلبید. امام به سرعت از میان صفوف دشمن عبور کرد، خود را به قاتل او رسانید و دست او را از بدن جدا کرد. چون گروهی به یاری عمر آمدند جنگ درگرفت و پس از آنکه برای لحظاتی درگیری خاتمه یافت، امام حسین (ع) بر بالین قاسم حاضر شد و فرمود: «چقدر بر عموی تو سخت است که او را به کمک بخوانی و از دست او کاری ساخته نباشد و یا تلاش او برای تو سودی نداشته باشد. از رحمت خدا دور باد آنان که تو را کشتند» .§بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۴.§

آن‌گاه امام قاسم را به خیمه آورد. ابوبکر و عبدالله نیز در رکاب عمو و امام خود به فیض شهادت نایل آمدند. اما حسن بن حسن که در تاریخ به حسن مثنی معروف است، علی‌رغم مجاهدت و جراحت‌های فراوان، با وساطت اسماء بن خارجه که از خویشاوندان مادری او بود، زنده ماند و ابتدا به کوفه و پس از التیام جراحت‌ها به مدینه رفت.§حیاهٔ الامام الحسین، ج ۳، ص ۲۵۶.§

همچنین از فرزندان امیرالمؤمنین علی (ع) پس از عبدالله، عثمان، جعفر، ابوبکر، محمد و عباس اصغر نیز به

↨

ص:۶۳

شهادت رسیدند§بعضی گفته‌اند احتمالاً دو نفر از فرزندان امام علی ع به نام عباس در کربلا شهید شده‌اند: یکی عباس اصغر است که در شب عاشورا به مقام شهادت نایل آمد و مادر او صهباء ثعلبیه نام دارد و دیگری وجود مقدس عباس ابوالفضل است که در روز عاشورا به شهادت رسید. وسیلهٔالدارین، ص ۲۶۲.§و نوبت به عباس بن علی رسید که فرزند بزرگ ام‌البنین و ستون خیمه‌های ابا عبدالله (ع) بود.

حضرت صادق (ع) فرمود:

کانَ عَمُّنَا العَباسُ بن عَلِیّ نافِذَ البَصیرَهِٔ صُلْبَ الإِیمانِ، جاهَدَ مَعَ أَبی‌عَبْدِالله وَ أَبْلی بَلاءً حَسَناً وَ مَضَی شَهیداً.

عمویم عباس بن علی دارای بصیرتی نافذ و ایمانی مستحکم و پایدار بود و در رکاب ابی عبدالله (ع) جهاد کرد و امتحان نیکو و ارزنده‌ای از خود نشان داد تا به شهادت رسید.

هنگامی‌که عباس تنهایی امام را دید اجازه خواست تا عازم میدان شود. امام (ع) نگاهش را به چهرهٔ زیبا و دل‌آرای برادر دوخت و فرمود: «تو صاحب لوا و علمدار من هستی» .

عباس گفت: «مولای من! سینه‌ام تنگ است و از زندگی خسته شده‌ام و قصد خونخواهی از این دورویان دارم» .

↨

ص:۶۴

امام از او درخواست کرد تا برای کودکان حرم کمی آب بیاورد. عباس که از لب‌های خشکیدهٔ زینب و زنان حرم پریشان بود و صدای «العطش» کودکان جانش را می‌آزرد، مشک و نیزه‌اش را برگرفت و پس از شکستن محاصرهٔ فرات، وارد آن شد. برای لحظه‌ای قصد آشامیدن آب جاری فرات کرد. اما عطش امام و اهل حرم او را از نوشیدن آب بازداشت؛ گوییا می‌گفت:

یا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الحُسَیْنِ هُونِی

وَ بَعْدَهُ لا کُنْتِ اَنْ تَکُونِی

هذَا الحُسَین شارِبُ المَنُونِ

وَ تَشربینَ بارِدَ المَعین؟ ! «ای نفس» زندگی بعد از حسین خواری و ذلت است و بعد از او نمانی تا این ذلت را دریابی. این حسین است که شربت مرگ می‌نوشد، تو آب سرد و گوارا می‌نوشی؟ !

آب نخورده مشک را بر دوش کشید و به سوی خیمه‌ها بازگشت. اما کوفیان راه را بر او بستند و از هر سو محاصره‌اش کردند تا اینکه نوفل ازرق دست راست او را از بدن جدا کرد. عباس مشک را به دست چپ گرفت و گفت:

وَاللهِ إن قَطَعْتُموا یمینی

انّی اُحامی اَبداً عَن دینی

وَ عَن اِمام صادقِ الیقین

نَجلُ النَّبیِّ الطّاهر اِلامینی به خدا سوگند اگر چه دست راست مرا جدا کردید اما

↕

ص:۶۵

من همیشه از دین خود حمایت خواهم کرد و حامی امامی خواهم بود که در ایمانش صادق و فرزند پیامبر پاک و امین است.

اما دیری نپایید که دست چپ عباس نیز از بدن جدا شد. اما پسر شجاع علی (ع) مشک را به دندان گرفت. باران تیر، مشک را به سینهٔ عباس دوخت. تیر بر دیدگان نافذ، و عمود آهنین بر فرق عباس اصابت کرد و درحالی‌که دست در بدن نداشت با صورت از بالای اسب به زمین افتاد و برادر و امامش را صدا زد. چون امام بر بالین عباس حاضر شد، فرمود: «اَلآن اِنکَسَرَ ظَهری وَ قَلَّت حیلَتی» §بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۲. بعضی گفته‌اند امام ع سر برادر را در دامان خود گرفت و چون خون از دیدگانش پاک کرد دید عباس گریان است. فرمود: «برادر، چرا گریه می‌کنی؟» عباس گفت: «چگونه نگریم ای برادر و ای نور چشمانم» . در همین زمان روح پاک فرزند رشید ام‌البنین به ملکوت اعلا پیوست؛ وسیلهٔ الدارین، ص ۲۷۴.§؛ «اکنون کمرم شکست و راه چاره مسدود شد» .

خبر شهادت عباس، زنان و کودکان حرم را بسیار اندوهگین کرد و امام نیز در سوگ برادر گران‌قدرش فرمود:

برادرم، ای نور چشمانم و پارهٔ تنم، تو برای من همانند رکنی مطمئن و قابل اعتماد بودی. ای پسر پدرم، خالصانه جنگ کردی تا از پیمانه‌ای که در آن رحیق بهشتی است،

↕

ص:۶۶

نوشیدی. ای ماه منیرم تو در تمامی مصیبت‌ها و سختی‌ها مددکارم بودی. بعد از تو زندگی برای ما سخت و تلخ است. فردا من و تو کنار هم خواهیم بود. بدان، که به خدا شکایت، و برای او صبر می‌کنم و از تشنگی و سختی‌هایی که متحمل شده‌ام به او پناه می‌برم.§وسیلهٔ الدارین، ص ۲۷۳.§

دیگر کسی نمانده است و امام تنهای تنهاست؛ نه! گویا هنوز کودک و نوازدی آمادهٔ جانبازی است!

حماسهٔ علی اصغر

هم‌اکنون زمان خلق فاجعه‌ای بزرگ از سوی جنایتکاران اموی و ظهور حماسه‌ای جاویدان از طرف سپاه توحید است. چون امام حسین (ع) دید که سپاه دشمن در کشتن او اصرار دارد، قرآن کریم را برداشت و آن را از هم گشود و بر سر گذاشت و ندا داد:

«بَینی و بَینکُمْ کتابَ الله و جدّی مُحمداً رسول الله (ص)» . ای مردم چرا خون مرا حلال می‌شمارید؟ آیا من پسر دختر پیغمبر شما نیستم؟ آیا شما قول جدم را در مورد من و برادرم نشنیده‌اید که فرمود:

«هذان سیّدا شبابِ اهلِ الجَنَّهٔ» .

در این هنگام نظرش به خیمه‌ها افتاد و چون درمقابل خیمه‌ها قرار گرفت، کودک شیرخوارش را مشاهده

↕

ص:۶۷

کرد§بنابر نقل تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۵. در خیمه سربازی یک روزه در انتظار نامگذاری خود است. هنگامی که امام عازم میدان و سوار بر اسب بود کودک را به دست او دادند تا در گوش او اذان بگوید که تیری بر حنجره کوچک او اصابت کرد. امام درحالی که تیر از گلوی علی اصغر می کشید، فرمود: «وَالله لَاَنْتَ اَکْرَمُ عَلَی الله مِنَ النّاقَهِٔ وَ لَمحَمَّد اَکْرَمُ عَلَی الله مِنَ الصّالِح» ؛ «به خدا سوگند که تو از ناقه گرامی‌تر و محمد هم از صالح ارجمندتر است» . آن‌گاه جنازه خون‌آلود کودک یک روزه خود را که در انتظار بازگشت او بودند، کنار فرزندان و برادرزادگانش قرار داد.§که لب‌هایش از تشنگی گداخته بود و می گریست. امام آن کودک را به دست گرفت و فرمود:

«یا قوم اِنْ لم‌تَرحمونی فارحموا هذا الطِّفل» ؛ «ای مردم اگر بر من رحم نمی‌کنید بر این طفل رحم کنید» .

در این هنگام حرملهٔ بن کاهل با تیری سه شعبه گلوی علی اصغر را هدف گرفت.§ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۷۱۴. به نقل از سبط ابن جوزی، در تذکره.§خون گلو مشت امام را پر کرد. امام خون سرباز چند ماهه‌اش را به آسمان پاشید و فرمود: «خداوندا اگر پیروزی را بر ما منع فرمودی آن را برای امری نیکوتر مقرر کن و از این مردم ستم‌پیشه انتقام بگیر!»

آن گاه فرمود:

هَوَّنَ عَلَیَّ ما نَزَلَ بِی أَنَّهُ بِعَینِ اللهِ.

آنچه این حادثه را برایم قابل تحمل می‌سازد، این است که در برابر چشم خداوند واقع می‌شود.

↕

ص:۶۸

آن گاه امام خون را به آسمان پاشید و قطره‌ای از آن به زمین بازنگشت.§علامه محسن امین روایتی را نقل می کند که امام خون را بر زمین ریخت. لواعج الاشجان، ص ۳۵۴.§

تنهایی امام

دیگر هیچ‌کس نمانده بود و امام تنها بود و این تنهایی که با بی‌تابی اهالی حرم صحنه‌ای عجیب آفریده بود، در اندیشه و باور انسان خاکی نمی‌گنجد. امام رئوف بار دیگر مردم را به آشتی با خدا فرا خواند:

هَلْ مِنْ ذَابٍّ یَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللهِ؟ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ یَخَافُ اللهَ فِینَا؟ هَلْ مِنْ مُغِیثٍ یَرْجُو الله فی إِغَاثَتِنَا؟ هَلْ مِنْ مُعِینٍ یَرْجُو مَا عِنْدَ الله فِی إِعَانَتِنَا؟§الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۱۰۱.§

آیا کسی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ آیا خداپرستی میان شما وجود دارد تا درباره ظلمی که بر ما رفته است از خدا بترسد؟ آیا کسی هست که به فریادرسی ما به خدا دل بسته باشد؟ آیا کسی هست که در امداد به ما چشم امید به پاداش الهی دوخته باشد؟

در مقابل گوش‌های کر، دیدگان کور و دل‌های سنگین حرام‌خواران سپاه اموی، فقط صدای زنان حرم بود که به

↥

ص:۶۹

گریه بلند شد§الملهوف، ص ۵۱.§و فقط زین‌العابدین که تنها ذخیرهٔ آل محمد (ص) بود، قصد یاری کرد که امام مانع وی شد.

وداع امام حسین

«یا سکینه، یا فاطمه، یا زینب، یا ام کلثوم! علیکن منی السلام» .

بانوان حرم با شنیدن خداحافظی به شیون و زاری پرداختند و امام آنها را به خویشتنداری دعوت کرد. سکینه را که بسیار دوست می‌داشت، به سینهٔ خود چسبانید و درحالی‌که اشک از دیده‌اش می‌زدود، فرمود: «. . . دل مرا با اشک حسرت خویش مسوزان! مادامی‌که جان در تن من است. . . ای برگزیدهٔ زنان» .§نفس المهموم، ص ۳۴۶.§

سرانجام امام در مقابل چشم‌های نگران و اشک‌آلود اهالی حرم با شمشیر برهنه، تنهای تنها در مقابل سپاه جهل و خشونت و ظلم، ایستاد و فرمود:

أنا ابنُ علیٍّ الطُّهر من آلِ هاشم

↥

ص:۷۰

و فاطمُ امّی‌مِن سلالةِ احمد

وعمّی یُدعی ذا الجنا حین جعفر

وفینا کتابُ الله اُنزل صادقاً

و فینا الهُدی و الوحیُ بالخیر یُذکر

و نحن اَمانُ الله للناسِ کلِّهم

نَطول بهذا فی الانام و نَجهر

و نحن وُلاةٌ الحوضِ نَسقی و لاَننا

بکاسِ رسول الله مالیس یُنکر

وشیعتُنا فِی الناس اکرمُ شیعةٍ

ومُبغضنا یومَ القیامهِ یَخسر§الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۱۰۳.§

من فرزند علی پاک از خاندان هاشم هستم و افتخار می کنم و همین افتخار برایم کافی است.

جد من رسول خدا بهترین کسی است که روی زمین حرکت کرد و ما مشعل‌های نورانی خدا میان خلق هستیم.

مادرم فاطمه از سلالهٔ احمد، و عمویم جعفر است که صاحب دو بال می‌باشد.

کتاب خدا به صدق در میان ما نازل شده است و در ما هدایت و وحی به خوبی ذکر می‌شود.

ما امان خدا هستیم برای تمامی مردم که آشکارا و پنهان آن را بیان می کنیم.

↥

ص:۷۱

ما صاحبان حوضیم که دوستانمان را با جام رسول خدا سیراب می کنیم و این قابل انکار نیست.

شیعیان ما در میان مردم گرامی‌ترین پیروان هستند و دشمن ما در روز قیامت زیانکار است.

نبرد آغاز شد و امام درحالی که بر سمت راست سپاه اموی می‌تاخت، فرمود:

الموتُ اَولی مِن رکوبِ العار والعارُ اَولی مِن دخول النار

مرگ از آلوده شدن به عار بهتر است و عار از داخل شدن به آتش.

سپس هنگام تهاجم به سمت چپ کوفیان گفت:

اَنَا الحسینُ بن علی

الیت ان لا انثنی

اَحمی عیالاتُ اَبی

اَمضی علی دین النَّبی§مقتل الحسین، مقرم، ص ۲۷۴.§

من حسین فرزند علی هستم که سوگند یاد کرده‌ام تسلیم نشوم.

از خاندان پدرم حمایت، و از دین پیامبر خدا پیروی می کنم.

امام (ع) پس از جنگی نمایان برای آخرین بار با بیانی شیوا مردم را به حق دعوت فرمود:

عِبادَاللهِ اتَّقُوا اللهَ وَ کُونُوا مِنَ الدُّنْیا عَلی حَذَرٍ فَإِنَّ الدُّنْیا لَوْ بَقِیَتْ لِاَحدٍ وَ بَقِیَ عَلَیْها اَحدٌ لَکانَتِ الْأَنْبیاءُ

↥

ص:۷۲

اَحَقُّ بِالبَقـاءِ وَ اَوْلی بِالرِّضـاءِ وَ اَرْضـی بِالقَضـاءِ، غَیْرَ اَنَّ اللهَ تَعـالی خَلَقَ الـدُّنْیا لِلْبَلاءِ وَ خَلَقَ أَهْلَهـا لِلْفناءِ، فَجَدِیـدُها بالٍ وَ نَعِیمُها مُضْمَحِلٌّ وَ سُرُورُها مُکْفَهِرٌّ وَ المَنزِلُ بُلْغَهٌ وَ الـدّارُ قَلْعَـهٌ، فَتَزَوَّدوا فَاِنَّ خَیْرَالزّادِ التَّقوی وَ اتَّقُوا اللهَ لَعَلَّکُم تُفْلِحُونَ.§حیـاهٔ الامـام الحسین، ج ۳، ص ۲۸۲.§

بندگان خدا، از خدا بترسید و از دنیا برحذر باشید! اگر دنیا برای کسی باقی می‌ماند و کسی در دنیا جاودان بود، پیامبران خدا سزاوارترین مردم به بقا و اولی به رضا و خشنودی و راضی‌تر به قضای الهی بودند. اما خداوند تعالی دنیا را برای ابتلا و آزمایش خلق، و اهالی آن را برای فنا خلق فرموده است. هر چیز نو و تازهٔ آن کهنه می‌شود و نعمت‌های دنیا از بین می‌رود و شادی‌های آن به تلخی تبدیل می‌شود. دنیا محل ماندن نیست، بلکه محل توشه برگرفتن است. پس توشه برگیرید که بهترین توشه‌ها تقواست. تقوای الهی پیشه کنید تا رستگار شوید.

آخرین وداع

وداع آخر امام با اهالی حرم وحی، به ویژه زینب کبرا، ماجرایی عرشی و تصویری ملکوتی است که نه اندیشه قدرت درک آن را دارد و نه قلم استقامت تحریرش. تلاقی

↨

ص:۷۳

نگاه حسین در نگاه زینب، سرّ مستتر، و سنگینی و تلخی آن، صعب مستصعب است که به غیر از زینب (علیها السلام) و حسین (ع) هیچ جانی توان حملش را ندارد. هنگام صبر نبود. پس امام خطاب به زنان و دختران حرم نبوت فرمود:

خود را برای سختی‌ها آماده کنید، آگاه باشید که خداوند حافظ و حمایت کنندهٔ شماست و به زودی شما را از شر دشمنان نجات خواهد داد و عاقبت شما به خیر خواهد رسید و دشمنان شما به بلاها گرفتار شوند و در مقابل رنج‌ها و مصایبی که تحمل می‌کنید، خداوند شما را از انواع نعمت‌ها و کرامت‌ها بهره‌مند خواهد ساخت. پس شکوه نکنید و سخنی بر زبان نیاورید که از قدر و ارزش شما بکاهد.§نفس الهموم، ص ۳۵۵.§

آن‌گاه پیراهن کهنه‌ای خواست تا کسی در آن طمع نکند. پس آن پیراهن را چاک زد و بر تن کرد تا غارتگران بنی‌امیه از آن صرف‌نظر کنند.§الملهوف، ص ۵۱.§

هجوم ناجوانمردانه

به فرمان پسر سعد هنگامی‌که امام در حال وداع با اهل بیت خود بود، هجوم سراسری آغار شد. از هر سو تیر

↨

ص:۷۴

می‌باریـد و آن بزرگوار سینه‌اش را در مقابـل آمـاج تیرهـا سپر می‌کرد. امـام در برخورد بـا این نـاجوانمردی علت این کینه و دشمنی را جویا شد و پرسید: «آیا من حقی را ترک کرده یا سنتی را تغییر داده‌ام یا شریعتی را تبدیل کرده‌ام؟»

بزرگان سپاه اموی گفتنـد: «این نبرد، جزای کینه‌ای است که از پـدر تو به دل داریم، از آنچه با پـدران ما در روز بـدر و حنین کرد» .§الامام الحسین و اصحابه، ص ۳۰۶.§

امام که دیگر توانش تحلیل رفته بود و رمقی برایش نمانـده بود، قصـد کرد تا لحظه‌ای استراحت کند. اما سـنگی بر پیشانی‌اش نشـست و خون، رخسـاره و محاسـنش را رنگین کرد خواست تـا بـا لباس خود خون‌ها را از چهره برگیرد که تیری سه شـعبه بر سینه‌اش اصابت کرد؛

«بسم الله و بالله و علی ملّةِ رسولِ الله» .

امام تیر سه شـعبه را از پشت خود بیرون آورد و خون مانند ناودان جاری شد. با دست مشتی از خون دل الهی‌اش را به آسـمان پاشـید و بـا مشتی دیگر محاسـنش را رنـگ خـون کرد و فرمـود: «در ایـن حـال بمـانم تـا جـدم رسـول خـدا را ملاقـات کنم» .§بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۳.§

↨

ص:۷۵

عـده‌ای از سپاه به سوی خیمه‌های آل الله به حرکت درآمدنـد و دیدگان نگران امام به سوی خیمه‌های زنان بود. آخرین توان خود را جمع کرد و درحالی‌که سراسر بدن مقدسش را خون فراگرفته بود، فریاد زد:

وَیْلَکُمْ یَا شِیعَةَ آلِ أَبِی سُفْیَانَ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ دِینٌ وَ کُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَکُونُوا أَحْرَاراً فِی دُنْیَاکُمْ هَذِهِ وَ ارْجِعُوا إِلَی أَحْسَابِکُمْ إِنْ کُنْتُمْ عَرَباً کَمَا تَزْعُمُونَ.

وای بر شـما پیروان خاندان ابوسـفیان، اگر دین ندارید و از روز قیامت پروایی ندارید، در دنیای خود آزاده باشید و به حسب و نسب خود بازگردید، اگر گمان دارید عرب هستید.

شمر گفت: «ای پسر فاطمه [علیها السلام] چه می‌گویی؟»

امام (ع) فرمود: «من و شما در جنگ هستیم، زنان گناهی ندارند؛ به این گروه بگو تا زنده هستم به حرم من تعرض نکنند» .

شمر درخواست امام را پذیرفت و نیروهای غارت و جنایت از خیمه‌ها فاصله گرفتند. اما هرکس که از راه می‌رسید با شمشیر و نیزه ضربه‌ای به جسم شـریف امـام وارد می‌ساخت.§الملهوف، ص ۵۰؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۱؛ مناقب ابن شـهر آشوب، ج۴، ص ۱۱۱؛ کامل، ابن اثیر، ج ۴، ص۷۸.§

↕

ص:۷۶

شکوه نیایش

یادگار علی (ع) و پیامبر (ص) بی‌اعتنا به تیغ و زخم، سر به سوی آسمان و غرق در نیایش پروردگار عرضه داشت:

أَللّهُمَّ مُتَعالی المَکانِ عَظیمُ الجَبَروتِ شَدیدُ المحالِ غَنِیٌّ عَنِ الخَلائِقِ عَریضُ الکِبریاءِ قادِرٌ عَلی ما تَشاءُ قَریبُ الرَّحمَةِ صادِقُ الوَعْدِ سابِغُ النِّعْمَةِ حَسَنُ البَلاءِ قَریبٌ إِذا دُعیتَ مُحیطٌ بِما خَلَقْتَ قابِلُ التَّوْبَهِ لِمَنْ تابَ إِلَیْکَ قادِرٌ عَلی ما اَرَدْتَ تُدْرِکُ ما طَلَبْتَ شَکُورٌ إِذا شُکِرْتَ ذَکُورٌ إِذا ذُکِرْتَ اَدْعُوکَ مُحْتاجاً وَ اَرْغَبُ إِلَیْکَ فَقِیراً وَ اَفْزَعُ إِلَیْکَ خائِفاً وَ اَبْکی مَکْرُوباً وَ اَسْتَعِینُ بِکَ ضَعِیفاً وَ اَتَوَکَّلُ عَلَیْکَ کافِیاً أَللّهُمَّ احْکُمْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ قَوْمِنا فَإِنَّهُمْ غَرُّونا وَ خَذَلُونا وَ غَدَرُوا بِنا وَ نَحنُ عِتْرَةُ نَبِیِّکَ وَ وُلْدُ حَبِیبِکَ مُحَمَّدٍ (ص) الَّذِی اصْطَفَیْتَهُ بِالرِّسالَةِ وَ ائْتَمَنْتَهُ عَلَی الوَحْی فَاجْعَل لَنا مِنْ اَمْرِنا فَرَجاً وَ مَخْرَجاً یا اَرْحَمَ الرّاحِمِینَ.

ای پروردگار بلندمرتبه و صاحب قدرت و سلطنت بزرگ و تدبیر و عقابی شدید، بی‌نیاز از خلایق و دارای کبریایی گسترده و توانـایی بر هر چه خواهی، رحمت تو نزدیـک و به وعـدهٔ خود عمـل خواهی کرد. نعمت تو تمـام و بلایت نیکو، چون خوانـده شوی نزدیک و بر مخلوقات محیط و توبهٔ نادم را می‌پذیری، بر هر چه اراده کنی نیرومند و بر

↕

ص:۷۷

آنچه خواهی توانایی؛ چون تو را سپاس گویند پاداش نیکو دهی، و چون یادت کنند یادشان نمایی. تو را می‌خوانم درحالی‌که محتـاجم. رغبتـم به سـوی تـوست درحـالی‌که فقیرم. به تـو پنـاه می‌برم در بیم و ترس و در سـختی‌هـا می‌گریم و از تـو کمک می‌خواهم آن‌گاه که دچار ضعف هستم بر تو توکل می‌کنم و مرا کفایت می‌کند.

پروردگـارا، تو بین مـا و قوم مـا حکم فرما. اینها ما را فریفته و تنهایمان گذاشـتند و با ما غـدر نمودنـد. ما عترت پیامبر توییم و فرزنـد حبیب تو محمـد (ص) که او را به رسـالت مبعوث فرمودی و امین وحی خود قرار دادی. پس در امر مـا فرج و گشـایش مقرر فرما، ای مهربان‌ترین مهربانان.

صَبْراً عَلی قَضائِکَ یا رَبِّ، لا إِلهَ سِواکَ یا غِیاثَ الْمُسْتَغِیثِین مالِی رَبٌّ سِواکَ وَ لا مَعْبُودٌ غَیْرَکَ، صَبْراً عَلی حِلمِکَ یا غِیاثَ مَنْ لاغِیاثَ لَهُ یا دائِماً لا نَفادَ لَهُ یا مُحْیِی المَوْتی یا قائِماً عَلی کُلِّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ، اُحْکُمْ بَیْنِی وَ بَیْنَهُمْ وَ اَنْتَ خَیْرُالحاکِمِینَ.§مقتل الحسین، مقرم، صص ۲۸۲ و ۲۸۳.§

بر قضا و حکم تو صبر می‌کنم ای خدا، خدایی جز تو نیست، ای فریادرس استغاثه‌کنندگان، پروردگاری برای من غیر از تو نیست و معبودی جز تو ندارم. بر حکم تو صبر می‌کنم ای فریادرس کسی که جز تو فریادرسی ندارد و ای

↕

ص:۷۸

کسی که ابدی و همیشگی هستی و مردگان را زنده می‌کنی. ای آگاه و ناظر بر تمام اعمال و افعال بندگان، در میان من و اینها حکم فرما که تو بهترین حکم‌کنندگانی.

پرواز تا ملکوت

امام محو خدا بود و درحالی‌که دیگر توانی برای حرکت نداشت، به فرمان شمر بار دیگر مورد حمله قرار گرفت. حصین بن تمیم، تیری بر دهان وی زد و ابوایوب غنوی جنجره‌اش را هدف قرار داد. هنگامی‌که امام سعی داشت تیر را از حنجرهٔ خود بیرون آورد، عمر سعد به او نزدیک شده بود. §بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۵.§زینب کبرا نیز درحالی‌که از خیمه بیرون می‌آمد، فریاد می‌زد: «ای برادرم! ای آقای من! ای از اهل‌بیت! کاش آسمان بر زمین سقوط می‌کرد و ای کاش کوه‌ها خرد و پراکنده به صحرا می‌ریخت» .§کامل، ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۸.§

زرعهٔ بن شریک با شمشیر دو ضربت سهمگین بر دست چپ و شانهٔ امام زد و سنان بن انس هم با نیزه ضربتی نواخت که بر اثر آن، زینت دوش پیامبر بر خاک افتاد؛ افتادنی که دیگر توانی برای برخاستنش نبود. سنان، به خولی بن یزید اصبحی گفت سر امام را از بدن جدا

↕

ص:۷۹

کند. اما او به لرزه درآمد و سنان خود سر امام را از بدن جدا کرد و به او سپرد.§کامل، ج ۴، ص ۷۸؛ نهایهٔ الارب، ج ۷، صص ۱۹۵ و ۱۹۶؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص۲۰۳. بعضی از مورخان نیز شمربن ذی الجوشن را قاتل امام دانسته‌اند. الاستیعاب، ج۱، ص۳۹۵؛ ابصار العین، ص ۱۴. بعضی نیز خولی بن یزید را قاتل امام می‌نامند؛ کشف‌الغمه، ج۲، ص۵۱؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۱.§بدین سان شریف‌ترین و پاک‌ترین بدن عالم بر خاک کربلا قرار گرفت.

کربلا عجیب‌ترین صحنهٔ عالم بود؛ تابلویی کامل و جامع از تمامی تعاریف خیر و شر، داد و بیداد، شقاوت و سعادت، بخل و سخاوت، فاجعه و حماسه، شرک و توحید، جهل و علم، ضلالت و هدایت، زشتی و زیبایی، خشونت و محبت و در یک کلام، باطل و حق بود. یک پیکر پاره پاره و غرق در خون و بی‌سر، شناسنامهٔ توحید و کتاب نبوت تمامی انبیاست، و تمامی عالم وجود حیرت‌زدهٔ شجاعت و مبهوت سخاوت و سوگوار مظلومیت و محو قداست و سرگشتهٔ حماسهٔ همیشه جاویدان حسین (ع) است.

از ذرات جمادی تا لرزش اندام‌های نباتی و جنبش و خروش هر نفس تا گردش اجرام آسمانی، فقط یک زمزمه به گوش جان می‌رسد و آن فریاد «یا حسین (ع)» است. زمین به لرزه افتاد، شرق و غرب جهان تاریک شد و مردم

↕

ص:۸۰

را زلزله و برق فراگرفت، آسمان خون گریست و هاتفی نـدا در داد که: «به خدا سوگند امام، فرزند و برادر امام و پدر امامان، حسین بن علی (ع) کشته شد» .§ذریعهٔ النجاهٔ، ص ۱۴۷.§

بادهـا بـه حرکت درآمـد و طوفـان سـرخی که فرصـتی برای دیـدن نمی‌گـذاشت، آسـمان را پوشانـد و گمـان کردنـد عـذاب خداونـدی بر آنها نازل شده است.§الملهوف، ص ۵۳.§خورشـید از تماشای این جنایت تلخ آن چنان چهره در هم کشـید که ستارگان آسـمان در نیمروز ظاهر شدنـد و گمان کردند که قیامت برپا شده است.§الصواعق المحرقه، ص ۱۱۹؛ مختصر تاریخ ابن عساکر، ج ۷، ص ۱۴۹.§

فرهیختگان دنیا، سعادت‌فروشان صحنهٔ کربلا صدای منادی را شنیدند: «ای امتی که بعد از پیامبر خود متحیر و گمراه شده‌اید، خداوند شما را به قربان و فطر موفق نگرداند» .§علل الشرایع، ج ۲، ص ۷۶.§

در این میـان زینب در اندیشـهٔ مـأموریت بزرگ خود بود. تمـام شب پیش را بیـدار مانـده و در نماز و نیایش و عبادت همراه با برادر خود بندگی خالص را برپا داشته بود و اینک در شعاع تابش سرخ خورشید دهم محرم که میل

↕

ص:۸۱

به سر بردن در فلق داشت، برای پاسداری از حریم امامت صالحان و اقامهٔ اولین نماز شب بی‌حسین (ع) آماده می‌شد و صدای عزیز فاطمه (علیها السلام) را می‌شنید که دیشب می‌گفت:

«یا اختاه لا تنسینی فی نافلةِ اللَّیلِ» §زینب الکبری، ص ۹۱.§؛ «ای خواهر، مبادا در نماز شب مرا فراموش کنی» .

از زیر هر سـنگی خون می‌جوشـید و آبی آسمانی به سرخی می‌گرایید و تا آن روز هیچ‌گاه آسمان را آن چنان خونین و سرخ ندیده بودند. پنداشتی که خون می‌گرید. آسـمان را سـرخی شفق پوشانده بود.§تذکرهٔ الخواص، ص ۲۷۳؛ تاریخ الخلفاء، ابن عساکر، ص ۲۰۷؛ البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۸، ص۲۰۱؛ انساب الاشراف، ج ۳، صص ۲۲۶ – ۲۲۸؛ بحارالانوار، ج ۴۵، صص ۲۰۱ – ۲۲۰.§

دیگر کار از کار گذشته بود. مرکب خون‌آلود و بی‌سوار امام به سوی خیمه‌ها روان شد.

می‌آید از سمت غربت، اسبی که تنهای تنهاست

↕

ص:۸۲

در جان او ریشه کرده‌ست، عشقی که زخمی‌ترین است
زخمی که از جنس گودال، اما به ژرفای دریاست
در چشم او می سراید، مردی که شعر رسایش
با آنکه کوتاه و ژرف است، اما در اوج بلند است
داغی که از جنس لاله ست، در چشم اشکش شکفته ست
با سرکشی های آتش، در آب و آیینه پیداست
هم زین او واژگون است، هم یال او غرق خون است

جایی که باید بیفتد، از پای زینب همین جاست

دارد زبان نگاهش، با خود سلام و پیامی

گویی سلامش به زینب، اما پیامش به دنیاست

افتاد امام من از پای، تا آنکه مردی بتازد

در صحنه هایی که امروز، در عرصه هایی که فرداست§ شعر از محمد علی مجاهدی.§

امام در سن ۵۶ سالگی، در روز جمعه، دهم محرم‌الحرام سال ۶۱ هجری ساعاتی بعد از نماز ظهر به شهادت رسید§مقاتل الطالبیین، ص ۷۸. بلاذری می گوید: «شهادت امام، روز شنبه، مصادف با عاشوراست و گفته شده روز جمعه بوده است» . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۷. ابن شهر آشوب روز دوشنبه را نیز به عنوان روزی که احتمال عاشورا در آن می‌رود، نقل کرده است. مناقب، ج۴، ص ۷۷.§و نقل شده است که بر پیراهن امام (ع) بیش از یکصد نشانه از ضربت شمشیر و نیزه و تیر مشاهده شد.

↕

ص:۸۳

بومخنف از امام صادق (ع) روایت می کند که بر بدن امام حسین (ع) جای ۳۴ زخم شمشیر و ۳۳ زخم نیزه دیده شده است§انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۳؛ معالم المدرستین، ج ۳، ص ۱۳۵؛ الملهوف، ص ۵۴.§؛ اما غیر از ضربات نیزه و شمشیر آثاری از کبودی بر تن امام خودنمایی می کرد که حضرت زین‌العابدین آنها را آثار بند انبان‌هایی می‌دانست که او نیمه‌شب‌ها آذوقهٔ فقیران و مستمندان را در آنها قرار می‌داد.§ بحارالانوار، ج ۴۴، صص ۱۹۰ و ۱۹۱.§

↕

ص:۸۴

↕

ص:۸۵

بعد از واقعه

اشاره

مردمی که از خداوند روی گردانده بودند تا دنیا را دریابند، از هیچ کاری رویگردان نبودند. آنها حتی در غارت لباس امام هم بر یکدیگر سبقت می گرفتند؛ آن‌چنان‌که عده‌ای در این غارتگری، شهرهٔ عام و خاص شدند و نامشان در تاریخ ثبت شد.

فرزندان بحر بن کعب تمیمی که لباس‌های امام را از بدن مقدسش بیرون آورده بودند، بنوسراویل نامیده شدند. فرزندان آنان که بر پیکر امام اسب تاختند، بنوالسرج§بعضی از آنها نعل اسب خود را با قیمتی گزاف به مردم فروختند و مردم غافل و تحمیق شده با افتخار آن نعل‌ها را بر پیشگاه خانه‌های خود آویزان کردند.§و فرزندان نیزه‌داری که سر امام (ع) را حمل می کرد، بنواسنان و فرزندان کسی که پشت سر نیزه‌دار تکبیر می گفت،

↕

ص:۸۶

بنوالمکبری لقب گرفتند. . . .§کنزالفوائد، کراجکی، صص ۳۴۹ و ۳۵۰.§

پس از غارت لباس‌های امام، سپاهیان به سوی خیمه‌ها هجوم بردند؛ لحظاتی تلخ و جانکاه که زینب کبرا بیش از همه تلخی و مخاطرات این تهاجم وحشیانه را احساس می‌کرد؛ چرا که از یک‌سو پاسبان خیمه‌ها بود و از طرف دیگر، حفظ جان برادرزاده و امام زمانش را بر عهده داشت.

دختر علی (ع) که منش و خلق و خوی کوفیان و اعراب را می‌دانست، بانگ برآورد: «ای عمر بن سعد سپاهیان خود را از تعجیل و شتاب در غارت خیمه‌ها بازدار! خود آنچه اسباب و زیورآلات است به شما واگذار می‌کنیم، مبادا دست نامحرمان به سوی خاندان رسول خدا دراز شود» .

تمامی وسایل و زیورآلات، حتی گوشواره‌های فاطمه بنت‌الحسین (ع) که یادگار امام (ع) بود، در نقطه‌ای ریخته شد و پس از آنکه زنان و کودکان در گوشه‌ای اجتماع کردند، دختر شجاع علی (ع) فریاد زد: «هرکس میل دارد وسایل دختران علی (ع) و فاطمه (علیها السلام) را بردارد، بیاید» . عده‌ای پیش آمدند و هرچه بود، غارت کردند. گروهی به

↕

ص:۸۷

سوی خاندان پیامبر هجوم آوردند و چادر و مقنعه از سر ایشان کشیدند که عمر سعد آنها را از این عمل بازداشت.§ر. ک: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۴.§

حکایتی عجیب

پس از به آتش کشیده شدن خیمه‌ها، زنان و کودکان بیرون دویدند. نامردی گوشوارهٔ ام‌کلثوم را به غارت برد و درحالی‌که می‌گریست، متوجهٔ خلخال فاطمه دختر امام شد. وی با تعجب پرسید: «چرا گریه می‌کنی؟ !» مرد مهاجم گفت: «چگونه نگریم درحالی‌که اموال دختر رسول‌خدا (ص) را غارت می‌کنم» . فاطمه با دیدن عطوفت او گفت: «پس چنین مکن!» آن مرد گفت: «می‌ترسم که دیگری آن را بردارد» .§امالی، شیخ صدوق، مجلس ۳۱، حدیث ۲.§

زینب (علیها السلام) در مقابل خیمهٔ علی بن الحسین (ع) ایستاده بود و از حضرت زین العابدین (ع) که بر اساس مشیت و ارادهٔ آسمانی به عنوان حفظ ذخیرهٔ الهی در بستر بیماری بود، مراقبت می‌کرد؛ به ناگاه مردی با چشمان آبی وارد خیمه شد و به قصد قتل و غارت، امام را به گوشه‌ای پرتاب کرد. زینب (علیها السلام) به سرعت به برادرزاده نزدیک شد و گفت: «او هرگز کشته نمی‌شود، مگر من کشته شوم» . پس

↕

ص:۸۸

آنها دست از او کشیدند. §مقتل الحسین، مقرم، ص ۳۰۱.§

در این هنگام درحالی‌که زنان و فرزندان آل الله در خیام بودند، دژخیمان غارتگر بنی‌امیه درحالی‌که فریاد می‌زدند: «اَحرِقوا بُیُوتَ الظّالِمینَ!» ؛ «خیمه‌های ظالمان را بسوزانید» ، خیمه‌ها را به آتش کشیدند.

حضرت زین العابدین (ع) در تمام عمر خود از این صحنهٔ عاشورا به تلخی یاد می‌کرد و با یادآوری آن محزون می‌شد و می‌گریست.§ حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۲۹۸.§

پس از غارت و به آتش کشیدن خیمه‌ها به فرمان عمر سعد و در اجرای فرمان عبیدالله بن زیاد، ده نفر از سپاهیان کوفه با

اسب‌های قوی‌هیکل بر بدن مطهر امام (ع) تاختند؛ به گونه‌ای که سینهٔ مبارک او را درهم کوبیدند. §همان، ص ۳۰۳.§سپس درحالی که اجساد خاندان رسالت در صحرای کربلا پراکنده بود، عمر بن سعد فرمان جمع‌آوری کشتگان سپاه خود را داد و پس از نماز بر آنان، همگی را به خاک سپردند. §تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۳۶.§

عمر بن سعد در عصر روز دهم، خولی بن یزید

↕

ص:۸۹

اصبحی و حمید بن مسلم ازدی را برای ارائه گزارش خاتمهٔ جنگ به سوی عبیدالله فرستاد §الملهوف، ص ۶۰.§و خولی که سر بریدهٔ امام (ع) را همراه خود داشت، هنگامی به کوفه رسید که درهای دارالحکومه را بسته بودند و به‌ناچار بدون ملاقات با عبیدالله به سوی خانهٔ خود رفت و سر پاک و مقدس امام را زیر تشتی قرار داد.

زن خولی که متوجه شد وی چیزی را زیر تشت پنهان می‌کند، از او سؤال کرد: «آن چیست؟»

خولی پاسخ داد: «چیزی برایت آورده‌ام که همیشه بی‌نیاز باشی. اکنون سر حسین (ع) در خانهٔ توست» .

همسر خولی برآشفت و گفت: «وای بر تو! مردم سیم و زر به خانه می‌آورند و تو سر پسر دختر پیامبر را برایم آورده‌ای؟ ! به خدا سوگند هرگز با تو در یک خانه زندگی نمی‌کنم» و از جای خود برخاست و به صحن خانه رفت.

وی می‌گوید: «به خدا سوگند نوری را دیدم که همانند ستون از آن تشت تا آسمان به هم پیوسته بود و مرغان سفیدی را دیدم که برگرد آن تشت تا بامداد می‌چرخیدند و چون صبح شد خولی سر امام را نزد عبیدالله بن زیاد برد» .§تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۴۵.§

↕

ص:۹۰

عمر بن سعد دستور داد سرهای سایر شهدا را نیز از بدن جدا کنند و بدین شرح در میان قبایل تقسیم شد:

قبیلهٔ کنده که ریاست آنها با قیس بن اشعث بود، ۱۳ سر.

قبیلهٔ هوازن به فرماندهی شمربن ذی الجوشن، ۱۲ سر.

قبیلهٔ تمیم، ۱۷ سر.

قبیلهٔ بنی‌اسد، ۱۶ سر.

قبیلهٔ مذحج، ۷ سر.

سایر مردم، ۱۳ سر.

وداع تلخ کاروان اهل بیت رسالت با سالار شهیدان و یاران باوفایش

سپاه بنی‌امیه بعد از واقعهٔ عاشورا دو روز دیگر در کربلاـ توقف کرد. سپس همراه با اهل بیت عصمت، درحالی که علی بن الحسین همچنان بیمار بود، به سوی کوفه حرکت کردند.§کامل، ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۱. بعضی نیز گفته‌اند بعد از عاشورا تا غروب روز یازدهم در کربلا ماندند.§

کاروان آمادهٔ حرکت بود. گلیم‌ها بر جهاز شتران انداخته شده بود و اهل بیت امام حسین (ع) با آن همه مصیبت‌های بزرگ چاره‌ای جز ترک اجساد مطهر عزیزان

↨

ص:۹۱

خود نداشتند. دل‌های به آتش کشیده شدهٔ بانوان حرم قدس ولایت بیش از گذشته در التهاب افتاد؛ به‌جای گذاشتن اجساد مقدسی که هنوز در سطح بیابان کربلا- پراکنده بود، برایشان کشنده و غیرقابل تحمل بود؛ به راستی که تحمل این مصیبت بسیار فراتر از توان بنی‌آدم است. هر قبیله سرهایی را که در اختیار داشت بر نیزه افراشته و در مقابل دیدگان آل پیامبر قرار داده بود و چون گام بر می‌داشتند تکبیر می گفتند. درحالی‌که -به قول بلاذری - با قتل امام، تکبیر و تهلیل را کشته بودند.§انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۱۳.§

اسیران را از مقابل بدن‌های قطعه قطعه شدهٔ شهدا عبور دادند و هر کدام با عزیزان خود به نوعی سخن گفتند. کلام زینب کرار کربلا- که صبر را وامدار تحمل خویش کرد، حکایتی دیگر است؛ اولین کلام دختر قهرمان علی (ع) این است: «اللهم تقبل منا هذا القربان» §مقتل الحسين، مقرم، ص ۳۰۷.§؛ «پروردگارا! این قربانی را از ما پذیرا باش» .

آن‌گاه جد بزرگوار خود را خطاب کرد و گفت:

يَا مُحَمَّدَاهْ صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ! هَذَا الْحُسَيْنُ مُرَمَّلٌ بِالدِّمَاءِ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ وَ بَنَاتُكَ سَبَايَا وَ ذُرِّيَّتُكَ مُقتلةٌ، تَسفی علیه الصَّبا، فَابكَت كلَّ

↨

ص:۹۲

عدوٍّ وَ صديقٍ.§ کامل، ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۱؛ نهایهٔ الارب، ج ۷، ص ۲۰۰؛ وقعهٔ الطف، ص ۵۹؛ انساب‌الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۶.§

ای رسول خدا، ای کسی که ملائکهٔ آسمان بر تو درود می‌فرستند، این حسین (ع) توست که در صحرا افتاده و در خون غلتیده و پیکر او قطعه قطعه است. ای محمد (ص) ! دختران تو اسیر شده‌اند و باد صبا بر آنها می‌وزد.

پس هر دوست و دشمنی را گریاند:

هر جا که بود آهویی از دشت پا کشید

هر جا که بود طایری از آشیان فتاد

ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان

بر پیکر شریف امام زمان فتاد

شد وحشتی که شور قیامت زیاد رفت

چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد

پس با زبان پر گله آن بضعهٔ البتول

رو بر مدینه کرد که یا ایها الرسول

این کشته فتاده به هامون حسین توست

این صید دست و پازده در خون حسین توست§ترکیب‌بند محتشم.§

سپس درحالی‌که به آرامی‌می گریست و وقارش همه را به یاد فاطمه (علیها السلام) انداخته بود، گفت:

↨

ص:۹۳

یـا حُزنـاه یـا کَربـاه الیومَ مـاتَ جـدّی رسـول الله (ص) ، یـا اصـحابَ محمـداه هؤلاـء ذریـهُ المصـطَفی یُساقون سـوقَ السَّبایا.§بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۹.§

امروز جـدم رسول خـدا از دنیا رفته است. ای اصحاب پیامبر، اینها ذریه و فرزندان رسول خدا هستند که آنان را مانند اسیران می برند.

رفتار شکوهمند زینب در مقابل سپاهیان اموی آنها را دچار بهت کرده بود و بسیاری از آنها در مقابل بزرگی و عظمت دخت علی (ع) انگشت حیرت می گزیدنـد و عـده‌ای نیز پریشـان‌احـوال می گریستند. امـا دل کنـدن و رفتن و عـالی‌ترین گوهرهـای آسـمانی و میوه‌هـای بـاغ بهشتی را در بیابـان رهـا کردن، بسیار سـخت است. ولی زینب دریافته است که برنامه‌ریزان تبلیغاتی دشمن درصدد تحمیل مصیبتی افزون‌تر به خاندان حسینی (ع) هستند. ازاین‌رو وقتی پریشان‌احوالی حضرت زین‌العابدین (ع) را بر بلاتکلیفی و رها ماندن اجساد شهدا دید، فرمود:

پسر برادرم، از آنچه می‌بینی نالان نباش! به خدا سوگند این پیمانی است از پیامبر خدا به جد و عمو و پدر تو. خداوند از مردم پیمان گرفته است، مردمی از همین امت که فرعون‌های زمین آنها را نمی‌شناسند، اما فرشتگان آسمان با

↥

ص:۹۴

آنهـا آشـنایند؛ آنـان این پیکرهـای پاره پاره را جمع می کننـد و در این دیار و بر فراز مرقـد حسـین (ع) پرچمی می‌افرازنـد که هرگز کهنـه نخواهـد شـد و در گـذر روزهـا و سـال‌هـا آسـیب نمی‌بینـد.§ مقتـل الحسـین، مقرم، ص ۳۰۸؛ زنــدگانی علی بن ابی‌طالب، سید جعفر شهیدی، ص ۵۱.§

عجیب است که امـام زین‌العابـدین (ع) نیز علی‌رغم همـهٔ دردهـا و التهاب و تبی که داشت از عمه‌اش زینب غافل نبود و او بود که فرمود: «عمه‌ام شب یازدهم، نماز شب را نشسته می‌خواند» .§ زینب الکبری، صص ۹۰ و ۹۱.§

به هر حـال فاصـلهٔ کربلاـ تـا کوفه را بـا وجود اینکه زنان و کودکان از شب عاشورا دیـده بر هم ننهاده بودنـد و قلب‌های آنان سرشار از درد و مصیبت بود، با بستن زین‌العابدین (ع) بر مرکب، شبانه طی کردند.

دفن بدن‌های مطهر شهدا

بعـد از رفتن کوفیان عـده‌ای از قبیلـهٔ بنی‌اسـد قصـد تجهیز و تـدفین شـهدای کربلا را کردنـد، اما چون هیـچ کـدام سـر بر بدن نداشتند و لباس بسیاری از آنها ربوده شده بود، قابل شاسایی نبودند. آنها متحیر مانده و به دنبال چاره‌ای

↥

ص:۹۵

بودند که امام سجاد (ع) به یاری آنها شتافت و به دفن بدن مطهر امام اقدام کرد.

امام درحالی که به شدت می گریست فرمود:

طُوبی لِاَرْضٍ تَضَـمَّنَتْ جَسَـدَکَ الطّاهِرَ، فَإِنَّ الـدُّنیا بَعْدَکَ مُظْلِمَهٌ وَالْآخِرَهُ بِنُورِکَ مُشْـرِقَهٌ، أَمَّا اللَّیْلُ فَمُسَـهَّدُ وَ الحُزْنُ فَسَـرْمَدُ، اَوْ یَخْتارَ اللهُ لِاَهْلِ بَیْتِ دارَکَ الَّتِی أَنْتَ بِها مُقِیمٌ وَ عَلَیْکَ مِنّی السّلامُ یَابْن رَسُولِ الله وَ بَرَکاتُهُ.

آفرین بر سـرزمینی که پیکر طـاهر تـو را در خـود گرفته است. دنیـا پس از تـو تاریـک و آخرت به نـور تـو روشن است. دیگر

شب‌ها خواب نـدارم و اندوه مرا پایانی نیست، تا اینکه خداوند خاندان تو را به تو ملحق سازد و در سـرای تو جای دهد. سـلام من بر تو ای پسر رسول خدا، و رحمت و برکات خدا بر تو باد.

سپس روی قبر نوشت:

«هذا قبرُ الحسینِ بن علیٍّ بن ابی‌طالب الذی قَتَلوُهُ عَطشاناً غریباً» .§ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۲۶.§

سپس علی اکبر را در پـایین پـای امام به خاک سپرد و آن‌گاه شـهدا را در نزدیکی هم دفن کرد و در این راه بنی‌اسـد همراهی کردند.

↨

ص:۹۶

امام در هنگام دفن عباس بن علی نیز به‌شدت گریست.§حیاة الامام الحسـین، ج ۳، ص ۳۲۴. امام باقر ع نیز خاکسپاری و نماز بر امـام حسـین ع را از نـاحیه حضـرت زین العابـدین ع می‌داننـد. جلاء العیون، شبر، ج ۲، ص ۱۶. امـام رضـا ع نیز همین‌گونه می‌فرمایـد. بحارالانـوار، ج ۴۸، ص ۲۷۰.§در مجمـوع بـه نظر می‌رسـد اجسـاد مطهر شـهدای کربلاـ شب دوازدهم دفن شـده باشند.§الامام الحسین و اصحابه، صص ۳۸۰ - ۳۸۲.§

کوفه در انتظار اسیران

کوفه مهیای حضور کاروان خروج‌کنندگان (؟ !) بود و کوفیان که کوچه‌ها و خیابان‌ها را آب و جارو کرده بودند، دسـته‌دسته و گروه‌گروه چشم به مبادی ورودی داشتند تا هر کدام در این جشن و شادمانی بزرگ سهیم باشند.

به فرمان عبیـدالله بن زیاد سـردر ایوان دارالاماره را گـچ تازه کشـیدند. سپاه امیرالمؤمنین یزید (؟ !) بر فردی که ضد حکومت شورش کرده بود غلبه یـافته و نوع برخورد و رفتـار کوفیـان بـا کاروان اسـرا قابل پیش‌بینی بود. سـرانجام انتظار به پایان رسـید. سرهـای شـهدا، درحـالی‌کـه بر نیزه‌هـا قرار داشـت، پیشـاپیش قافلهٔ اسـرا از طریـق خیابـان‌هـای اصـلی منتهی بـه دارالامـاره راه می‌پیمود.§به دسـتور عبیـدالله سـر مبارک امام حسـین ع را به بیرون کوفه بردند و پس از آنکه بر نیزه افراشـتند همراه با رئوس شهدا به کوفه بازگرداندند.§

↨

ص:۹۷

افشاگری خاندان رسالت

سنگینی بار نگاه مردم خانـدان نبوت را می‌رنجاند. آنها حدود ۲۵ سال پیش، در دوران زمامداری علی (ع) ، پنج سال زندگی با کوفیان را تجربه کرده بودنـد. بسـیاری از زنان تماشاچی شاگردان مدرسهٔ زینب بودند. اما امروز وضـعیت به شـکل دیگری است.

ام کلثوم فریاد زد:

یا أهل الکوفهٔ اَما تَسْتَحُونَ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ اَنْ تَنْظُرُوا إِلی حَرَمِ النَّبی (ص) .§مقتل الحسین، مقرم، ص ۳۱۰.§

ای مردم کوفه از خدا و فرستادهٔ او شرم نمی‌کنید که به خانواده پیامبر (ص) چشم دوخته‌اید؟

زنی پرسید: «شما اسرا از کدام طایفه هستید؟»

گفتند: «اسیران آل محمد (ص) هستیم» .§اللهوف، ص ۶۳.§

در این زمان برخی از مردم برای کودکان و اسرا نان و خرما و گردو آوردند. ام کلثوم با دیدن این منظره برآشفت و گفت: «ای کوفیان صدقه بر ما خاندان حرام است. سپس نان و خرما را از دهان کودکان گرفت» . §مقتل الحسین، مقرم، ص ۳۱۰.§ مردم شروع به گریستن کردند. امام زین العابدین (ع)

↕

ص:۹۸

که دست و پایش را بسته بودند و تب رنجورش کرده بود، فرمود:

أَلا إِنَّ هؤُلاءِ يَبْكُون وَ يَتَرَجَّعُونَ مِنْ أَجلِنا فَمَن قَتَلَنا اَذِنَ؟

این مردم برای ما اشک می‌ریزند؟ پس چه کسانی ما را کشته‌اند؟

آرام آرام فضای کوفه تغییر کرد و چون زینب کبرا سر امام (ع) را بر نیزه دید، سر خود را بر چوبهٔ محمل کوبید. افکار عمومی دچار یک حیرت و سرگردانی عجیب شد. مردم گریبان‌های خود را چاک می‌زدند و مردان مانند زنان بر سر و سینه می‌زدند.

حال هنگام پیامبری زینب بود. فرصتی بود تا دختر علی (ع) هنگامه برپا کند و مشعل فروزان عاشورا را به خوبی بنمایاند.

بانوی بزرگ اسلام بر سر مردم نهیب زد و چون سکوت فضا را فراگرفت، زبان به حمد و ستایش پرودگار گشود و بعد از سلام به رسول‌خدا فرمود:

أَمَّا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ يَا أَهْلَ الخَتْلِ وَ الْغَدْرِ وَ الخَذْلِ أَلَا فَلَا رَقَأَتِ الْعَبْرَةُ وَ لَا هَدَأَتِ الزَّفْرَةُ إِنَّمَا مَثَلُكُم كَمَثَلِ الَّتِى نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكاثاً تَتَّخِذُونَ أَيْمانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ هَلْ فِيكُمْ إِلَّا الصَّلَفُ وَ الْعُجْبُ وَ الشَّنَفُ وَ الْكَذِبُ وَ مَلَقُ الْإِمَاءِ وَ غَمْزُ الْأَعْدَاءِ أَوْ

↕

ص:۹۹

كَمَرْعًى عَلَى دِمْنَةٍ أَوْ كَفِضَّةٍ عَلَى مَلْحُودَةٍ أَلَا بِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَنْ سَخِطَ اللهُ عَلَيْكُمْ وَ فِى الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ.

أَ تَبْكُونَ أَخِى؟ ! أَجَلْ وَ اللهِ فَابْكُوا فَإِنَّكُمْ أَحْرَى بِالْبُكَاءِ فَابْكُوا كَثِيراً وَ اضْحَكُوا قَلِيلًا فَقَدْ أَبْلَيْتُمْ بِعَارِهَا وَ مَنَيْتُمْ بِشَنَارِهَا وَ لَنْ تَرْحَضُوهَا أَبَداً وَ أَنَّى تَرْحَضُونَ قُتِلَ سَلِيلُ خَاتَمِ النُّبُوَّةِ وَ مَعْدِنِ الرِّسَالَةِ وَ سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ مَلَاذُ حَرْبِكُمْ وَ مَعَاذُ حِزْبِكُمْ وَ مَقَرُّ سِلْمِكُمْ وَ آسِى كَلْمِكُمْ وَ مَفْزَعُ نَازِلَتِكُمْ وَ المَرْجِعُ إِلَيْهِ عِنْدَ مُقَاتَلَتِكُمْ وَ مَدَرَةُ حُجَجِكُمْ وَ مَنَارُ مَحَجَّتِكُمْ أَلَا سَاءَ مَا قَدَّمَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ وَ سَاءَ مَا تَزِرُونَ لِيَوْمِ بَعْثِكُم.

فَتَعْساً تَعْساً وَ نَكْساً نَكْساً لَقَدْ خَابَ السَّعْىُ وَ تَبَّتِ الْأَيْدِى وَ خَسِرَتِ الصَّفْقَةُ وَ بُؤْتُمْ بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْكُمُ الذِّلَّةُ وَ المَسْكَنَةُ.

أَ تَدْرُونَ وَيْلَكُمْ أَىَّ كَبِدٍ لِمُحَمَّدٍ (ص) فَرَثْتُمْ؟ وَ أَىَّ عَهْدٍ نَكَثْتُمْ؟ وَ أَىَّ كَرِيمَةٍ لَهُ أَبْرَزْتُمْ؟ وَ أَىَّ حُرْمَةٍ لَهُ هَتَكْتُمْ؟ وَ أَىَّ دم لَهُ سَفَكْتُمْ؟ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئاً إِدًّا تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبالُ هَدّاً. لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا شَوْهَاءَ صَلْعَاءَ عَنْقَاءَ سَوْدَاءَ فَقْمَاءَ خَرْقَاءَ كَطِلَاعِ الْأَرْضِ أَوْ مِلْءِ السَّمَاءِ.

↕

ص:۱۰۰

أَ فَعَجِبْتُمْ أَنْ تُمْطِرَ السَّمَاءُ دَماً وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزى وَ هُمْ لا يُنْصَرُونَ، فَلَا يَسْتَخِفَّنَّكُمُ المَهَلُ، فَإِنَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَا يَحْفِزُهُ الْبِدَارُ وَ لَا

يُخْشَى عَلَيْهِ فَوْتُ النَّارِ، كَلَّا إِنَّ رَبَّكَ لَنَا وَ لَهُمْ لَبِالْمِرْصادِ.§مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۲، صص ۴۰ و ۴۱؛ الفتوح، ابن اعثم کوفی، ج ۳، صص ۱۳۹ - ۱۴۱؛ معالم المدرستین، ج ۲، صص ۱۴۵ و ۱۴۶؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۰۹.§

ای مردم کوفه، ای جماعت مکر و افسون و محروم ماندگان از غیرت و حمیت! اشک چشم‌هایتان خشک مباد و ناله‌های شما آرام نشود. مَثَل شما مثل زنی است که تار و پود بافت خود را در هم ریزد و رشته‌های آن را از هم بگسلد. شما سوگندهایتان را دستاویز فساد و نابودی خویش قرار دادید. شما چه دارید جز گزافه، غرور و دشمنی و دروغ و همانند کنیزکان خدمتکار چاپلوسی و سخن‌چینی کردن و یا همانند سبزه‌ای که از فضولات حیوانی تغذیه می‌کند و بر آن رشد می‌کند، و چون نقره‌ای که روی گورها را بدان زینت کنند، دارای ظاهری فریبنده اما درونی زشت و ناپسندید! برای خود چه بد توشه‌ای اندوخته‌اید و از پیش فرستاده‌اید تا خدای خود را به خشم آورید و عذاب همیشگی او را برای خود رقم زنید. آیا شما [پیمان شکنان] برای برادرم حسین (ع) گریه می‌کنید؟ ! گریه کنید که اشک شایستهٔ شماست. بسیار گریه کنید و

↕

ص:۱۰۱

کم بخندید که این ننگ [فاجعه امویان] گریبانگیر شماست و لکهٔ این ننگ تا همیشه بر دامان شما خواهد ماند؛ آن چنان لکهٔ ننگی که هرگز از خود نتوانید شست.

چگونه می‌خواهید این لکهٔ ننگ را پاک کنید، درحالی‌که جگرگوشه رسول خدا (ص) و سید جوانان بهشت را کشتید؟ ! همان کسی که در جنگ، سنگر و پناهگاه شما و در صلح مایهٔ آرامش و التیام شما بود و نه مانند زخمی‌که با دهان خون‌آلود به روی شما بخندد. در سختی‌ها و دشواری‌ها امید شما به او بود و در ناسازگاری‌ها و ستیزها به او روی می‌کردید.

بدانید توشهٔ راهی که برای سفر [آخرت] خود فرستادید، بد توشه‌ای است و بار گناهی که تا روز قیامت بر دوش‌های شما سنگینی خواهد کرد، گناهی بس بزرگ و ناپسند است.

نابود شوید آن هم چه نابودی‌ای! پرچمتان سرنگون باد آن هم چه سرنگونی‌ای! تلاشتان جز ناامیدی ثمر نداد و دست‌های شما بریده شد و کالایتان [حتی در دنیا] زیان کرد. خشم الهی را بر خود خریدید و ذلت و سرافکندگی شما حتمی شد.

آیا می‌دانید که چه جگری از رسول خدا شکافتید؟ و چه پیمانی گسستید؟ و چگونه پرده‌نشینان حرم را از پرده

↕

ص:۱۰۲

بیرون کشیدید؟ و چه حرمتی از آنها دریدید؟ و چه خون‌هایی ریختید؟ کاری بسیار شگفت‌انگیز انجام دادید؛ آن‌چنان شگفت که نزدیک است از هراس آن، آسمان‌ها از هم بپاشد و زمین‌ها بشکافد و کوه‌ها از هم فرو ریزد! چه مصیبتی بس دشوار و جانفرسا و طاقت‌سوز و شوم و درهم پیچیدهٔ پریشانی که از آن راه گریزی نیست و در بزرگی و وسعت همانند درهم فشردگی زمین و آسمان است.

آیا در شگفت می‌شوید اگر از چشم آسمان خون ببارد؟ هیچ کیفری از مجازات آخرت برای شما خوارکننده‌تر نیست و آنان (سران بنی‌امیه) دیگر از هیچ طرفی یاری نخواهند شد. این مهلت شما را مغرور نسازد که خداوند بزرگ از شتابزدگی در کارها پاک و منزه است و از پایمال‌شدن خون [بی‌گناه] حراست می‌کند و در کمین ما و شماست.

مردم حیرت‌زدهٔ کوفه دست‌هایشان را به دندان می‌گزیدند، پنداشتی بار دیگر عاشورا آفریده شده و مردم در معرض سخت‌ترین مجازات‌های الهی قرار گرفته‌اند.

آن‌گاه زینب کبرا این ابیات را قرائت کرد:
ماذا تَقُولُونَ اِذْ قالَ النَّبِیُّ لَکُمْ ماذا صَنَعْتُمْ وَ اَنْتُمْ آخِرُ الْاُمَمِ
↨
ص:۱۰۳
بِاَهْلِ بَیْتِی وَ اَوْلادِی وَ تَکْرُمَتِی
چه خواهد گفت آن‌گاه که رسول خدا (ص) از شما سؤال کند: این چه کاری بود که انجام دادید درحالی‌که شما امت آخرین بودید؟ !
به اهل بیت، فرزندان و پرده‌نشینان حرم من بنگرید که گروهی اسیر شما شده‌اند و گروهی دیگر در خون خود غوطه‌ور هستند.
پاداش من که نیکخواه شما بودم چنین نبود که در حق خاندانم جفا کنید.
بیم آن دارم که عذابی بر شما فرود آید مانند عذابی که قوم ارم را به نابودی کشاند.
سخنان زینب خاطره و یاد علی (ع) را در یادها زنده کرد.
زینب ای شیرازهٔ ام الکتاب
↨
ص:۱۰۴
خطبه‌هایت کرد ای اخت الولی
راستی را کار شمشیر علی
جان از تن ها برده ای از اسکتوا
ای تو روح آیه لاتقنطوا
چون شنید آوای خشمت را جرس
شد تهی از خویش و افتاد از نفس
باز گوای جان شیرین علی
داستان درد دیرین علی§شعر محمد علی مجاهدی.§
امام سجاد (ع) به تسلای عمهٔ سادات آمد و فرمود:
عمه جان آرام باشید. آنان که مانده‌اند باید از رفتگان خود عبرت گیرند و خدای را سپاس که تو عالمهٔ غیرمعلمه‌ای و نیاموخته خردمندی و گریه و زاری ما، رفتگان را باز نمی‌گرداند.
آن‌گاه امام، خود خیمه‌ای برپا کرد و به‌تنهایی، اهل بیت را از مرکب‌ها فرود آورد و در خیمه مستقر کرد.§ الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۱۰۹.§
حال و هوای کوفه به صورتی درآمده بود که هیچ کس مردم را مانند آن روز چنین پریشان و نالان ندیده بود و حال نوبت شیرزنی دیگر بود، تا بر رسوایی خاندان شیطانی بنی‌امیه بیفزاید. پس فاطمهٔ صغرا § بعضی ایشان را از اولاد امام علی ع دانسته‌اند و گروهی او را دختر امام حسین ع . اما جمله متن خطبه وی خطاب به مردم کوفه دلالت می‌کند که آن حضرت دختر امام حسین است «کما قتلتم جدنا بالامس» که مراد و منظور علی ع است.§لب به سخن گشود و گفت:

↕

ص:۱۰۵

الحَمْدُ لِلهِ عَدَدَ الرَّمْلِ وَ الحَصَی وَ زِنَةَ الْعَرْشِ إِلَی الثَّرَی أَحْمَدُهُ وَ أُؤْمِنُ بِهِ وَ أَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّ أَوْلَادَهُ ذُبِحُوا بِشَطِّ الْفُرَاتِ مِنْ غَيْرِ ذَحْلٍ وَ لَا تِرَاتٍ.

أَللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَفْتَرِیَ عَلَيْكَ الْكَذِبَ وَ أَنْ أَقُولَ خِلَافَ مَا أَنْزَلْتَ عَلَيْهِ مِنْ أَخْذِ الْعُهُودِ لِوَصِيِّهِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ (ع) المَسْلُوبِ حَقُّهُ المَقْتُولِ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ كَمَا قُتِلَ وُلْدُهُ بِالْأَمْسِ فِی بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللهِ وَ بِهَا مَعْشَرٌ مُسْلِمَةٌ بِأَلْسِنَتِهِمْ تَعْساً لِرُءُوسِهِمْ مَا دَفَعَتْ عَنْهُ ضَيْماً فِی حَيَاتِهِ وَ لَا عِنْدَ مَمَاتِهِ حَتَّی قَبَضْتَهُ إِلَيْكَ مَحْمُودَ النَّقِيبَةِ طَيِّبَ الضَّرِيبَةِ مَعْرُوفَ المَنَاقِبِ مَشْهُورَ المَذَاهِبِ لَمْ تَأْخُذْهُ فِيكَ لَوْمَةُ لَائِمٍ وَ لَا عَذْلُ عَاذِلٍ هَدَيْتَهُ يَا رَبِّ لِلْإِسْلَامِ صَغِيراً وَ حَمِدْتَ مَنَاقِبَهُ كَبِيراً وَ لَمْ يَزَلْ نَاصِحاً لَكَ وَ لِرَسُولِكَ (ص) حَتَّی قَبَضْتَهُ إِلَيْكَ زَاهِداً فِی الدُّنْيَا غَيْرَ حَرِيصٍ عَلَيْهَا رَاغِباً فِی الْآخِرَةِ مُجَاهِداً لَكَ فِی سَبِيلِكَ رَضِيتَهُ فَاخْتَرْتَهُ وَ هَدَيْتَهُ إِلَی طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ.

أَمَّا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ يَا أَهْلَ المَكْرِ وَ الْغَدْرِ وَ الْخُيَلَاءِ إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ ابْتَلَانَا اللهُ بِكُمْ وَ ابْتَلَاكُمْ بِنَا فَجَعَلَ بَلَاءَنَا حَسَناً وَ جَعَلَ عِلْمَهُ عِنْدَنَا وَ فَهْمَهُ لَدَيْنَا فَنَحْنُ عَيْبَةُ عِلْمِهِ وَ وِعَاءُ فَهْمِهِ وَ حِكْمَتِهِ وَ حُجَّتُهُ فِی الْأَرْضِ فِی بِلَادِهِ لِعِبَادِهِ أَكْرَمَنَا اللهُ بِكَرَامَتِهِ وَ فَضَّلَنَا بِنَبِيِّهِ (ص) عَلَی

↕

ص:۱۰۶

كَثِيرٍ مِنْ خَلْقِهِ تَفْضِيلًا فَكَذَّبْتُمُونَا وَ كَفَّرْتُمُونَا وَ رَأَيْتُمْ قِتَالَنَا حَلَالًا وَ أَمْوَالَنَا نَهْباً كَأَنَّا أَوْلَادُ التُّرْكِ أَوْ كَابُلَ كَمَا قَتَلْتُمْ جَدَّنَا بِالْأَمْسِ وَ سُيُوفُكُمْ تَقْطُرُ مِنْ دِمَائِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لِحِقْدٍ مُتَقَدِّمٍ قَرَّتْ بِذَلِكَ عُيُونُكُمْ وَ فَرِحَتْ بِهِ قُلُوبُكُمْ اجْتِرَاءً مِنْكُمْ عَلَی اللهِ وَ مَكْراً مَكَرْتُمْ وَ اللهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ فَلَا تَدْعُوَنَّكُمْ أَنْفُسُكُمْ إِلَی الجَذَلِ بِمَا أَصَبْتُمْ مِنْ دِمَائِنَا وَ نَالَتْ أَيْدِيكُمْ مِنْ أَمْوَالِنَا فَإِنَّ مَا أَصَابَنَا مِنَ المَصَائِبِ الجَلِيلَةِ وَ الرَّزَايَا الْعَظِيمَةِ فِی كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذلِكَ عَلَی اللهِ يَسِيرٌ لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ وَ اللهُ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ.

تَبّاً لَكُمْ فَانْظُرُوا اللَّعْنَةَ وَ الْعَذَابَ، فَكَأَنْ قَدْ حَلَّ بِكُمْ وَ تَوَاتَرَتْ مِنَ السَّمَاءِ نَقِمَاتٌ فَيُسْحِتُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ وَ يُذِيقُ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ، ثُمَّ تَخْلُدُونَ فِی الْعَذَابِ الْأَلِيمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَا ظَلَمْتُمُونَا أَلَا لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الظَّالِمِينَ، وَيْلَكُمْ أَ تَدْرُونَ أَيَّةُ يَدٍ طَاعَنَتْنَا مِنْكُمْ، أَوْ أَيَّةُ نَفْسٍ نَزَعَتْ إِلَی قِتَالِنَا، أَمْ بِأَيَّةِ رِجْلٍ مَشَيْتُمْ إِلَيْنَا تَبْغُونَ مُحَارَبَتَنَا، قَسَتْ قُلُوبُكُمْ وَ غَلُظَتْ أَكْبَادُكُمْ وَ طُبِعَ عَلَی أَفْئِدَتِكُمْ وَ خُتِمَ عَلَی سَمْعِكُمْ وَ بَصَرِكُمْ، وَ سَوَّلَ لَكُمُ الشَّيْطَانُ وَ أَمْلَی لَكُمْ وَ جَعَلَ عَلَی بَصَرِكُمْ غِشَاوَةً فَأَنْتُمْ لَا تَهْتَدُونَ.

تَبّاً لَكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ كَمْ تِرَاتٍ لِرَسُولِ اللهِ (ص) قِبَلَكُمْ وَ ذُحُولَهُ لَدَيْكُمْ ثُمَّ غَدَرْتُمْ بِأَخِيهِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ (ع)

↕

ص:۱۰۷

جَدِّی، وَ بَنِيهِ عِتْرَةِ النَّبِیِّ الطَّيِّبِينَ الْأَخْيَارِ وَ افْتَخَرَ بِذَلِكَ مُفْتَخِرٌ فَقَالَ:

نَحْنُ قَتَلْنَا عَلِيّاً وَ بنی عَلِیٍّ

فَقَالَتْ بِفِيكَ أَيُّهَا الْقَائِلُ الْكَثْكَثُ وَ لَكَ الْأَثْلَبُ افْتَخَرْتَ بِقَتْلِ قَوْمٍ زَكَّاهُمُ اللهُ وَ طَهَّرَهُمْ وَ أَذْهَبَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ فَاكْظِمْ وَ أَقْعِ كَمَا أَقْعَی أَبُوكَ وَ إِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ حَسَدْتُمُونَا وَيْلًا لَكُمْ عَلَی مَا فَضَّلَنَا اللهُ.

فَمَا ذَنْبُنَا أَنْ جَاشَ دَهْراً بُحُورُنَا وَ بَحْرُكَ سَاجٍ لَا يُوَارِی الدَّعَامِصَا

ذلِکَ فَضْلُ اللهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ وَ مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُور.

خداوند را به شمار ریگ‌ها و تعداد شن‌ها سپاس می‌گویم و او را به عظمت و سنگینی عرش تا فرش ستایش می‌کنم. به او ایمان آورده‌ام و بر او توکل می‌کنم و شهادت می‌دهم که معبودی جز خداوند یگانه نیست و محمد (ص) بنده و فرستادهٔ اوست. همان پیامبری که فرزندان او را «تشنه» در کنار فرات ذبح کردند، با آنکه آنان کسی را نکشته بودند تا مورد انتقام و قصاص قرار گیرند. خداوندا به تو پناه می‌برم از اینکه سخنی را به دروغ و ناروا به تو نسبت دهم

↕

ص:۱۰۸

و برخلاف آنچه نازل کرده‌ای سخنی را به زبان آورم. پیامبر تو برای جانشین خود علی بن ابی‌طالب (ع) پیمان گرفت، ولی حق او را غصب کردند و او را بی‌گناه کشتند؛ همان‌گونه که دیروز فرزند او را در خانه‌ای از خانه‌های خدا شهید کردند؛ آنان که به زبان مسلمان بودند، که نابود باد این مسلمانی.

[این مردم] هیچ‌گاه، در هنگام حیات و لحظهٔ رحلت، علی (ع) را یاری نکردند تا او را به جوار رحمت خود فراخواندی که او اخلاقی پسندیده و نهادی پاک و زیبنده داشت و فضایلش شهرهٔ خاص و عام بود و روش او واضح و آشکار. از نکوهش نمی‌هراسید و از ملامت احدی نمی‌ترسید. پدرم را از کودکی به اسلام هدایت فرمودی، و در بزرگی وی را خلق و خوی نیکو دادی و مناقبش را ستودی و او با تو و فرستاده‌ات رفتاری از سر خلوص و صدق داشت، تا او را هم به جوار رحمتت فراخواندی. او هیچ علاقه و رغبتی به دنیا نداشت و آزمند آن نبود، بلکه تمایل او به سوی آخرت بود. در راه تو آن‌چنان مجاهده کرد که او را برگزیدی و به راه راست هدایت کردی.

هان ای مردم کوفه، ای اهالی نیرنگ و بی‌وفایی و خودخواهی! ما خاندانی هستیم که خدا ما را به شما و شما را به وسیلهٔ ما مورد آزمون خویش قرار داد. ما از عهدهٔ

↕

ص:۱۰۹

امتحان الهی به نیکی برآمدیم و خداوند دانش و حکمت خود را به ما کرامت فرمود و ما نگهبان خزانه‌های او هستیم و همان حجتی هستیم که او بر بندگان خود گمارده است. ما را به کرامت خود گرامی داشت و به سبب پیامبر خود محمد (ص) بر بسیاری از آفریدگانش برتری بخشید. اما شما ما را تکذیب کردید و ناسپاسی ورزیدید. ریختن خون ما را حلال و غارت اموالمان را مباح دانستید؛ گویی ما از نسل ترک و تاتاریم!

دیروز نیای بزرگ ما را کشتید و [اکنون] از شمشیرهای شما خون ما می‌چکد. به خاطر کینه‌هایی که از ما در سینه داشتید چشمتان روشن شد و دل‌هایتان شادمان گردید. شما به خداوند جهانیان تهمت زدید و با او از در نیرنگ وارد شدید و همانا نیرنگ خدا از شما بیشتر و کارسازتر است. از ریختن خون ما و غارت اموالمان شاد نباشید؛ زیرا این مصیبتی که بر ما فرود آمد سرنوشتی بود که در کتاب «مشیت خداوندی» و پیش از آفرینش رقم خورده بود و این امر برای خدا کاری آسان است تا شما به آنچه از دست رفته است اندوهناک نباشید و به آنچه شما را عنایت فرمود خشنود نشوید و خداوند دوست ندارد کسی را که بر خود ببالد.

نابود شوید و در انتظار کیفر الهی باشید که گویی دارد از

↕

ص:۱۱۰

راه می‌رسد، و بلاهای آسمانی مدام بر شما خواهد بارید و شما را نابود و در همین دنیا به جان یکدیگر خواهد انداخت و در روز رستاخیز هم در عذاب جاودانهٔ الهی خواهید بود؛ زیرا درباره ما به ناحق ستم کردید و لعن و نفرین خدا بر ستمگران باد.

وای بر شما! آیا می‌دانید با کدامین دست به ما ستم کردید و با کدامین هیئت به ریختن خون ما راضی شدید و با کدامین پا در نبرد با ما مبارزه کردید؟ ! دل‌های شما سخت و جگرهایتان پر از خشم و نفرت و آلودگی است و دل‌ها و چشم‌ها و گوش‌های شما را مهر زده‌اند!

ابلیس تمام زشتی‌ها را در نظر شما زیبا و شما را به آنها امیدوار کرد و بر روی چشم‌های شما پرده‌ای کشید که اکنون راه را نمی‌شناسید.

ای مردم کوفه! نابود شوید که شما را با رسول خدا (ص) دشمنی‌ها و کینه‌هایی است که اکنون درصدد انتقام کشیدن از او برآمدید. سپس با برادر رسول خدا، علی بن ابی‌طالب – نیای بزرگوار ما – و همچنین با فرزندان او که عترت پیامبر و از برگزیدگان و پاکان بودند، بی‌وفایی کردید (تا آنجا که) یکی از شما بر خود ببالد و این شعر را بگوید:

«ما علی (ع) و فرزندان او را با نیزه‌ها و شمشیرهای هندی کشتیم و زنان آنها را همانند اسیران ترک به اسارت

↨

ص:۱۱۱

گرفتیم و با آنان جنگیدیم و به قتل رساندیم» . خاک بر دهان تو باد (گویندهٔ شعر) آیا به کشتار گروهی به خود می‌بالی که خداوند آنها را پاکیزه و طیب می‌شناسد و آنان را از هر آلودگی و پلیدی امان داده است؟ ! آری در این غم همانند پدرت بسوز و چون سگ خود را بر زمین بسای که برای هر کس همان چیزی است که از پیش فرستاده است. وای بر شما که نسبت به والایی و برتری ما که خداوند عنایت فرموده است، حسد می‌ورزید!

گناه ما چیست اگر دریاهای «حکمت و دانش» ما سراسر جهان را فراگرفت، ولی دریای تو چنان کوچک است که حتی یک حیوان کوچک دریایی را نمی‌پوشاند؟ ! و این فضل خداست و بر هر که اراده کند می‌بخشد و هر کس را خداوند نوری برایش قرار نداده هیچ‌گاه روشنی نخواهد داشت.

مردم با شنیدن سخنان کوبنده، رسا و حکیمانهٔ فاطمهٔ صغرا درحالی‌که به‌شدت می‌گریستند، گفتند: «ای دختر پاکان! بس است که دل‌هایمان را به آتش کشیدی و سینه‌های ما را برافروختی و درونمان را گداختی» و فاطمه لب از سخن فروبست§الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۱۰۴.§تا ام‌کلثوم دختر علی (ع) رشتهٔ کلام را به دست گیرد.

او نیز که پروردهٔ مکتب علی (ع) و همراز و همنوای

↨

ص:۱۱۲

همیشگی زینب بود، چنین گفت:

یَا أَهْلَ الْکُوفَهِٔ! سَوْأَهً لَکُمْ خَذَلْتُمْ حُسَیْناً وَ قَتَلْتُمُوهُ وَ انْتَهَبْتُمْ أَمْوَالَهُ وَ وَرِثْتُمُوهُ، وَ سَبَیْتُمْ نِسَاءَهُ وَ نَکَبْتُمُوهُ؟ ! فَتَبّاً لَکُمْ وَ سُحْقاً. وَیْلَکُمْ أَ تَدْرُونَ أَیَّ دَوَاهٍ دَهَتْکُمْ؟ وَ أَیَّ وِزْرٍ عَلَی ظُهُورِکُمْ حَمَلْتُمْ؟ وَ أَیَّ دِمَاءٍ سَفَکْتُمُوهَا؟ وَ أَیَّ کَرِیمَهٍٔ أَهتَضَمْتُموها؟ وَ أَیَّ صِبْیَهٍٔ سَلَبْتُمُوهَا؟ وَ أَیَّ أَمْوَالٍ نَهَبْتُمُوهَا؟ قَتَلْتُمْ خَیْرَ رِجَالاتٍ بَعْدَ النَّبِیِّ وَ نُزِعَتِ الرَّحْمَهُٔ مِنْ قُلُوبِکُمْ، أَلَا حِزْبُ اللهِ هُمُ الغالِبُونَ وَ حِزْبُ الشَّیْطَانِ هُمُ الْخاسِرُون.

ای اهالی کوفه! سیمای شما زشت و ناپسند باد که حسین (ع) را تنها گذاشتید و او را کشتید و اموال او را به غارت بردید، آن‌چنان‌که گویی آن اموال از راه ارث به شما رسیده است. پرده‌نشینان حرم او را اسیر کردید و مورد شکنجه و آزار قرار دادید.

نابود شوید! آیا می‌دانید چه وزر و وبالی را گردن گرفتید؟ ! و چه گناه سنگینی را بر دوش کشیدید؟ ! و چه خون‌هایی ریختید؟ ! و چه بانوان گران‌قدری را داغدار کردید؟ ! و چه اموالی را به تاراج بردید؟ ! مردانی را از دم تیغ گذراندید که بعد از رسول خدا (ص) بهترین‌ها بودند و آن‌چنان‌که گویی عاطفه و مهربانی در دل‌های شما ریشه‌کن شده است. آگاه باشید که حزب خدا پیروز و حزب شیطان زیانکار است.

↕

ص:۱۱۳

حضرت زین العابدین (ع) پس از سخنان ام کلثوم با اشاره، مردم را به سکوتی بهت‌آور فرو برد و پس از ثنای الهی و درود بر رسول خدا (ص) فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ عَرَفَنِی فَقَدْ عَرَفَنِی، وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنِی فَأَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْمَذْبُوحِ بِشَطِّ الْفُرَاتِ مِنْ غَيْرِ ذَحْلٍ وَ لَا تِرَاتٍ، أَنَا ابْنُ مَنِ انْتُهِکَ حَرِيمُهُ وَ سُلِبَ نَعِيمُهُ وَ انْتُهِبَ مَالُهُ وَ سُبِیَ عِيَالُهُ، أَنَا ابْنُ مَنْ قُتِلَ صَبْراً، فَکَفَی بِذَلِکَ فَخْراً.

أَيُّهَا النَّاسُ! نَاشَدْتُکُمْ بِاللهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّکُمْ کَتَبْتُمْ إِلَی أَبِی وَ خَدَعْتُمُوهُ، وَ أَعْطَيْتُمُوهُ مِنْ أَنْفُسِکُمُ الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ وَ الْبَيْعَةَ ثُمَّ قَاتَلْتُمُوهُ وَ خَذَلْتُمُوهُ؟ فَتَبّاً لَکُمْ مَا قَدَّمْتُمْ لِأَنْفُسِکُمْ وَ سُوءً لِرَأْيِکُمْ، بِأَيَّةِ عَيْنٍ تَنْظُرُونَ إِلَی رَسُولِ اللهِ (ص) يَقُولُ لَکُمْ: قَتَلْتُمْ عِتْرَتِی وَ انْتَهَکْتُمْ حُرْمَتِی فَلَسْتُمْ مِنْ أُمَّتِی.

ای مردم، هر کس که مرا می‌شناسد می‌داند که من کیستم، و آن کس که مرا نمی‌شناسد، من علی (ع) فرزند حسین (ع) هستم که او را کنار فرات بدون هیچ گناهی از دم تیغ گذراندند. من فرزند کسی هستم که پردهٔ حریم حرمت او را دریدند و اموالش را به غارت بردند و افراد خانواده‌اش را به زنجیر کشیدند. من فرزند کسی هستم که او را به زاری کشتند و این افتخار ما را کفایت می‌کند.

↕

ص:۱۱۴

ای مردم، شما را به خدا سوگند، آیا به یاد می‌آورید که به پدرم نامه نوشتید، ولی با او نیرنگ کردید؟ ! با او پیمان بستید و بیعت کردید، ولی او را تنها گذاشتید؟ ! و با او به پیکار نیز پرداختید؟ !

خدا شما را بکشد که بد توشه‌ای برای خود فرستادید و رأی شما زشت و ناپسند بود. به من بگویید با کدام چشم به دیدار رسول خدا می‌روید، هنگامی‌که بگوید: شما عترت مرا کشتید، حریم حرم مرا شکستید. پس دیگر شما از امت من نیستید!

چون سخنان امام به اینجا رسید مردم یکدیگر را توبیخ می‌کردند و هر کدام به‌شدت ناله سر می‌دادند. سپس امام مردم را به پذیرش نصایح خود فراخواند و مردم بدسابقه و پیمان‌شکن کوفه نیز آمادگی خود را برای اجرای اوامر امام اعلام کردند.

اما امام سجاد (ع) فرمود:

هَيْهَاتَ أَيُّهَا الْغَدَرَةُ الْمَکَرَةُ! حِيلَ بَيْنَکُمْ وَ بَيْنَ شَهَوَاتِ أَنْفُسِکُمْ، أَتُرِيدُونَ أَنْ تَأْتُوا إِلَيَّ کَمَا أَتَيْتُمْ إِلَی آبَائِی مِنْ قَبْلُ؟ ! کَلَّا وَ رَبِّ الرَّاقِصَاتِ إِلَی مِنًی، فَإِنَّ الْجُرْحَ لَمَّا يَنْدَمِلْ، قُتِلَ أَبِی بِالْأَمْسِ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ مَعَهُ، فَلَمْ يَنْسَنِی ثُکْلُ رَسُولِ اللهِ (ص) وَ ثُکْلُ أَبِی وَ بنی‌أَبِی وَ جَدِّی شَقَّ لَهَازِمِی وَ مَرَارَتُهُ بَيْنَ حَنَاجِرِی وَ حَلْقِی، وَ غُصَصُهُ

↨

ص:۱۱۵

تَجْرِی فِی فِرَاشِ صَدْرِی، وَ مَسْأَلَتِی أَنْ لَا تَکُونُوا لَنَا وَ لَا عَلَیْنَا.

هیهات! ای بی‌وفایان نیرنگ‌باز! میان شما و خواسته‌هایتان پرده‌ای کشیده شده است. آیا درصدد هستید با من نیز مانند پدرانم رفتار کنید؟ ! هرگز چنین نخواهد شد.

به خدای راقصات§شترانی که زائران خانه خدا را از مکه به منا و عرفات می‌برند.§به سوی منا سوگند که هنوز قلبم از آن زخم بزرگی که دیروز از قتل‌عام پدرم و فرزندان و یارانش بر آن وارد ساختید، التیام نیافته است. هنوز داغ رحلت رسول خدا را فراموش نکرده بودم که درد و مصیبت‌های پدرم و فرزندان پدر و جد بزرگوارم موی سر و صورت مرا سپید کرد و هنوز مزهٔ تلخ آن را در گلوی خود احساس می‌کنم و اندوه این آلام جانفرسا هنوز در قفسهٔ سینهٔ من مانده است. نصیحت و خواستهٔ من از شما این است که نه از ما حمایت کنید و نه با ما به جنگ بپردازید.

امام سخنان خود را با ابیات زیر خاتمه داد:

لَا غَرْوَ أَنْ قُتِلَ الحُسَیْنُ وَ شَیْخُهُ

↨

ص:۱۱۶

قَتِیلٌ بِشَطِّ النَّهْرِ نَفْسِی فِدَاؤُهُ جَزَاءُ الَّذِی أَرْدَاهُ نَارُ جَهَنَّمَا§الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۱۱۷؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۲. ترتیب خطبه نیز بر اساس ترتیب علامه مجلسی آمده است.§

شگفت‌آور نیست اگر حسین (ع) کشته شد، پدر بزرگوارش که از حسین (ع) بهتر بود نیز کشته شد.

شادمان نباشید بر این مصیبتی که بر حسین (ع) وارد آمد که این مصیبتی بزرگ است.

جانم فدای آنکه در کنار نهر فرات به شهادت رسید، کیفر آن کس که او را کشت آتش جهنم است.

در بارگاه ابن زیاد

گویا جاسوسان، خبر خطبه‌های خاندان حسین (ع) ، خصوصاً گفت‌وگوی زینب با مردم کوفه را به دستگاه حکومت منتقل کرده بودند و عبیدالله بن زیاد نیز همانند سیره و روش تمامی‌حاکمان خود، تصمیم گرفت گوشه‌ای از قدرت جهنمی‌اش را به اهل بیت مصیبت‌دیدهٔ پیامبر (ص) بنمایاند. قصر تازه تعمیر شدهٔ ابن زیاد میزبان کسانی بود که در دربار عام او حضور داشتند. گردانندگان مجلس عام خیانت بنی‌امیه در کوفه، سران نظامی سپاه عمر سعد را در جایگاهی ویژه مستقر کردند و سرهای مقدس شهیدان

↨

ص:۱۱۷

کربلا را نیز همان‌گونه که بر نیزه قرار داشت در اطراف مجلس قرار دادند و بر محفل عبیدالله محیط بودند§ وقعهٔ الطف، ص ۲۶۰.§و سر مبارک امام حسین (ع) نیز در مقابل عبیدالله زیاد قرار داشت و او با چوب بر لب و دندان‌های امام ضربه می‌زد و می‌گفت: «ای حسین! چه دندان‌های زیبایی داری! چقدر زود پیر شدی! ای اباعبدالله! بالأخره جنگ بدر را تلافی کردیم» .§تهذیب تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۴۳؛ لواعج الاشجان، ص ۴۰۰.§

سرانجام اسرای اهل بیت را در حالی به قصر عبیدالله وارد کردند که از هر لحاظ تمهیدی برای تحقیر خاندان وحی پیش‌بینی شده بود. زینب درحالی‌که لباس کهنه‌ای به تن داشت وارد مجلس شد و در گوشه‌ای از قصر نشست و تعدادی از زنان نیز در اطراف او نشستند.

عبیدالله که احتمالاً عمهٔ سادات را شناخته بود با تکبر پرسید: «این زن کیست؟» زینب (علیها السلام) به او پاسخ نداد. بار دیگر سؤال خود را تکرار کرد. اما پاسخ نشنید. بار سوم نیز پرسید.

دختر گرامی علی (ع) ، بی‌اعتنا به او، سکوت پیشه ساخت و بدین‌سان هیبت پوشالی و شیطانی عبیدالله بن

↕

ص:۱۱۸

زیاد با شمشیر سکوت زینب فرو ریخت و رفتار مدبرانهٔ زینب، والی کوفه را در موضع انفعال قرار داد. بالأخره یکی از زنان گفت: «این زینب (علیها السلام) ، دختر فاطمه (علیها السلام) است» .

عبیدالله که غرور و شخصیت خود را با بی‌اعتنایی زینب متلاشی می‌دید با خشم گفت: «سپاس خداوندی را که شما را رسوا کرد و کشت و گفته‌های شما را دروغ گردانید» .

زینب (علیها السلام) با آرامش و صلابت فراوان گفت:

الحَمْدُ لِلهِ الَّذِی أَکْرَمَنَا بِنَبِیِّهِ مُحَمَّدٍ (ص) وَ طَهَّرَنَا مِنَ الرِّجْسِ تَطْهِیراً وَ إِنَّمَا یَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ وَ یَکْذِبُ الْفَاجِر.§مقتل الحسین، مقرم، ص ۳۲۳؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۹؛ الفتوح، ج۳، ص ۱۴۲؛ نهایةالارب، ج ۷، ص ۲۰۰.§

خدای را سپاس که ما را با فرستادهٔ خود محمد (ص) گرامی داشت و ما را از پلیدی‌ها پاک گردانید. فاسق است که رسوا می‌گردد و نابکار است که دروغ می‌گوید و او ما نیستیم، بلکه دیگری است.

ابن زیاد گفت: «کار خدا را با خاندانت چگونه دیدی؟» زینب که صلابت حیدر (ع) و استحکام زهرا (علیها السلام) را به نمایش گذارده بود، به آرامی گفت:

مَا رَأَیْتُ إِلَّا جَمِیلًا، هَؤُلَاءِ قَوْمٌ کَتَبَ اللهُ عَلَیْهِمُ الْقَتْلَ

↕

ص:۱۱۹

فَبَرَزُوا إِلَی مَضَاجِعِهِمْ وَ سَیَجْمَعُ اللهُ بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُمْ، فَتُحَاجُّونَ وَ تُخَاصِمُونَ، فَانْظُرْ لِمَنِ الْفَلْجُ یَوْمَئِذٍ! ثَکِلَتْکَ أُمُّکَ یَا ابْنَ مَرْجَانَةَ.§الفتوح، ج ۳، ص ۱۴۲؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۴۲؛ وقعهٔ‌الطف، ص ۲۶۲.§

جز زیبایی ندیده‌ام! شهادت برای آنها مقدر شده بود و به سوی جایگاه ابدی خویش رفتند و به زودی خداوند آنان و تو را فراهم آورد و میان شما داوری کند و از تو خونخواهی نماید. در آن روز خواهی دید چه کسی پیروز است. مادرت به عزایت بنشیند ای پسر مرجانه.

جملات محکم زینب بساط فخرفروشی و استکبار رسوای عبیدالله را آن‌چنان در هم کوفت که وی بدون اراده به سوی زینب کبرا هجوم برد. §مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۲۲.§اما عمرو بن حریث او را آرام کرد.

عبیدالله بار دیگر خطاب به زینب (علیها السلام) گفت: «خداوند قلبم را به کشتن حسین (ع) و خاندان تو تسلا داد» .

این کنایه جان زینب را آزرد و او که تصویر نجابت و استقامت، و پیامبر مقتدر عاشورا بود، با دلی سرشار از عاطفه و حزن فرمود:

لَعَمْرِی لَقَدْ قَتَلْتَ کَهْلِی وَ أَبَدْتَ أَهْلِی وَ قَطَعْتَ

↕

ص:۱۲۰

فَرْعِی وَ اجْتَثَثْتَ أَصْلِی، فَإِنْ کانَ هذا شفاؤکَ فَقَد اشْتَفَیْتَ.

به جانم سوگند که سالار مرا کشتی و شاخه‌های زندگی‌ام را بریدی و ریشه‌ام را از جا کندی. پس اگر اینها تو را تسلا می‌دهد، دل خوش دار!

عبیدالله گفت: «این زن سخنان موزون و هماهنگ بر زبان می‌آورد. پدرش نیز چنین بود و کلمات را آهنگین بیان می‌کرد» .

زینب (علیها السلام) فرمود: «زن را با سجع‌گویی چه کار؟ ! آنچه گفتم سوز سینه‌ام بود» §ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۱۵؛ وقعهٔ الطف، ص ۲۶۲.§

عبیدالله که در مقابل سخنان زینب درمانده شده بود، روی خود را به سوی علی بن الحسین (ع) برگرداند و پرسید: «چه نام داری؟»

امام (ع) فرمود: «علی بن الحسین هستم» .

عبیدالله گفت: «مگر خداوند علی بن الحسین را نکشت؟ !»

امام فرمود: «مرا برادری بود که او هم علی نام داشت و شما او را کشتید» .§ الفتوح، ج ۲، ص ۱۴۳؛ طبقات کبری، ابن سعد، ج ۵، صص ۱۶۳ و ۱۶۴.§

عبیدالله گفت: «بلکه خداوند او را کشت» .

امام (ع) فرمود:

↕

ص:۱۲۱

اللهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها وَ الَّتِی لَمْ تَمُتْ فِی مَنامِها (زمر: ۴۱)

خداوند جان‌ها را به هنگام مرگ آنها، و نیز آن را که نمرده است، در خوابش می‌گیرد.

عبیدالله که از پاسخ حضرت سجاد (ع) بسیار خشمگین شده بود، گفت: «پاسخ مرا با جسارت می‌دهی: او را ببرید و گردن بزنید!»

زینب کبرا چون اوضاع را چنین دید، امام را در آغوش کشید و گفت: «ای پسر زیاد هر چه از ما خون ریختی بس است؛ به خدا از او جدا نمی‌شوم. اگر قصد کشتن او را داری مرا نیز با او بکش!»

عبیدالله گفت: «خویشاوندی چه شگفت‌انگیز است. این زن دوست دارد که با برادرزاده‌اش کشته شود. گمان می‌کنم این جوان به همین بیماری درگذرد. او را رها کنید!»§ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۱۶.§حضرت زین‌العابدین (ع) گفت:

اَبا لْقَتْلِ تُهَدِّدُنِی یَابْنَ زِیاد؟ ! اما عَلِمْتَ اَنَّ الْقَتْلَ لَنا عادِةٌ وَ کَرامَتُنا شَهادَةٌ.

مرا از مرگ می‌ترسانی؟ ! مگر نمی‌دانی کشته شدن عادت ماست و شهادت در راه خدا را کرامت می‌دانیم؟ !

عبیدالله که از برگزاری چنین مجلسی بسیار پشیمان و

↕

ص:۱۲۲

سرخورده بود و فرمان داد تا اهل بیت را به خانه‌ای در نزدیکی مسجد اعظم ببرند. آن‌گاه توسط قاصدان خبر شهادت امام حسین (ع) را در هر جا منتشر کرد§امالی، شیخ صدوق، مجلس ۳۱، حدیث ۳.§و برای جلوگیری از هرگونه شورش از مردم خواست تا همگی به مسجد بروند.§الفتوح، ج ۳، ص ۱۴۳؛ کامل، ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۲؛ وقعهٔ الطف، ص۲۶۵.§پس از اجتماع مردم، بر بالای منبر رفت و گفت: «ستایش برای خدایی است که حق و اهل حقیقت را پیروز کرد و یزید و پیروانش را یاری کرد و دروغگو پسر دروغگو، حسین بن علی، و یارانش را کشت» .

عبدالله عفیف ازدی که از شیعیان علی و از زهاد روزگار خود بود§سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۱۳۵.§، برخاست و زبان به اعتراض گشود: «پسر مرجانه! دروغگو و پسر دروغگو، تو و پدرت هستید و آنهایی که تو را حاکم کرده‌اند. فرزندان رسول خدا را از دم شمشیر می‌گذرانی و این‌گونه جسورانه بر منبر مؤمنان سخن می‌گویی؟ !»

عبیدالله که دیگر بار، طعم ناکامی را می‌چشید، دستور دستگیری او را صادر کرد. اما جوانمردان قبیلهٔ ازدی او را

↕

ص:۱۲۳

از دست مأموران رهایی دادند و از مسجد بیرون بردند. اما مأموران عبیدالله او را دستگیر و پس از آنکه سر وی را از بدن جدا کردند، بدنش را در سبخه §منطقه شوره‌زار.§کوفه به دار آویختند.§بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۹.§

عبیدالله بن زیاد طی نامه‌ای یزید را از شهادت امام حسین (ع) و اسارت خاندان نبوت آگاه کرد و چون یزید اطلاع حاصل کرد در پاسخ به نامهٔ عبیدالله دستور داد که سر مقدس امام و سرهای سایر شهدا همراه با کاروان اسرا و لوازمی که با خود دارند، به سوی شام گسیل شود.§الملهوف، ص ۶۸.§

از کوفه تا شام

عبیدالله، زحر بن قیس§به غلط در مجالس و محافل «زحر» را «زجر» می‌نامند.§را برگزید تا سر امام حسین (ع) و سرهای شهدای کربلا- را به یزید در شام برساند. در این سفر ابوبردهٔ بن عوف ازدی و طارق بن ابی‌ظبیان ازدی او را همراهی می‌کردند. §ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۱۸؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۳۲. همچنین گفته شده است که پس از فرستادن سر امام، بانوان و کودکان حرم نیز همراه با علی بن الحسین ع که بر گردن او زنجیر نهاده بودند، به سوی شام اعزام شدند و حضرت سجاد ع تا رسیدن به دمشق با کسی سخن نگفت. ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۱۹. امام باقر ع فرموده است: «از پدرم پرسیدم که چگونه او را از کوفه به سوی شام حرکت دادند؟» فرمود: «مرا بر شتری که عریان بود و جهاز نداشت سوار کردند و سر مقدس پدرم را بر نیزه‌ای نصب کرده و زنان ما را پشت سر من بر قاطرهایی که زیرانداز نداشت، سوار کردند و اطراف و پشت سر ما را گروهی نیزه‌دار محاصره کرده بودند و چون یکی از ما می‌گریست با نیزه بر سر او می‌زدند تا آنکه وارد دمشق شدیم» . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۵. در جای دیگر آمده است که شمر و خولی و شبث ربعی و عمرو بن حجاج همراه با هزار نفر سوار، اهل بیت را به شام بردند و مأموریت داشتند در هر شهر و دیاری آنها را بگردانند. طریحی، منتخب، ج ۲، ص۴۸۰.§از کوفه تا شام کاروان اسرای

↕

ص:۱۲۴

خاندان وحی در بیست منزل فرود آمدند که در بعضی از منازل حوادثی رخ داده است.

در اولین منزل که مأموران حمل سر امام حسین (ع) فرود آمدند، مشغول باده‌گساری و عشرت شدند که ناگهان دستی از دیوار پدیدار شد و با قلمی از آهن بر دیوار نوشت: «آیا امتی که حسین (ع) را کشتند امید شفاعت جد او را در روز حساب دارند؟ !»

با مشاهدهٔ این صحنه نگهبانان گریختند و سپس بازگشتند.§بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۰۵؛ صواعق المحرقه، ص ۱۹۲.§پس از عبور از منزل تکریت، حاملان سر امام به منزل «مشهد النقطه» رسیدند؛ سر مقدس امام را روی سنگی قرار دادند و قطره‌ای خون بر آن ریخت. هر ساله روز عاشورا از آن سنگ خون می‌جوشید تا اینکه

↕

ص:۱۲۵

عبدالملک بن مروان دستور داد آن سنگ را به جای نامعلومی منتقل کنند.§مقتل الحسین، مقرم، ص ۳۴۶.§

کاروان در مسیرش از منازل وادی النخیله، موصل، نصیبین، عین‌الورده، زقه، جوسق، دعوات و حلب گذشت و به قنسرین وارد شد.§شهری است بین شام و حلب که می‌گویند قبر حضرت صالح در آنجاست و آثار پای شتر بر تخته‌سنگ‌های آن دیده می‌شود. معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۸۴.§در این منزل راهبی مسیحی زندگی می‌کرد. چون کاروان از دور نمایان شد، او مشاهده کرد که از سر مقدس امام (ع) نوری به سوی آسمان ساطع است. وی با پرداخت ده هزار درهم برای لحظاتی سر امام را با خود به داخل صومعه برد. پس صدایی شنید که می‌گفت: «خوشا به حال تو و خوشا به حال آن کسی که احترام این سر را حفظ کرد» .

راهب دست به دعا برداشت و از خدا خواست تا آن سر مقدس با وی سخن گوید. در این هنگام سر امام فرمود:

«انا بنُ المحمدِ المصطفی و انا ابنُ علیّ المرتضی و انا ابنُ فاطمةَ الزهرا، انا المقتول بکربلا، انا المظلوم، انا العطشان» .

راهب صورت خود را بر چهرهٔ مبارک امام گذارد و به دین حسین‌بن علی (ع) ایمان آورد و چون کاروان حرکت

↕

ص:۱۲۶

کرد دیدند که آن ده هزار درهم به سنگ تبدیل شده است §بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۰۳. ابن حجر در صواعق، ص ۲۳۱ ماجرا را این‌گونه نقل می‌کند: راهب پس از پرداخت درهم و گرفتن سر مقدس امام، آن را با مشک و کافور شست‌وشو و در پارچه‌ای پاکیزه قرار داد و آن را بر دامن گرفت و به سختی گریست و پس از آنکه ایمان آورد سر را به لشکر برگردانید و خطاب به امیر آنها گفت تو را به حق خداوند و فرستاده او سوگند می‌دهم از آنچه کردید خودداری و به این سر احترام کنید و آن را از صندوق بیرون نیاورید. پس از رفتن کاروان چون به دمشق نزدیک شدند قصد تقسیم درهم‌ها را داشتند که متوجه شدند آنها تبدیل به سنگ شده و بر یک جانب آن نوشته وَ لا تَحْسَبَنَّ اللهَ غافِلاً عَمَّا یَعْمَلُ الظّالِمُونَ و بر طرف دیگر آن وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ نقش بسته است.§؛ آن‌گاه کاروان راه شام را پیش گرفت و با عبور از منازل معرهٔ النعمان، شیزر، کفر طالب، سیبور، حماهٔ، حمص وارد بعلبک شدند. به فرمان والی، مردم درحالی‌که پرچم‌هایی را با خود حمل می‌کردند به استقبال کاروان اسرا آمدند و فرزندان خود را نیز برای تماشا به همراه آوردند.§قمقام، زخار، ص ۵۵.§

ام کلثوم با دیدن شادابی و نشاط آنها از اسارت و پریشانی خاندان وحی فرمود:

اَبَادَ اللهُ خضراتِهِم وَ لا اَعْذَبَ اللهُ شَرابَهُمْ وَ لا رَفَعَ اللهُ اَیْدیَ الظَّلَمَةُ عَنْهُمْ.

خداوند عمران و آبادانی آنها را نابود کند و آب آنها را شیرین نگرداند و دست ستمکاران را از آنها کوتاه نکند.

↕
ص:۱۲۷
امام علی بن الحسین (ع) با دیدن وضعیت و پریشانی عمه‌اش فرمود:
وَ هُوَ الزَّمَانُ فَلَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ§بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۶.§
شگفتی‌های این زمان از نظر بزرگان پایانی ندارد و مصائب آن ناپیداست.
ای کاش می‌دانستم که مشغله‌های زمان ما را تا کجا به دنبال خود می‌کشد و می‌بینی که ما او را به دنبال خود نمی‌کشانیم.
ما را درحالی‌که بر شترهای عریان سوار کرده‌اند در هر شهر و دیار می‌گردانند و کسانی از پشت سر، آنها را حمایت می‌کنند.
↕
ص:۱۲۸
پنداری مانند اسیران رومی در میان آنها هستیم و گویی آنچه پیامبر فرموده است، نادرست بود!
وای بر شما! نسبت به رسول خدا کفران نعمت کردید و مانند راه گم‌کردگانی هستید که راه‌ها را نمی‌شناسید.

سرزمین شام

سرانجام دیوارهای مرکز حکومت بنی‌امیه پدیدار شد و خاندان مصیبت زدهٔ خسته و پریشان رسول خدا به سرزمینی گام گذاشت که کانون ظلم و فساد و خیانت و ناجوانمردی بود و در باغ یاد و خاطرهٔ خاندان پیامبر (ص) جز زشتی و سیاهی یادگار و نشانی از سران شام وجود نداشت. مردم شام که تربیت‌شدگان دستگاه تبلیغاتی بنی‌امیه بودند، در شکستن صفوف مسلمانان و جلوگیری از حکومت و ولایت امام علی (ع) نقش تعیین‌کننده داشتند و هم‌اکنون دل‌های لبریز از ریا و نفاق آنها از دیدار خاندان عصمت که بر حسب ظاهر، جامهٔ اسارت پوشیده بودند، شادمان می‌شد. ازاین‌رو چون قافله به نزدیکی دروازهٔ دمشق رسید، ام‌کلثوم (علیها السلام) از شمر درخواست کرد تا اولاً آنها را از دروازه‌ای به شام وارد کنند که کمتر مورد توجه و اجتماع مردم باشد و ثانیاً سر مقدس شهدا را از محمل‌ها دور کنند تا مردم متوجه آنها شوند و نوامیس
↕
ص:۱۲۹
رسول خدا از تیر نگاه شامیان در امان بماند.
شمربن ذی الجوشن برخلاف درخواست دختر علی (ع) عمل کرد و آنها را از دروازهٔ ساعات§چون در آنجا صورت حیواناتی از نحاس را درست کرده و با نظمی چیده بودند که ساعات روز را با آنها تعیین می‌کردند، آن در را «باب الساعات» می‌گفتند. خوارزمی می‌گوید: «اسرای اهل بیت را از باب «توما» که هم‌اکنون نیز آثار آن در دمشق موجود است، به شهر وارد کردند» . مقتل الحسین، مقرم، ص ۳۴۸.§که برای ورود کاروان تزیین شده و مردم فراوانی از ساعاتی پیش در آنجا اجتماع کرده بودند، به شهر وارد کرد و در مکانی نزدیک به مسجد جامع شام مستقر ساخت تا در معرض تماشای مردم باشند.
اینجا شام است، شامی‌که نزدیک به چهل سال تحت تربیت اسلامِ بنی‌امیه، با تمامی اصالت‌های اسلام ناب در تعارض است. شامی که در اندیشهٔ مردمش علی (ع) واجب‌القتل، و منابر مساجدش محل دشنام و نفرین خاندان وحی بود. عده‌ای محدود هم که نور هدایت بر قلوبشان تابیده، در مظلومیت، و اقلیتی مطلق، سکوت و تقیه می‌کردند.
اینجا شام است، جایی که تلخ‌ترین یاد و خاطرهٔ این سفر سرشار از حماسه و مصیبت را در سینه حضرت سجاد (ع) کاشت:

↨

ص:۱۳۰

فَيالَيْتَ لَمْ اَنْظُرْ دَمِشقَ وَلَمْ اَكُنْ يَرانى يَزِيدُ فِى البلادِ اَسيره§رياض الحزان، ص ۱۰۸.§

ای کاش وارد دمشق نشده بودم و یزید این‌گونه مرا در هر شهر و دیاری اسیر نمی‌دید.

یزید در جیرون §مکانی بود در منطقه‌ای سرسبز و آباد در کنار یکی از دروازه‌های دمشق که سقفی بلند بر فراز ستون‌ها داشت. معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۹۹. گویا بنایی بود که ابتدا مصلای صابئین و سپس محل عبادت یونانیان شد و عاقبت نیز به دست یهود افتاد و سر حضرت یحیی ع را نیز بر در همین بنا آویخته‌اند. مقتل الحسین، مقرم، ص ۳۴۸.§سرگرم میگساری بود و با این پندار که دیگر نه رسالتی مانده و نه دینی برجاست و آخرین مقاومت سپاه توحید و یکتاپرستی در کربلا درهم شکسته شده است، مستانه می‌خندید و با دیدن سرهای مقدس شهیدان و کاروان عشق و حماسۀ زینبی، یاوه‌گویی می‌کرد:

لمّا بَدَتْ تِلْكَ الحُمُولُ وَ اَشْرَقَتْ

تلك الشموس على ربى جيرون

نعب الغراب فقلت صح اولاتصح

فلقدفضيب من الغريم ديونى§تذکرة الخواص، صص ۲۶۱ و ۲۶۲؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۹.§

هنگامی‌که محمل‌ها رسیدند و آن خورشیدها بر اوج پشته‌های جیرون درخشیدند، چون صدای کلاغ برخاست،

↨

ص:۱۳۱

گفتم فریاد بزنی یا نزنی من دیونی را که طلب داشتم، بازپس گرفتم.

اما در خارج از مجلس ننگین یزید ماجرا طور دیگری بود.

سهل ساعدی§سهل بن سعد ساعدی در زمان رحلت پیامبر ۱۵ ساله بود و گویا آخرین صحابی رسول‌خدا ص بود که از دنیا رفت. گفته می‌شود بیش از یکصد سال زندگی کرد. او خود می‌گفت بعد از من شما از کسی نخواهید شنید که بدون واسطه بگوید: «قال رسول الله» . الاستیعاب، ج ۲، ص ۶۶۴.§می‌گوید: «عازم بیت‌المقدس بودم که در مسیر راه خود، به دمشق وارد شدم و دیدم رودخانه‌هایش پر آب و درختانش انبوه است و بر در و دیوارهای آنجا پرده‌های دیبا آویخته‌اند. مردان شادمانی می‌کردند و زنان دف و طبل می‌نواختند. با تعجب به اهالی شام گفتم که این شادمانی از چه روست؟ آن‌گاه ماجرای این جشن را از گروهی که در گوشه‌ای انزوا اختیار کرده بودند، پرسیدم» .

گفتند: «ای پیرمرد، گویا تو مردی بیابانگردی» .

گفتم: «من سهل بن ساعد، صحابی رسول خدا هستم» .

گفتند: «ای سهل، نمی‌گویی چرا آسمان خون نمی‌گرید و زمین ساکنان خود را نمی‌بلعد؟ !»

گفتم: «مگر چه روی داده است؟»

↨

ص:۱۳۲

آنها پاسخ دادند: «این سر بر نیزه، سر حسین (ع) ، فرزند پیامبر است که از عراق سوغاتی آورده‌اند» .

گفتم: «واحسرتا! سر حسین (ع) را آورده‌اند و مردم پایکوبی می‌کنند؟ ! از کدام دروازه آنها را وارد می‌کنند؟»

به مقابل دروازهٔ ساعات رفتم، دیدم که پرچم‌ها یکی پس از دیگری نمایان شد. از دور سری نورانی و زیبا را بر نیزه دیدم که احساس کردم لبخند می‌زند و آن سر عباس‌بن علی (ع) بود. سپس سواری را دیدم که بر نیزه‌اش سر مبارک امام حسین (ع) را قرار داده بود.§دستگاه اموی برای بی‌اهمیت نشان دادن جایگاه برجسته امام حسین ع دستور داده بود سر مبارک او را به دنبال سایر سرهای شهدا حرکت دهند. شاید نمی‌خواستند مردم سر امام را بشناسند و قصد داشتند مردم را به اشتباه اندازند.§آن سر شبیه‌ترین چهره به رسول خدا (ص) بود. عظمتی پرشکوه داشت. نور از او ساطع بود. محاسنش خضاب شده بود. چشمانی درشت و ابروانی باریک و به هم پیوسته داشت و تبسمی زیبا بر لبانش نقش بسته بود. دیدگانش به سوی مشرق دوخته شده بود. باد محاسن شریف او را حرکت می‌داد؛ گویی امیرالمؤمنین (ع) بود.

ام کلثوم را دیدم که چادری کهنه بر سر کشیده و روی خود را گرفته بود. به حضرت زین العابدین (ع) سلام کردم

↕

ص:۱۳۳

و خود را معرفی نمودم. امام پاسخ مرا داد و فرمود: «اگر می‌توانی چیزی به این نیزه‌دار بپرداز تا سر امام را کمی جلوتر ببرد، که ما از نگاه تماشاچیان در زحمت هستیم» .

رفتم و یکصد درهم به نیزه‌دار پرداختم تا از بانوان دور شود؛ کار بدین منوال بود تا سرها را نزد یزید بردند.§قمقام، زخار، ص ۵۵۶.§

زحر بن قیس ضمن تحویل نامهٔ عبیدالله به یزید چنین گزارش داد: «ای امیرمؤمنان، تو را بشارت دهم که خداوند فتح و پیروزی را نصیب تو ساخت. حسین بن علی (ع) همراه با هیجده تن از خاندان و شصت تن از اصحاب و شیعیانش نزد ما آمد. ما آنها را به تسلیم دعوت کردیم، نپذیرفتند. پس هنگام طلوع خورشید بر آنان تاختیم و از هر سو آنها را در خود گرفتیم؛ چون شمشیرها بر آنان فرود می‌آمد، می‌گریختند، بی‌آنکه پناهگاهی داشته باشند؛ آن‌گونه که کبوتر از چنگال عقاب می‌گریزد، به بیشه‌ها و گودال‌ها پناه می‌بردند. به خدا سوگند به اندازهٔ یک خواب نیمروزی کشتن آنها بیشتر به طول نینجامید. همهٔ آنان را کشتیم. اکنون پیکرهایشان برهنه، جامه‌هایشان خونین و چهره‌هایشان غبارآلود است. آفتاب بر بدن‌هایشان می‌تابد و باد برایشان می‌وزد و کرکس‌ها به دیدار آنها می‌روند و

↕

ص:۱۳۴

در سرزمینی خشک بر خاک افتاده‌اند» .§ نهایهٔ الارب، ج ۷، ص ۲۰۲؛ الفتوح، ج ۳، ص ۱۴۸.§

یزید گفت: «من بدون قتل حسین (ع) نیز از شما راضی بودم؛ اگر او به نزد من می‌آمد، او را عفو می‌کردم. اما خداوند روی ابن مرجانه را زشت کند که چنین کرد» .§الفتوح، ج ۳، ص ۱۴۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۲.§

یزید دستور داد تا سر امام حسین (ع) را حاضر کنند. سر را آوردند و داخل تشتی از طلا که در مقابل او بود، قرار دادند؛ آن‌گاه گفت تا اسرای اهل بیت را به مجلس او وارد کنند.

خانوادهٔ پیامبر با دست‌های زنجیر شده در کنار مسجد ایستاده و در انتظار آینده بودند. پیرمردی شامی جلو آمد و گفت: «خداوند را سپاس که شما را نابود کرد و یزید را بر شما مسلط ساخت و سرزمین‌ها را از مردان شما رهایی بخشید» .

حضرت زین العابدین (ع) فرمود: «پیرمرد آیا قرآن خوانده‌ای؟»

گفت: «آری» .

امام (ع) فرمود: «آیا آیهٔ قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا المَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی §شوری: ۲۳.§را خوانده‌ای؟»

↕

ص:۱۳۵

پیرمرد پاسخ داد: «آری» .

امام (ع) فرمود: «ای پیرمرد، قربی ما هستیم. آیا آیه وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَأَنَّ لِلهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی§انفال: ۴۱.§را خوانده‌ای؟»

پیرمرد گفت: «آری» .

امام (ع) فرمود: «پیرمرد، این قربی ما هستیم. آیا آیه إِنَّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً §احزاب: ۳۳.§را خوانده‌ای؟»

گفت: «آری» .

امام (ع) فرمود: «ای پیرمرد، ما همان اهل بیتی هستیم که آیهٔ طهارت در شأن ما نازل شده است» .

پیرمرد نادم و مبهوت و ناباور گفت: «تو را به خدا، شما همان خاندان هستید؟»

امام پاسخ داد: «به خدا سوگند بدون هیچ ابهامی ما اهل بیت طهارت هستیم و به جدمان سوگند که همان خاندانیم» .

پیرمرد عمامه‌اش را از سر برداشت و درحالی‌که می‌گریست و نگاهش را به سوی آسمان دوخته بود، گفت: «خداوندا، من از دشمنان آل‌محمد (ص) بیزاری

↕

ص:۱۳۶

می‌جویم و از رفتار خود توبه می‌کنم» . امام به وی وعدهٔ بخشش داد. وقتی یزید خبر توبهٔ پیرمرد را شنید، دستور قتل او را صادر کرد.§بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۹؛ الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۱۲۰، با اندکی اختلاف.§

در مجلس یزید

اهل بیت را در حالی به مجلس یزید وارد کردند که دست‌هایشان با زنجیر به یکدیگر بسته شده بود. حضرت زین العابدین (ع) با دیدن یزید فرمود:

ما ظَنُّکَ بِجَدِّنا رَسُول الله لَو رَآنا علی مثل هذِهِ الحالَةِ؟

چه می‌پنداری اگر جد ما رسول خدا ما را در چنین حالتی ببیند؟

پیش از آنکه یزید سخنی بگوید فاطمه دختر امام حسین (ع) گفت: «ای یزید! آیا دختران رسول خدا (ص) باید این‌گونه به اسارت گرفته شوند؟»

عده‌ای در مجلس به گریه افتادند و یزید دستور داد دست‌های امام سجاد (ع) را باز کنند. آن‌گاه درحالی‌که با چوبدستی‌اش بر لب و دندان‌های امام حسین (ع) ضربه می‌زد، گفت:

↕

ص:۱۳۷

نُفَلِّقُ هاماً مِنْ اُناسٍ اَعِزَّةٍ عَلَیْنا وَهم کانُوا اَعَقَّ وَاَظْلَما

سرهایی را از کسانی که عزیز بودند، شکافتیم و آنها آزاردهنده‌تر و ستمکارتر بودند.
در این هنگام یحیی بن حکم §ابن شهر آشوب در مناقب نام این شخص را عبدالرحمان بن حکم ذکر کرده است.§درحالی که می گریست، گفت: «آنهایی که در کنار طف بودند، به ما نزدیک‌ترند تا ابن زیادِ عبد، که نسبت پستی دارد. نسل سمیه، مادر زیاد، به تعداد ریگ‌هاست. اما از دختر پیامبر نسلی به جای نمانده است.
یزید به سینهٔ او کوفت و گفت: «خاموش باش!» §ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۱۹.§یزید که در موضع انفعال قرار گرفته بود، گفت: «خداوند پسر مرجانه را رسوا کند! اگر بین او و شما خویشاوندی بود، چنین نمی کرد. زنجیرها را بردارید و طناب‌ها را باز کنید!»§حیاة الامام زین العابدین، شریف القریشی، ص ۱۷۳.§
سپس یزید با اشاره به سر مبارک امام حسین (ع) گفت: «این مرد به خود می‌بالید و می گفت: پدر من از پدر یزید بهتر و مادرم از مادر او بهتر است. جد من از اجداد یزید، و من از خود او بهتر هستم و همین مسائل بود که وی را

↥

ص:۱۳۸

به کشتن داد! اما اینکه پدر او بهتر از پدر من است، کار به داوری کشید و خدا به نفع پدر من داوری کرد! اما اینکه مادر او بهتر از مادر یزید است، به جانم سوگند که فاطمه (علیها السلام) دختر رسول خدا بهتر از مادر من است. اما در مورد جد او، مسلم است هر کس به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد، نمی‌تواند بگوید که جد من بهتر از محمد (ص) است. ولی در مورد خودش و من، شاید او این آیه را نخوانده است: قُلِ اللَّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ » .§آل عمران: ۲۶؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۱.§
سپس خطاب به حضرت زین العابدین (ع) گفت: «ای پسر، پدر تو رابطهٔ خویشاوندی را نادیده گرفت و حق مرا انکار کرد، و با حکومت و سلطنت من به مبارزه برخاست و خداوند با او چنان رفتار کرد که دیدی!»
امام ادعای وی را با آیه‌ای از قرآن پاسخ داد:
ما أَصابَ مِنْ مُصِیبَةٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی أَنْفُسِکُمْ إِلَّا فِی کِتابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها إِنَّ ذلِکَ عَلَی اللهِ یَسِیرٌ (حدید: ۲۲)
هیچ مصیبتی به مال و یا جان شما نرسد، مگر پیش از آنکه آن را خلق کنیم در کتاب خدا نوشته شده است و این امر بر خدا آسان است.

↥

ص:۱۳۹

یزید از فرزند خود، خالد، خواست تا پاسخ امام را بدهد. اما چون او درماند، خود گفت:
وَ ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصِیبَةٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ (شوری: ۳۰)
اگر مصیبتی بر شما رسد برای کارهایی است که انجام می‌دهید و خدا بسیاری از گناهان را می‌بخشد.
حضرت زین العابدین (ع) فرمود: «ای زادهٔ معاویه و صخر و هند، نبوت و رهبری همیشه در اختیار پدران و اجداد من بوده است؛ پیش از آنکه تو متولد شوی. به راستی که جدم علی بن ابی‌طالب (ع) در جنگ بدر و احد و احزاب پرچمدار رسول خدا بود و پرچم کافران در دست پدر و جد تو بود» . آن گاه فرمود:
مَا ذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِیُّ لَکُمْ
چه می گویید آن گاه که پیامبر به شما بگوید شما که آخرین امت‌ها بودید پس از رفتن من با خاندانم چگونه رفتار کردید.

گروهی را به اسارت گرفتید و دسته‌ای را به خون آغشته کردید.
امام در ادامه افزود:
↕
ص:۱۴۰
ای یزید، وای بر تو! اگر می‌دانستی چه کرده‌ای و دربارهٔ پدرم و خاندانش و عموهای من چه جنایت‌هایی مرتکب شده‌ای؛ اگر می‌دانستی در کوهستان‌ها پناه می‌گرفتی و خاکسترنشینی می‌گزیدی و فریاد واویلا بلند می‌کردی. آیا باید سر حسین بن علی (ع) که امانت رسول‌خدا بود در مقابل دروازهٔ شهر آویزان باشد؟ ! ما امانت رسول خدا در میان شما هستیم و من تو را به خواری و پشیمانی در روز رستاخیز بشارت می‌دهم. روزی که مردم گرد آیند.§بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۵.§
یزید که حالت عادی نداشت و گویا مست§معالم المدرستین، ج ۳، ص ۱۶۲.§بود یا اینکه همه چیز را از دست رفته می‌دید، درحالی‌که با چوب‌دستی خود بر لب و دندان امام حسین (ع) ضربه می‌زد، می‌خواند:
لَیْتَ أَشْیَاخِی بِبَدْرٍ شَهِدُوا§ الفتوح، ج ۳، ص ۱۵۰؛ تذکرهٔ الخواص، ص ۲۶۱؛ لواعج الاشجان، ص۴۳۳.§
↕
ص:۱۴۱
ای کاش بزرگان قبیله‌ام که در جنگ بدر کشته شدند، بودند و می‌دیدند که قبیلهٔ خزرج چگونه در برابر نیزه‌ها به زاری افتاده‌اند.
به تلافی جنگ بدر بزرگانشان را کشتیم و حساب ما تسویه شد.
فرزندان بنی‌هاشم با حکومت ما بازی کردند و الا نه خبری از آسمان آمد و نه وحی نازل شده است.
من از دودمان خندف (جد خود) نیستم، اگر کینه‌ای را که از محمد (ص) به دل دارم بر فرزندانش عمل نکنم.
در این زمان یکی از شامیان با اشاره به فاطمه، دختر امام حسین (ع) خطاب به یزید گفت: «این کنیز را به من ببخش!»
فاطمه خود را به عمه‌اش زینب چسباند و گفت: «عمه‌جان حال که یتیم شده‌ام، کنیز هم بشوم؟» §ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۲۰. §
دل دریایی پیامبر عاشورا و شیرزن کربلا- که مملو از درد و رنج بود توفانی شد. رویش را به سوی مرد شامی برگرداند و فرمود: «نه تو و نه یزید قادر به بردن این دختر نیستید» .
یزید گفت: «به خدا سوگند که می‌توانم چنین کنم» .
↕
ص:۱۴۲
زینب فرمود: «به خدا سوگند، هرگز چنین قدرت و سلطه‌ای را خداوند به تو نداده است، مگر اینکه از اسلام خارج شوی و به دین دیگری درآیی» .
یزید که به شدت برافروخته بود، گفت: «با من چنین سخن می‌گویی؟ ! پدر و برادر تو از دین بیرون رفتند» .
دختر علی (ع) گفت: «تو، پدر و جدت دین خدا را که دین پدرم و برادرم بود، پذیرفتند، اگر مسلمان باشی» .
یزید گفت: «دروغ می‌گویی ای دشمن خدا» .
زینب فرمود: «تو ظاهراً امیر هستی و ظالمانه ناسزا می‌گویی و چون قدرت ظاهری داری، زورگویی می‌کنی» .

سفیر روم که مهمان مجلس یزید بود، با دیدن چنین صحنه‌های جانخراشی از یزید پرسید: «این سر که در مقابل داری متعلق به چه کسی است؟»

یزید علت این سؤال را از او جویا شد. وی گفت: «چون به کشورم بازگردم دربارهٔ آنچه دیده‌ام از من سؤال می‌شود و باید علت این همه شادی و سرور را بدانم تا قیصر را نیز خوشحال کنم» .

یزید گفت: «این سر حسین [ع]، پسر فاطمه [علیها السلام]، دختر محمد [ص] است» .

سفیر پرسید: «همان محمدی که پیامبر شماست؟ !»

یزید گفت: «آری» .

↕

ص:۱۴۳

سفیر روم که به‌شدت منقلب شده بود، برآشفت و گفت:

نابود باشید با چنین آیینی که دارید! دین من بهتر از دین شماست؛ زیرا پدر من که از نبیرگان داوود است و میان ما و داوود، پدران بسیاری قرار گرفته‌اند، بسیار مورد احترام است و بر جای سم آن مرکبی که عیسی بر آن سوار شده بود کلیسایی ساخته‌اند و مردم من به زیارت آن می‌روند و شما فرزند پیامبر خود را کشته‌اید با آنکه جز یک دختر میان آنها واسطه نیست.§بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۱.§

این سخنان منطقی و برهان قدرتمند آن‌چنان یزید را غضبناک کرد که دستور داد فرستادهٔ پادشاه روم را به قتل رسانند.§الملهوف، ص ۷۹.§

دختر شجاع، اندیشمند، برنامه‌ریز و با فراست علی (ع) که شرایط را مناسب می‌دید و از سوی دیگر می‌بایست هیبت و هیمنهٔ خبیث پادشاه اموی را خرد کند، برخاست و زبان به سخن گشود:

الحَمْدُ لِلهِ رَبِّ الْعالَمِینَ وَ صَلَّی اللهُ عَلَی رَسُولِهِ وَ آلِهِ أَجْمَعِینَ، صَدَقَ اللهُ کَذلِکَ یَقُولُ ثُمَّ کانَ عاقِبَةَ الَّذِینَ أَساؤُا السُّوای أَنْ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللهِ وَ کانُوا بِها

↕

ص:۱۴۴

یَسْتَهْزِؤُنَ .§روم: ۱۰.§

أَ ظَنَنْتَ یَا یَزِیدُ حَیْثُ أَخَذْتَ عَلَیْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَ آفَاقَ السَّمَاءِ فَأَصْبَحْنَا نُسَاقُ کَمَا تُسَاقُ الْأُسَارَی أَنَّ بِنَا عَلَی اللهِ هَوَاناً وَ بِکَ عَلَیْهِ کَرَامَةً وَ أَنَّ ذَلِکَ لِعِظَمِ خَطَرِکَ عِنْدَهُ فَشَمَخْتَ بِأَنْفِکَ وَ نَظَرْتَ فِی عِطْفِکَ جَذْلَانَ مَسْرُوراً حِینَ رَأَیْتَ الدُّنْیَا لَکَ مُسْتَوْسِقَةً وَ الْأُمُورَ مُتَّسِقَةً وَ حِینَ صَفَا لَکَ مُلْکُنَا وَ سُلْطَانُنَا، مَهْلًا مَهْلًا أَ نَسِیتَ قَوْلَ اللهِ تَعَالَی وَ لا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّما نُمْلِی لَهُمْ خَیْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ .

أَ مِنَ الْعَدْلِ یَا ابْنَ الطُّلَقَاءِ تَخْدِیرُکَ حَرَائِرَکَ وَ إِمَاءَکَ وَ سَوْقُکَ بَنَاتِ رَسُولِ اللهِ (ص) سَبَایَا قَدْ هَتَکْتَ سُتُورَهُنَّ وَ أَبْدَیْتَ وُجُوهَهُنَّ، تَحْدُو بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَی بَلَدٍ وَ یَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَنَاهِلِ وَ الْمَنَاقِلِ وَ یَتَصَفَّحُ وُجُوهَهُنَّ الْقَرِیبُ وَ الْبَعِیدُ وَ الدَّنِیُّ وَ الشَّرِیفُ، لَیْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِیٌّ وَ لَا مِنْ حُمَاتِهِنَّ حَمِیٌّ، وَ کَیْفَ یُرْتَجَی مُرَاقَبَةُ مَنْ لَفَظَ فُوهُ أَکْبَادَ الْأَزْکِیَاءِ وَ نَبَتَ لَحْمُهُ بِدِمَاءِ الشُّهَدَاءِ، وَ کَیْفَ یَسْتَبْطِئُ فِی بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَیْتِ مَنْ نَظَرَ إِلَیْنَا بِالشَّنَفِ وَ الشَّنَآنِ وَ الْإِحَنِ وَ الْأَضْغَانِ ثُمَّ تَقُولُ غَیْرَ مُتَأَثِّمٍ وَ لَا مُسْتَعْظِمٍ:

↕

ص:۱۴۵

وَ أَهَلُّوا وَ اسْتَهَلُّوا فَرَحاً ثُمَّ قَالُوا یَا یَزِیدُ لَا تُشَلُّ

مُنْتَحِیاً عَلَی ثَنَایَا أَبِی عَبْدِ اللهِ سَیِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ تَنْکُتُهَا بِمِخْصَرَتِکَ وَ کَیْفَ لَا تَقُولُ ذَلِکَ وَ قَدْ نَکَأْتَ الْقَرْحَةَ وَ اسْتَأْصَلْتَ الشَّافَةَ بِإِرَاقَتِکَ دِمَاءَ ذُرِّیَّةِ مُحَمَّدٍ (ص) وَ نُجُومِ الْأَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِالمُطَّلِبِ، وَ تَهْتِفُ بِأَشْیَاخِکَ زَعَمْتَ أَنَّکَ تُنَادِیهِمْ. فَلَتَرِدَنَّ وَشِیکاً مَوْرِدَهُمْ وَ لَتَوَدَّنَّ أَنَّکَ شَلَلْتَ وَ بَکِمْتَ، وَ لَمْ یَکُنْ قُلْتَ مَا قُلْتَ وَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ.

أَللَّهُمَّ خُذْ بِحَقِّنَا وَ انْتَقِمْ مِنْ ظَالِمِنَا وَ أَحْلِلْ غَضَبَکَ بِمَنْ سَفَکَ دِمَاءَنَا وَ قَتَلَ حُمَاتَنَا، فَوَ اللهِ مَا فَرَیْتَ إِلَّا جِلْدَکَ وَ لَا جَزَزْتَ إِلَّا لَحَمَکَ وَ لَتَرِدَنَّ عَلَی رَسُولِ اللهِ بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ سَفْکِ دِمَاءِ ذُرِّیَّتِهِ وَ انْتَهَکْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فِی عِتْرَتِهِ وَ لَحَمَتِهِ حَیْثُ یَجْمَعُ اللهُ شَمْلَهُمْ وَ یَلُمُّ شَعَثَهُمْ وَ یَأْخُذُ بِحَقِّهِمْ وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ § آل عمران: ۱۷۸.§حَسْبُکَ بِاللهِ حَاکِماً وَ بِمُحَمَّدٍ خَصِیماً وَ بِجَبْرَئِیلَ ظَهِیراً وَ سَیَعْلَمُ مَنْ سَوَّی لَکَ وَ مَکَّنَکَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِینَ، بِئْسَ لِلظَّالِمِینَ بَدَلًا وَ أَیُّکُمْ شَرٌّ مَکَاناً وَ أَضْعَفُ جُنْداً.

وَ لَئِنْ جَرَّتْ عَلَیَّ الدَّوَاهِی مُخَاطَبَتَکَ إِنِّی لَأَسْتَصْغِرُ قَدْرَکَ وَ أَسْتَعْظِمُ تَقْرِیعَکَ وَ أَسْتَکْبِرُ تَوْبِیخَکَ، لَکِنَّ

↕

ص:۱۴۶

الْعُیُونَ عَبْرَی وَ الصُّدُورَ حَرَّی، أَلَا فَالْعَجَبُ کُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللهِ النُّجَبَاءِ بِحِزْبِ الشَّیْطَانِ الطُّلَقَاءِ، فَهَذِهِ الْأَیْدِی تَنْطِفُ مِنْ دِمَائِنَا وَ الْأَفْوَاهُ تَتَحَلَّبُ مِنْ لُحُومِنَا وَ تِلْکَ الجُثَثُ الطَّوَاهِرُ الزَّوَاکِی تَنْتَابُهَا الْعَوَاسِلُ وَ تَعْفُوهَا أُمَّهَاتُ الْفَرَاعِلِ.

وَ لَئِنِ اتَّخَذْتَنَا مَغْنَماً لَتَجِدُنَا وَشِیکاً مَغْرَماً حِینَ لَا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَّمْتَ وَ ما رَبُّکَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ فَإِلَی اللهِ الْمُشْتَکَی وَ عَلَیْهِ الْمُعَوَّلُ، فَکِدْ کَیْدَکَ وَ اسْعَ سَعْیَکَ وَ نَاصِبْ جُهْدَکَ فَوَ اللهِ لَا تَمْحُو ذِکْرَنَا وَ لَا تُمِیتُ وَحْیَنَا وَ لَا تُدْرِکُ أَمَدَنَا وَ لَا تَرْحَضُ عَنْکَ عَارَهَا وَ هَلْ رَأْیُکَ إِلَّا فَنَدٌ وَ أَیَّامُکَ إِلَّا عَدَدٌ، وَ جَمْعُکَ إِلَّا بَدَدٌ؟ یَوْمَ یُنَادِ المُنَادِ أَلَا لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الظَّالِمِینَ.

فَالحَمْدُ لِلهِ الَّذِی خَتَمَ لِأَوَّلِنَا بِالسَّعَادَةِ وَ لِآخِرِنَا بِالشَّهَادَةِ وَ الرَّحْمَةِ، وَ نَسْأَلُ اللهَ أَنْ یُکْمِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ وَ یُوجِبَ لَهُمُ المَزِیدَ وَ یُحْسِنَ عَلَیْنَا الْخِلَافَةَ إِنَّهُ رَحِیمٌ وَدُودٌ، وَ حَسْبُنَا اللهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلِ.§ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۳؛ الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۱۲۲، با کمی اختلاف.§

ستایش خداوندی را سزاست که پروردگار جهان‌هاست، و درود خدا بر فرستادهٔ او و خاندانش. خداوند تعالی درست فرمود: «عاقبت آنان را که کار زشت کردند، این بود که

↕

ص:۱۴۷

آیات الهی را تکذیب و آن را به سخره گرفتند» . ای یزید! حال که در باور خویش بر ما سخت گرفته‌ای و راه اقطار زمین و آفاق آسمان‌ها و راه چاره را به رویمان مسدود کرده‌ای، و ما را مانند اسیران از شهری به شهری می‌گردانند، آیا پندار تو این است که خداوند تو را عزیز و ما را ذلیل ساخته است؟ ! و این پیروزی به علت آبرومندی تو در پیشگاه خداست؟ !

بدان که از روی کبر می‌خرامی و از سر عجب نگاه می‌کنی و بر خود می‌بالی. سرخوش و شادمانی که دنیا به تو روی آورده است و کارهای تو را آراسته و حکومت ما را به تو اختصاص داده است؛ کمی آهسته‌تر!

آیا کلام خداوند را از یاد برده‌ای که می‌فرماید: «گمان نکنید آنان را که به کفر گرویدند مهلتی می‌دهیم تا بر سرکشی و

نافرمانی بیفزایند و آنان را عذابی خوارکننده است» .
ای پسر آزادشدگان§روز فتح مکه بزرگان قریش نزد رسول خدا آمدند. رسول خدا از آنها پرسید: «گمان می‌کنید با شما چگونه رفتار می‌کنم؟» گفتند: «آنچه در اندازه برادری و بزرگواری برادرزاده‌ای بزرگ است» . پیامبر فرمود: «اذهبوا انتم الطلقاء» ؛ «بروید که شما آزاد هستید» . از همان تاریخ بزرگان قریش به طلقاء «آزادشدگان» معروف شدند. سیره ابن هشام، ج۴، صص ۵۴ و ۵۵؛ مغازی، واقدی، ج ۲، ص ۸۳۵؛ السیرة النبویة، ابن‌کثیر، ج ۳، ص ۵۷۰.§، آیا از عدالت است که تو زنان و

↕

ص:۱۴۸

کنیزان خود را در پرده بنشانی و پرده‌نشینان رسول خدا را اسیر کنی و شهر به شهر بگردانی؟ ! پردهٔ آبروی آنها را بدری و صورت آنها را نمایان سازی تا چشم مردم آنها را ببیند؟ ! و دور و نزدیک، شریف و فرومایه تماشایشان کنند؟ ! از مردان آنها کسی همراهشان نباشد، نه یاور و نه نگاهدارنده و نه مددکاری؟ !
چگونه می‌توان امید بست به دلسوزی کسی که مادرش جگر پاک مردان خدا را جوید و گوشت او از خون شهید روییده است؟ ! و این رفتار از کسی که پیوسته با ما دشمنی کرده است، بعید نیست. این گناه بزرگ را خرد شماری و خود را بر این کردار زشت مجرم ندانی و به اجداد کافر خویش مباهات، و آرزوی حضورشان کنی تا جنایت بی‌رحمانهٔ تو را ببینند و شادمان شوند و از تو قدردانی کنند. با چوب بر لب و دندان ابی عبدالله (ع) ، سید جوانان بهشت می‌زنی، چرا شادمان نباشی که دل ما را مجروح کردی؟ ! از رنج شورش درون رستی و خون فرزندان رسول خدا را که ستارگان زمین بودند ریختی و هم اکنون گذشتگان خود را می‌خوانی. باید صبر و شکیبایی پیشه کرد و دیری نپاید که تو نیز به آنها ملحق شوی و آرزو کنی که ای کاش دست‌هایت خشک شده بود و زبانت لال و آن سخن را بر زبان نمی‌آوردی و آن کار زشت را

↕

ص:۱۴۹

انجام نمی‌دادی!
خداوندا، حق ما را بستان و انتقام ما را بگیر و بر این ستم‌پیشگان که خون ما را ریخته‌اند خشم و عذاب خود را فرو فرست.
ای یزید، به خدا سوگند که پوست خود را شکافتی و گوشت بدن خود را پاره پاره کردی. رسول خدا را در حالی ملاقات کنی که آن بار سنگین بر دوش توست؛ خون خاندانش را ریخته‌ای و پردهٔ حرمت او را دریده‌ای و فرزندانش را به اسارت برده‌ای؛ جایی که خداوند پریشانی آنها را بزداید و داد آنها را بستاند. خدا فرموده است: «مپندارید آنان که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده‌اند بلکه زنده و از روزی خداوند بهره‌مند هستند» .
همین بس که آن روز خداوند، حاکم و محمد (ص) خصم شما و جبرئیل پشتیبان اوست و کسی که راه را برای تسلط تو بر مسلمانان مهیا ساخت، به زودی در خواهد یافت که پاداش ستمکاران چه پاداش بدی است، و خواهد فهمید که کدام یک از شما بدتر و سپاه کدام یک ناتوان‌تر است.
اگر چه مصیبت‌های روزگار وادارم ساخت تا با تو سخن بگویم. اما تو را ناچیز می‌شمارم و بسیار نکوهشت می‌کنم و سرزنش‌های تو را چیزی نمی‌شمارم. اما چه کنم که

↕

ص:۱۵۰
دیده‌ها گریان و دل‌ها سوزان است.
جای شگفتی است که حزب شیطان حزب خدا را به قتل رساند و خون ما از پنجه‌های شما بچکد، پاره‌های گوشت بدن ما از دهان شما خارج شود و آن بدن‌های پاک و مطهر را گرگ‌های وحشی بیابان دریابند.
آنچه امروز غنیمت می‌شناسی فردا غرامت است و آنچه را از پیش فرستادی دریافت خواهی کرد.
خداوند بر بندگان ستم روا ندارد و شکوه‌ام برای اوست و به او اعتماد دارم؛ پس هر خدعه‌ای که داری انجام ده و هر تلاش و کوششی را به کار بگیر. به خدا سوگند یاد ما را از دل‌ها و وحی ما را محو نخواهی کرد و به جلال ما نخواهی رسید و لکهٔ ننگ این ستم را نخواهی شست. رأی و نظر تو بی‌اعتبار و ناپایدار و زمان سلطنت تو اندک و جمعیت تو پریشان خواهد شد، آن‌گاه که هاتفی فریاد زند «الا لعنهٔ الله علی القوم الظالمین» .
سپاس خداوندی را که آغاز ما را به سعادت و آمرزش و عاقبت ما را به شهادت رقم زد و از خداوند می‌خواهم که آنان را اجر جزیل عنایت فرماید و بر پاداش آنها بیفزاید. او خود بر ما نیکو خلیفه‌ای است و مهربان‌ترین مهربانان است و بر او توکل می‌کنیم.
ای خدا را آشناتر از همه ای که کفر از هیبتت در واهمه
↨
ص:۱۵۱
حضرت صبر از تو گوهر یافته
قامت عشق از تو زیور یافته
همچو کوهی بر زمین استاده ای
رکن عرشی کاین چنین استاده ای؟
باورم ناید در این ملک خدا
این همه تیر و تو تنها روی پا
بازگو با من تو ای دخت علی
حامل سر خدایی یا ولی؟
آن همه آشفتگی در پای عشق
تیر باران کردن سیمای عشق
خون حق را ریختن بر روی خاک
سینهٔ خورشید دیدن چا ک چاک
دختران آسمان را رخ کبود
کودکان کهکشان را همچو کبود
باز خندیدن به روی تیغ و تیر
کیستی روشن تر از ماه منیر؟
همرهی با کاروان خستگان

لب نهادن بر گلوی تشنگان
آب از اشک زلالت منفعل
خواب از راز و نیازت بس خجل
داد و بیداد از جفای ناکثان
« در اسارت اعتدال کهکشان»§مراد حضرت زینب۳ است.§
کو اسارت؟ خصم تو در بند بود
هر کلامت صد هزاران پند بود
روز عاشورا که غیرت مرده بود
تیغ نامردان به عزت خورده بود
آن زمانی که خدای کربلا
یکه شد در آن زمین پر بلا
چون نگاهت در نگاهش اوفتاد
حیدر و زهرا به یادش اوفتاد
دست لبخندت پریشانی زدود
بر دل دریایی اش مستی فزود
گر نبودی تو کنار خیمه ها
پاسبان و رازدار کشته ها
شاه را کی خنده بر لب می رسید؟
جان او از قصه بر لب می رسید
↨
ص:۱۵۲
تو منایی، تو صفایی، زینبی
مرتضایی، زهره ای تو، یا نبی؟
وصف تو ناید به دنیای ادب
ذکر تو سری است از اسرار رب§از نگارنده.§
سخنان زینب، غرور و تبختر یزید را درهم شکسته و اعتبارش را به باد داده بود. دختر علی (ع) در اوج عزت و شرف و آزادگی، فرهیختگان دنیا را آن چنان در هم کوبید که تا آخرین لحظهٔ آفرینش، آرامشی در پی نداشت. سخنان برگرفته از روح نیرومند و پرصلابت شیرزن قهرمان کربلا اوج افتخار هستی و اعتبار تمامی‌آزادگان است.
روشنی صبح بدون شبی
↨
ص:۱۵۳
دیدن خورشید ذبیح از قفا

باز ستادن چو فلک روی پا!
جان تو گلخانه عشق خداست
جای چنان چون تو زنی کربلاست§شعر «عشق» جوشیده از دل ارادتمند و محب خاندان عصمت، شاعر گرانمایه جناب آقای علی موسوی گرمارودی است که در جلسه‌ای برایم نوشت و من نیز به نیابتش در این بخش از کتاب به محضر دختر گرامی علی ع اهدا کردم.§

امام باقر (ع) در مجلس یزید

امام باقر (ع) هم که در آن زمان چهار سال و چند ماه بیشتر از زندگانی‌اش نمی‌گذشت، در برخورد با تعدادی از درباریان دستگاه اموی که به یزید توصیه می‌کردند اسرای خاندان وحی را به قتل رساند از جای خود برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود:
«مشاوران تو برخلاف مشاوران فرعون رأی دادند؛ زیرا آنها در پاسخ فرعون دربارهٔ موسی و هارون گفتند: أَرْجِهْ وَ أَخاهُ وَ أَرْسِلْ فِي الْمَدائِنِ حاشِرِينَ . (اعراف: ۱۱۱)
او و برادرش را مهلت ده و فرستادگانی را به شهرها رهسپار کن تا جادوگران اجتماع کنند و پس از آنکه ساحران آمدند آنها را آزمایش کن. درحالی‌که اطرافیان تو به قتل ما اشاره کردند و این بی‌علت نیست» .
یزید علت را جویا شد و امام فرمود: «آنان زیرک و
↕
ص:۱۵۴
عاقل بودند و اینها فریفته و نادان هستند؛ زیرا کسی جز ناپاکان، پیامبران و فرزندان آنان را نمی‌کشد» .
یزید سرافکنده شد و دستور داد آنان را از مجلس بیرون ببرند §اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۱۷۰.§و سر مقدس امام حسین (ع) را در قصر آویزان کنند.§جلاء العیون، شبر، ج ۲، ص ۲۶۳.§خانه‌ای در نزدیکی قصر، محل استقرار خاندان نبوت شد.§ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۲۲.§یزید که نقشه‌های خود را خنثا و برنامه‌هایش را ملغا می‌دید، دستور داد تا خطیب مسجد جامع در اجتماع مردم از علی (ع) و حسین (ع) بد بگوید.

افشاگری امام سجاد (ع)

مسجد پر از جمعیت بود. خطیب متملق شام در وصف معاویه و یزید سخن گفت و تمامی فن و هنر خود را در اهانت به علی (ع) و حسین (ع) به کار گرفت.
حضرت زین العابدین (ع) که در مجلس حاضر بود، فریاد زد: «وای بر تو! خشنودی مخلوق را بر خشم خداوند ترجیح داده‌ای؟ ! عاقبت خود را در آتش خوب بنگر!»
آن‌گاه فرصت خواست تا از فراز منبر سخن گوید.
↕
ص:۱۵۵

یزید به وی اجازه نداد. اما پافشاری مردم چاره از او گرفته بود و امام بر منبر استقرار یافت و چنین گفت:
أَيُّهَا النَّاسُ! أُعْطِينَا سِتّاً وَ فُضِّلْنَا بِسَبْعٍ: أُعْطِينَا الْعِلْمَ وَ الْحِلْمَ وَ السَّمَاحَةَ وَ الْفَصَاحَةَ وَ الشَّجَاعَةَ وَ المَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ فُضِّلْنَا بِأَنَّ مِنَّا النَّبِيَّ الْمُخْتَارَ مُحَمَّداً وَ مِنَّا الصِّدِّيقُ وَ مِنَّا الطَّيَّارُ وَ مِنَّا أَسَدُ اللهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ وَ مِنَّا سِبْطَا هَذِهِ الْأُمَّةِ.
مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي أَنْبَأْتُهُ بِحَسَبِي وَ نَسَبِي.
أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَ مِنَى، أَنَا ابْنُ زَمْزَمَ وَ الصَّفَا، أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ الرُّكْنَ بِأَطْرَافِ الرِّدَا، أَنَا ابْنُ خَيْرِ مَنِ ائْتَزَرَ وَ ارْتَدَى، أَنَا ابْنُ خَيْرِ مَنِ انْتَعَلَ وَ احْتَفَى، أَنَا ابْنُ خَيْرِ مَنْ طَافَ وَ سَعَى، أَنَا ابْنُ خَيْرِ مَنْ حَجَّ وَ لَبَّى، أَنَا ابْنُ مَنْ حُمِلَ عَلَى الْبُرَاقِ فِي الهَوَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ أُسْرِيَ بِهِ مِنَ المَسْجِدِ الحَرام إِلَى المَسْجِدِ الْأَقْصَى، أَنَا ابْنُ مَنْ بَلَغَ بِهِ جِبْرَئِيلُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، أَنَا ابْنُ مَنْ دَنَا فَتَدَلَّى فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، أَنَا ابْنُ مَنْ صَلَّى بِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ أَوْحَى إِلَيْهِ الجَلِيلُ مَا أَوْحَى، أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى، أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ خَرَاطِيمَ الخَلْقِ، حَتَّى قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ.
أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللهِ بِسَيْفَيْنِ وَ طَعَنَ

↥

ص:۱۵۶

بِرُمْحَيْنِ وَ هَاجَرَ الْهِجْرَتَيْنِ وَ بَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ وَ قَاتَلَ بِبَدْرٍ وَ حُنَيْنٍ وَ لَمْ يَكْفُرْ بِاللهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ، أَنَا ابْنُ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثِ النَّبِيِّينَ وَ قَامِعِ الْمُلْحِدِينَ وَ يَعْسُوبِ الْمُسْلِمِينَ وَ نُورِ الْمُجَاهِدِينَ وَ زَيْنِ الْعَابِدِينَ وَ تَاجِ الْبَكَّائِينَ وَ أَصْبَرِ الصَّابِرِينَ وَ أَفْضَلِ الْقَائِمِينَ مِنْ آلِ يَاسِينَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَنَا ابْنُ الْمُؤَيَّدِ بِجَبْرَئِيلَ، الْمَنْصُورِ بِمِيكَائِيلَ.
أَنَا ابْنُ الْمُحَامِي عَنْ حَرَمِ الْمُسْلِمِينَ وَ قَاتِلِ المَارِقِينَ وَ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمُجَاهِدِ أَعْدَاءَهُ النَّاصِبِينَ، وَ أَفْخَرِ مَنْ مَشَى مِنْ قُرَيْشٍ أَجْمَعِينَ، وَ أَوَّلِ مَنْ أَجَابَ وَ اسْتَجَابَ لِلهِ وَ لِرَسُولِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ أَوَّلِ السَّابِقِينَ، وَ قَاصِمِ الْمُعْتَدِينَ وَ مُبِيدِ الْمُشْرِكِينَ، وَ سَهْمٍ مِنْ مَرَامِي اللهِ عَلَى الْمُنَافِقِينَ، وَ لِسَانِ حِكْمَةِ الْعَابِدِينَ وَ نَاصِرِ دِينِ اللهِ وَ وَلِيِّ أَمْرِ اللهِ وَ بُسْتَانِ حِكْمَةِ اللهِ وَ عَيْبَةِ عِلْمِهِ، سَمِحٌ، سَخِيٌّ، بَهِيٌّ، بُهْلُولٌ زَكِيٌّ، أَبْطَحِيٌّ، رَضِيٌّ، مِقْدَامٌ، هُمَامٌ، صَابِرٌ، صَوَّامٌ، مُهَذَّبٌ، قَوَّامٌ، قَاطِعُ الْأَصْلَابِ وَ مُفَرِّقُ الْأَحْزَابِ، أَرْبَطُهُمْ عِنَاناً وَ أَثْبَتُهُمْ جَنَاناً، وَ أَمْضَاهُمْ عَزِيمَةً وَ أَشَدُّهُمْ شَكِيمَةً، أَسَدٌ بَاسِلٌ يَطْحَنُهُمْ فِي الحُرُوبِ إِذَا ازْدَلَفَتِ الْأَسِنَّةُ وَ قَرُبَتِ الْأَعِنَّةُ طَحْنَ الرَّحَى، وَ يَذْرُوهُمْ فِيهَا ذَرْوَ الرِّيحِ الهَشِيمَ، لَيْثُ الْحِجَازِ وَ كَبْشُ الْعِرَاقِ، مَكِّيٌّ مَدَنِيٌّ خَيْفِيٌّ عَقَبِيٌّ بَدْرِيٌّ أُحُدِيٌّ شَجَرِيٌّ مُهَاجِرِيٌّ.

↥

ص:۱۵۷

مِنَ الْعَرَبِ سَيِّدُهَا، وَ مِنَ الْوَغَى لَيْثُهَا، وَارِثُ المَشْعَرَيْنِ وَ أَبُو السِّبْطَيْنِ: الحَسَنِ وَ الحُسَيْنِ، ذَاكَ جَدِّي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.
ای مردم، خداوند ما را شش خصلت عطا فرموده است و بر هفت ویژگی برتری یافته‌ایم. علم، بردباری، سخاوت، فصاحت، شجاعت، و محبت در قلوب مؤمنان را به ما ارزانی داشت و ما را بر دیگران این گونه برتری داد که پیامبر بزرگ اسلام، صدیق علی (ع) ، جعفر طیار، شیر رسول خدا حمزه، امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) دو فرزندان بزرگ رسول‌خدا (ص) را از ما انتخاب کرد.§در این خطبه شش علت برای برتری ذکر شده است. اما در نقل کامل بهایی، خصلت هفتم را حضرت مهدی ثبت کرده‌اند. نفس المهموم، ص۴۵۰.§هر کس که مرا شناخت و آنان که مرا نمی‌شناسند با معرفی پدرانم خود را به آنها می‌شناسانم.

ای مردم! من فرزند مکه و منا هستم. من فرزند زمزم و صفا هستم. من فرزند کسی هستم
که حجرالاسود را با ردای خود حمل و بر جای خود نصب کرد. من فرزند بهترین طواف‌کنندگان هستم. من فرزند بهترین

حج‌گزاران و تلبیه‌گویـان هسـتم. من فرزنـد کسـی هسـتم که بر براق سوار شـد. من فرزنـد پیامبری هسـتم که در یک شب از مسجدالحرام به مسجدالاقصی رفت. من فرزند کسی هستم

↕

ص:۱۵۸

که جبرئیـل او را به سـدرةالمنتهی برد و به مقام قرب الهی و نزدیک‌ترین جایگاه به خـدا رسـید. من فرزنـد کسـی هسـتم که با ملائکۀ آسـمان نماز گزارد. من فرزند پیامبری هستم که خداوند بزرگ برایش وحی فرستاد. من فرزند محمد مصطفی (ص) و علی مرتضی (ع) هستم. فرزند کسی هستم که بینی گردن‌کشان را به خاک مالید تا به کلمۀ توحید اقرار کردند .

من پسـر کسی هستم که در برابر پیامبر با دو شمشیر و دو نیزه می‌جنگید؛ دو بار هجرت و دو بار بیعت کرد و در بدر و حنین با کافران به مبارزه برخاست و به انـدازۀ زدن یک پلک کفر نورزید. من فرزند صالح مؤمنان، وارث انبیا، از بین برندۀ مشـرکان، امیر مسلمانان، فروغ جهادگران، زینت عبادت‌کنندگان و افتخار گریه‌کنندگان هستم.

من فرزند بردبارترین صابران، و بافضـیلت‌ترین نمازگزاران از اهل بیت رسول خدا هسـتم. من فرزند کسـی هستم که جبرئیل او را تأیید و میکائیل او را یاری کرد. من فرزند کسـی هستم که حرم مسلمانان را پاسداری و با مارقین و ناکثین و قاسطین به نبرد پرداخت. من فرزند بهترین قریشم. من پسـر کسـی هسـتم که اولین ایمان آورنده به خدا و رسول او بود. من پسـر اولین سـبقت گیرنده در ایمان و شکنندۀ کمر متجاوزان و از بین برندۀ مشرکانم.

↕

ص:۱۵۹

من فرزنـد کسـی هسـتم که ماننـد تیری از تیرهای خدا برای منافقان و زبان حکمت بندگان خدا و یاری کنندۀ دین خدا و ولی امر او و بوستان حکمت الهی و حامل علم خدا بود.

او جوانمرد، سـخاوتمند، نیکوکار، جامع خیرات، آقا، بزرگ، ابطحی، راضـی به خواست خـدا، پیشـگام در مشـکلات، صـبور، همیشه روزه‌دار، پاکیزه از هر آلودگی و بسیار نمازگزار بود.

او که رشـتۀ اصـلاب دشـمنان را از هم گسـست و شـیرازۀ احزاب کفر را از هم پاشید. او دارای قلبی ثابت و قدرتمند، اراده‌ای اسـتوار و محکم و عزمی راسخ بود و مانند شـیری شجاع وقتی نیزه‌ها به هم درمی‌آویخت آنها را خرد و پراکنده می‌ساخت. او شیر حجاز و بزرگ عراق از مکی و مدنی، حنفی، عقبی، بدری، احدی، شـجری و مهاجری§در بیعت شـجره شرکت کرد و از مهاجران مکه به مدینه بود.§است که در همۀ صـحنه‌ها حضور داشت. او سـید عرب و شیر میدان جنگ و وارث دو مشعر، پدر حسن (ع) و حسین (ع) ، جدم علی بن ابی‌طالب (ع) است.

امام سـجاد (ع) آن‌چنان با روحی سرشار از حماسه و عزت سخن می‌گفت که دستگاه اموی بیمناک شد و برای پرهیز از خشم مردم به مؤذن دستور داد که اذان بگوید تا امام سکوت کند.

↕

ص:۱۶۰

چون صدای موذن به تکبیر بلند شد، امام (ع) فرمود: «چیزی بزرگ‌تر از خداوند نیست» .

چون مؤذن به یگانگی خدا شهادت داد، امام (ع) فرمود: «موی، پوست، گوشت و خونم به یکتاپرستی شهادت می‌دهد» .

آن‌گاه که مؤذن بانگ زد: «اشـهد ان محمـداً رسول الله» امام (ع) خطاب به یزید فرمود: «این محمد که نامش برده شد جد من

است یـا تـو؟ اگر ادعـا کنی کـه جـد تـوست دروغگـویی و کـافر شـوی و اگر جـد مـن اسـت، چرا خانـدان او را از دم تیغ گذرانـدی؟»§ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۷؛ الاحتجاج، طبرسـی، ج ۲، ص۱۳۲. با قدری اختصار، در قول دیگری آمده است کـه امـام سـجاد ع در ادامـه خطبـه خـود فرمـوده اسـت: «اَنَـا ابْنُ الحُسَـیْنِ القَتِیـل بِکَربَلاء اَنَـا ابْنُ عَلِیٍّ المُرتَضـی، اَنَـا ابْنُ مُحَمَّدٍ المُصْـطَفی، اَنَا ابْنُ فاطِمَـةَ الزَّهراءِ، اَنَا ابْنُ خَدِیجَـةَ الکُبْری، اَنَا ابْنُ سِدْرَةِ المُنْتَهی، اَنَا ابْنُ شَـجَرَةِ طُوبی، اَنَا ابْنُ المُرَمَّلِ بِالدِّماءِ، اَنَا ابْنُ مَنْ بَکی عَلَیْهِ الجِنُّ فِی الظَّلْماءِ، اَنَا ابْنُ مَنْ ناحَ عَلَیْه الطُّیُورُ فِی الهَواءِ.» نفس المهموم، ص ۴۵۱؛ الفتوح، ج۳، ص۱۵۴؛ مقتل الحسـین، خوارزمی، ج ۲، صص ۶۹ – ۷۱. من فرزند حسـین هسـتم که او را در کربلا کشـتند، پسر علی مرتضـی هسـتم. پسر محمد مصـطفایم، من پسـر فاطمه و خدیجه‌ام و. . . فرزند کسـی هستم که در خون آغشته شد، فرزند کسی هستم که جنیان در ماتم او گریستند، من فرزند کسی هستم که پرندگان در عزایش شیون کردند.§

سخنـان روشـنگرانهٔ امام موجی از نفرت و خشم را در طبقات مردم به وجود آورد. صـدای ضـجه و شـیون اهالی شام حکومت اموی را درمانده کرد. یزید به خوبی دریافته

↕

ص:۱۶۱

بود که علی‌رغم آن همه توجه و رسیدگی به مردم شـام §معـاویه به یزیـد گفته بود که آنـان را همچون دو چشم خویش و از خواص خود قرار ده. اخبـار الطوال، ص ۲۷۴.§، امنیت و ثبات سـلطنت او هم‌اکنون از سوی آنان در معرض خطر جـدی است. ازاین‌رو چاره‌ای نیافت جز اینکه اجازه دهد خاندان پیامبر برای شهدای کربلا به عزاداری بپردازند.

با آغاز عزاداری برای شهدای کربلا، گریه و شیون به مؤثرترین ابزار برای استیضاح دستگاه جابر اموی تبدیل شد.

عـاشورا طنـاب دار سـلطنت ظلم، و کربلا تیر خلاص اسـتکبار یزیـدی شـده بود. گروه گروه مردم شام با اهل بیت به عزادای و همـدردی می‌پرداختنـد و کار آن چنان بالا گرفت که یزیـد هم از عبیـدالله بیزاری می‌جست و به خاندان امام حسـین (ع) ادای احترام می‌کرد.

روزی از امام سـجاد (ع) عـذرخواهی کرد و گفت: «آنچه گذشت به عهدهٔ فرزند مرجانه است. لعنت خدا بر پسـر مرجانه! اگر حسـین (ع) با من مواجه می‌شـد، هر چه می‌خواست انجام می‌دادم و با تمام قـدرت از کشـته شدنش جلوگیری می‌کردم؛ حتی اگر به هلاکت بعضی از فرزندانم می‌انجامید. اما آنچه اتفاق افتاد و دیدی، قضای الهی بود. حال هر احتیاجی دارید بنویسید تا انجام دهم» .§حیاهٔ الامام زین العابدین، ص ۱۷۹.§

↕

ص:۱۶۲

امام درخواست کرد تا سـر پـدر بزرگوارش را تحویل دهنـد که یزیـد امتناع کرد. اما فشار افکار عمومی کار را به جایی رساند که به قول طبری، یزید بر سـر سـفره غذا نمی‌نشـست، مگر اینکه علی بن حسـین (ع) را فرا می‌خواند و او را بر سـر همان سفره می‌نشاند§ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۳۳.§؛ البته تغییر رفتار یزید فریبی بیش نبود و او و مشاوران نیرنگ‌بازش شـرایط را تحلیل کرده و زمان را مقتضای چنین برخوردهای منافقانه‌ای می‌دانستند. وگرنه در پشت پرده، حقیقت اندیشهٔ امویان غیر از آنچه بود که مردم مشاهـده می‌کردنـد. یزید هر دو عراق، (کوفه و بصـره) ، را در حوزهٔ قلمرو عبیدالله قرار داد§معجم البلدان، ج ۴، ص ۹۳.§و یـک میلیون درهم پـاداش برای وی فرسـتاد و در جواب بی‌وفـایی مردم کوفه نسبت به امام حسـین (ع) و خلق ماجرای کربلا دسـتور داد عبیـدالله به میزان صددرصد بر پاداش و هدایای مردم کوفه بیفزاید و با همین عطایای یزید بود که عبیدالله دو

کاخ سرخ و سفید ساخت تا زمستان‌ها را در قصر حمراء و تابستان را در قصر بیضا بگذراند. به هر حال هیچ‌گونه آثاری از ندامت و تغییر رویه در زندگی خفت‌بار او ثبت نشده است.

↥

ص:۱۶۳

درخواست امام زین العابدین (ع)

یزید که حضور اهل بیت پیامبر را برای حکومت خود خطری بزرگ می‌دانست، مترصد بود تا در فرصتی مناسب آنها را به جایی غیر از شام اعزام کند که این فرصت با طرح سه درخواست از سوی امام زین‌العابدین (ع) به دست آمد.

امام (ع) فرمود: «اول آنکه یک بار دیگر می‌خواهم رخسار پدرم را ببینم. دوم آنکه دستور دهی هرچه از ما به غارت برده‌اند، بازگردانند. سوم آنکه اگر تصمیمی به قتل من گرفته‌ای فردی مورد اعتماد را با این زنان همراه کن تا آنها را به حرم پیامبر (ص) بازگردانند» .

یزید پاسخ داد، خواستهٔ اول تو هرگز برآورده نخواهد شد. درخواست دوم را به چندین برابر جبران می‌کنم و در مورد سوم جز تو کسی همراه زنان نخواهد بود.

امام (ع) فرمود: «اموالت را نمی‌خواهیم و بر تو ارزانی باد. آنچه از ما غارت شده است، بازگردان؛ زیرا در میان آنها مقنعه، گردنبند و پیراهن مادرمان فاطمه (علیها السلام) قرار دارد» .

یزید فرمان داد آنها را بازگردانند و دویست دینار نیز به آنها افزود و اسیران اهل بیت را به سوی مدینه باز گرداند.

↥

ص:۱۶۴

امام (ع) آن دینارها را به مستمندان شام بخشید.§الملهوف، ص ۸۲؛ قمقام، زخار، ص ۵۷۹، با اندکی اختلاف.§هنگام حرکت، یزید، مقداری وسایل را به همراه کاروان فرستاد و به ام کلثوم گفت: «اینها در قبال مصایبی است که بر شما وارد شد»

.

ام کلثوم فریاد زد: «چقدر تو بی‌حیا و بی‌شرمی! برادرم حسین (ع) و اهل بیت او را کشته‌ای و به ما مال و منال می‌دهی؟ ! هرگز این اموال را نمی‌پذیریم»§بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۷.§

حرکت از شام

پس از هفت روز حضور تلخ و جانکاه، نعمان بن بشیر§سلف عبیدالله بن زیاد در کوفه بود که پس از هلاکت یزید مردم را به بیعت با عبدالله بن زبیر دعوت کرد. الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۴۹۶.§، به فرمان یزید، وسایل سفر اهل بیت را فراهم، و آنان را همراه با فردی امین به سوی مدینه روانه کرد. §قمقام، زخار، ص ۵۷۹.§در مسیر راه هر جا که کاروان فرود می‌آمد آن مأموران از خاندان رسالت فاصله می‌گرفتند و تا رسیدن به مدینه این روش ادامه داشت.§وقعهٔ الطف، ص ۳۷۲.§

↥

ص:۱۶۵

اربعین

درباره اربعین و بازگشت خانـدان پیامبر به کربلا در میان مورخان اختلاف است. بسـیاری از آنها در کتاب‌های خود هیچ‌گونه اشاره‌ای به آمـدن بازماندگان کاروان حسـینی به کربلا نداشـته‌اند که از جمله آنها می‌توان به ابن اثیر، طبری، بلاذری، نویری، ابن حجر، ابن اعثم کوفی اشاره کرد و گروهی نیز به عزاداری اهل بیت در کربلا اشاره کرده‌اند؛ مانند ابی‌مخنف، ابن نماحلی، جعفر النقدی، محسن‌الامین، سید بن طاووس.

در مجموع در مورد اربعین چهار احتمال وجود دارد:

۱. در سال ۶۱ ه. ق پس از مراجعت از شام، اهل بیت امام حسـین (ع) در روز بیسـتم صـفر به کربلا وارد شدند و به سوگواری پرداختند.

۲. اهل بیت پیامبر در روز بیستم ماه صفر سال ۶۱،

↕

ص:۱۶۶

قبل از رفتن به شام از کربلا عبور کردند و بر مزار شـهدا به عزاداری پرداختند.§ناسخ التواریخ، احوالات امام حسین، ج ۳، ص ۱۷۶.§این احتمال بسیار ضعیف به نظر می‌رسد.

۳. اهل بیت رسول خدا در سال ۶۲، یک سال بعد از واقعهٔ کربلا، در بیستم ماه صفر به کربلا آمده باشند.

۴. اهل بیت پیامبر بعد از بازگشت به مدینه به کربلا رفته باشـند که در این صورت تعیین روز اربعین به عنوان روز رسیدن آنها به کربلا منتفی است. اما آنچه مسـلم است خانـدان رسالت به زیارت قبور شـهدای بزرگ کربلا رفتند و تا سه روز به عزاداری پرداختند و به قول سـید بن طاووس، ماتم‌های جگرخراش برپا داشـتند.§الملهوف، ص ۸۲.§هنوز هم می‌توان صدای سکینه را از کنار قبر پدر شنید که می‌گفت:

أَلا یا کَربَلا نُودِعُکَ جِسْماً

ای کربلا، بدنی را در تو به ودیعه گذاشته‌ایم که بدون غسل و کفن مدفون شد.

ای کربلا، کسی را به یادگار در تو قرار دادیم که روح احمد (ص) و وصی اوست.

همچنین آمده است چون کاروان به کربلا رسید،

↕

ص:۱۶۷

جـابربن عبـدالله انصـاری§از صـحابه رسول خـدا بود که در هیجـده غزوه جنگیـد و در صـفین نیز از یـاران علی ع بود. وی در سال‌های پایانی عمر نابینا شد. الاستیعاب، ج۱، ص ۲۱۹.§را دیدند که با تعدادی از بنی‌هاشم برای زیارت شهدا به کربلا آمده است. چـون یکـدیگر را ملاقـات کردنـد، به‌شـدت گریسـتند و زنـان روسـتاهای مجـاور نیز به آنهـا پیوسـتند.§الملهـوف، ص ۸۲.§آن‌گاه زینب کبرا درحالی‌که زنان اطرافش را گرفته بودند با صوتی حزین که جان‌ها را می‌گداخت به امام سلام داد:

أَلسَّلَامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْأَرْوَاحُ الَّتِی حَلَّتْ بِفِنَاءِ الحُسَیْنِ وَ أَنَاخَتْ بِرَحْلِهِ أَشْهَدُ أَنَّکُمْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَ آتَیْتُمُ الزَّکَاةَ وَ أَمَرْتُمْ بِالمَعْرُوفِ وَ نَهَیْتُمْ عَنِ المُنْکَرِ وَ جَاهَدْتُمُ المُلْحِدِینَ وَ عَبَدْتُمُ اللهَ حَتَّی أَتَاکُمُ الْیَقِینُ.

فرصت و کلام مـا به پایـان رسـید و قصـدمان این بود که به مهر و ارادتش بیـاویزیم که حسـین زنـدهٔ همـهٔ روزگـاران است و

عاشورا انگیزهٔ بقا و حیات بندگان. حزن بزرگ آل محمد (ص) از واقعهٔ جانسوز عاشورا، عزای بی‌پایان همهٔ آزادگان و حماسهٔ بی‌کران کربلا، نیاز بشریت در همه جا و همیشهٔ آفرینش است. انسانیت، شرف، آزادگی، ایثار و جوانمردی بدون حسین هرگز به معنا نمی‌نشیند که او نه

↕

ص:۱۶۸

تنها خون خداست که رکن راه و باعث مهر و گل سرسبد آفرینش پروردگار است.

أَلسَّلَامُ عَلَيْکَ يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِکَ وَ أَنَاخَتْ بِرَحْلِکَ عَلَيْکُمْ مِنِّي سَلَامُ اللهِ أَبَداً مَا بَقِيتُ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أولادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ.

↕

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور

و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری:

مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِـدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».